

مقدمه ای بر ایران و همسایگان

(منابع تنش و تهدید)

تالیف: دکتر یدالله کریمی پور

استادیار دانشگاه

۱۳۷۹

کریمی پور، یدالله، ۱۳۳۵ -
مقدمه‌ای بر ایران و همسایگان (منابع تهدید و
تنش) / تالیف یدالله کریمی پور - تهران: جهاد
دانشگاهی (دانشگاه تربیت معلم)، ۱۳۷۹.
[۲۵۲] ص.

ISBN 964-6653-211-0

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. [۲۴۴ - ۲۵۲]؛ همچنین به صورت
زیرنویس.
۱. ایران -- روابط خارجی -- کشورهای همسایه.
۲. ایران -- سیاست و حکومت - ۱۳۵۸ -
الف. جهاد دانشگاهی. واحد تربیت معلم. ب. عنوان.

۳۲۷/۵۵

DSR ۱۶۵۰/۷م

۲۷۹-۲۵۰۶۶م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:



انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم

نام کتاب : مقدمه‌ای بر ایران و همسایگان

منابع تنش و تهدید

مؤلف : دکتر یدالله کریمی پور

چاپ : انتشارات دانشگاه تربیت معلم

نوبت چاپ : فروردین ۱۳۸۰

تیراژ : ۲۰۰۰
قیمت ۱۲۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

پیشگفتار	۹
فصل نخست: مفهوم های اساسی	۱۱
همسایگان و مشاجره	۱۱
منشأ جغرافیایی مشاجره ها	۱۲
طبقه بندی منابع جغرافیایی مشاجره	۱۳
فصل دوم: چشم انداز عمومی	۱۶
ایران، رکورددار تعداد همسایه	۱۶
ناپایداری دولت ها	۱۷
توسعه نیافتگی کشورهای همسایه	۱۷
تراکم دولت های ایدئولوژیک	۱۸
تنگناهای ارتباطی	۱۹
کثرت نظام های غیردموکراتیک پیرامونی	۲۰
حضور قدرت های فرامنطقه ای	۲۱
تعدد دیدگاه های ژئوپلتیک	۲۱
نتیجه	۲۱
فصل سوم: منابع مشاجره ایران – عراق	۲۲
مدخل	۲۲
تنگناهای دریایی عراق	۲۳

۲۴	اکثریت شیعی عراق و علایق دوجانبه
۲۵	عرب‌های خوزستان
۲۷	کردها
۲۷	مرز دریایی
۲۸	برداشت از بخش علیای رودخانه‌ها
۳۰	نظام‌های حکومتی
۳۱	قوم‌گرایی
۳۴	منابع ناپایدارتر تنش
۳۶	نتیجه
۳۶	فصل چهارم: منابع مشاجره ایران - ترکیه
۳۸	مدخل
۳۹	کردها
۴۱	قفقاز و آسیای مرکزی
۴۳	خاورمیانه
۴۴	همکاری استراتژیک با اسرائیل
۴۴	پیوند استراتژیک ترکیه و ایالات متحده
۴۵	آب
۴۶	مسایل ترانزیتی
۴۷	مسایل ایدئولوژیک
۴۸	اجرای سیاست‌های ناتو

دیگر منابع تنش	۵۰
نتیجه	۵۰
فصل پنجم: منابع مشاجره ایران – جمهوری آذربایجان	۵۱
مدخل	۵۷
آرمان آذربایجان بزرگ	۵۹
یکپارچه نبودن سرزمین	۶۰
دسترس نداشتن به آبهای آزاد	۶۰
روابط ایران با روسیه و ارمنستان	۶۲
رژیم حقوقی دریای مازندران	۶۲
حقابه ارس	۶۳
کارکرد مرزها	۶۴
قراردادها و گرایش‌های نظامی آذربایجان	۶۵
نتیجه	۶۵
فصل ششم منابع مشاجره ایران – ارمنستان	۶۶
مدخل	۶۷
ارمنستان بزرگ	۶۸
جنگ آذربایجان – ارمنستان	۶۹
گسل پایدار فرهنگی	۷۰
اقلیت ارمنی ایران	۷۰
تهدید روسیه	۷۰

نتیجه	۷۱
فصل هفتم منابع مشاجره ایران - روسیه	۷۲
مدخل	۷۳
روس‌ها و امنیت حوزه دریای مازندران	۷۳
مسایل ژئواکونومیک	۷۵
مسلمانان روسیه و آسیای مرکزی	۷۶
رقابت‌های معبری	۷۷
همکاری استراتژیک روسیه - عراق	۷۸
سیاست تأخیری روسیه	۸۰
روابط ایران - ایالات متحده	۸۲
نتیجه	۸۳
فصل هشتم: منابع مشاجره ایران - ترکمنستان	۸۴
مدخل	۸۶
ترکمن‌های ایران	۸۷
وابستگی ترکمنستان به منابع آب ایران	۸۸
وابستگی متقابل ارتباطی	۸۹
اختلاف پنهان ارضی	۸۹
کارکردهای مرز	۹۰
روابط نظامی با ایالات متحده	۹۰
چالش‌های درونی دو کشور	۹۲

۹۲		رژیم حقوقی دریای مازندران
۹۳		نتیجه
۹۵		فصل نهم: منابع مشاجره ایران - افغانستان
۹۷		مدخل
۹۷		حقابه هیرمند
۹۸		محاط بودن افغانستان در خشکی
۱۰۰		رقابت های معبری
۱۰۰		بلوچ ها
۱۰۰		حمایت ایران از تاجیک ها
۱۰۱		بارور کردن ابرها
۱۰۳		اختلاف ارضی
۱۰۵		مواد مخدر
۱۰۶		پناهندگان افغان
۱۰۷		تفاوت نظام های سیاسی
۱۰۷		نتیجه
۱۰۸		فصل دهم: منابع مشاجره ایران - پاکستان
۱۱۰		مدخل
۱۱۰		بلوچ ها
۱۱۰		درگیری های فرقه ای پاکستان
۱۱۱		نبرد چهارم هند و پاکستان

۱۱۲	 قدرت هسته ای پاکستان
۱۱۳	 کارکرد مرز
۱۱۳	 مرز دریایی گواتر
۱۱۳	 حقابه رودهای مرزی
۱۱۴	 افغانستان
۱۱۵	 نتیجه
۱۱۵	 فصل یازدهم: منابع مشاجره ایران – کشورهای جنوب خلیج فارس
۱۱۸	 مدخل
۱۱۹	 جزایر سه گانه
۱۱۹	 مرزهای دریایی
۱۲۰	 شکاف های مذهبی
۱۲۱	 تبلیغات وهابی گری
۱۲۲	 شیعیان جنوب خلیج فارس
۱۲۳	 میدان های مشترک هیدروکربنی
۱۲۴	 مسایل زیست محیطی
۱۲۵	 اتباع ایرانی
۱۲۶	 نقش و دیدگاه های متفاوت امنیتی
۱۲۷	 غسل ها
۱۲۸	 مداخله نظامی عربستان در قطر و بحرین
128	 نتیجه

130	فصل دوازدهم: امنیت ملی و فضاهاى پیرامونى
130	مدخل
130	تراکم حوزه هاى ژئوپلتیک پیرامونى
131	ایران مکمل استراتژى هاى پیرامونى
131	مناطق شکننده و بی ثبات پیرامونى
134	فضاهاى پیرامونى ایران کانون تلاقى علایق و منافع
139	کثرت نظام هاى کمتر دموکراتیک پیرامونى
140	نتیجه
141	فصل پایانى: جمع بندى و چشم اندازها
143	جمع بندى
143	چشم انداز نخست: کانون هاى تهدید مستقیم
146	چشم انداز دوم: کانون هاى تهدیدات غیر مستقیم
148	به سوى آینده
153	فهرست منابع فارسى
158	منابع لاتین

فرآیند تصمیم سازی های کلان ملی با شناخت دقیق فضاهای استراتژیک پیرامونی آغاز می شود؛ از همین راه است که تصمیم سازان می توانند به ادبیات مشترک استراتژیکی دست یابند. آگاهی از موقعیت های نسبی سرزمین ملی، سرآغاز درک فضاهای محیطی و همچنین مانعی در راه تصمیم سازی یک جانبه و ذهنی است؛ زیرا در طراحی ها و تصمیم سازی هایی که مبتنی بر درک فضای ملی است، علاوه بر ارزیابی ماهوی قابلیت ها، تنگناها و هدف های دولت متبوع، استعدادها، ضعف ها و خواست و اراده بازیگران جانبی نیز مدنظر قرار می گیرد. بر اساس چنین نگرشی و طی فرآیندی پیچیده، کانون ها، محورها، خطوط تماس و تلاقی و برخورد بازیگران، مشخص و علایق و منافع آنها کدگذاری می شود.

امروزه روابط فضایی دولت ها، اساس بقای ملی شناخته می شود و همچنین در درک مسایل ملی و منطقه ای، نقش ماهوی ایفا می کند. در واقع امنیت ملی دولت - ملت ها، تحت تاثیر نوع فضای استراتژیک مسلط بر امنیت منطقه ای است؛ چنان که (تشکیل جزیره ثبات در دریاها، ناامن منطقه ای ممکن نیست و یا ناپایدار خواهد بود. برعکس ناآرامی و بحران های طولانی مدت، در مناطق با ثبات، دوام چندانی ندارد. به طور مثال احتمال بروز کانون های فعال، داغ و پایدار در آمریکای شمالی، اقیانوسیه و حتی اروپا نزدیک به صفر است و هر بحرانی در این مناطق بیدار و فعال گردد، با واکنش فوری و دسته جمعی بازیگران منطقه ای، تحت کنترل قرار خواهد گرفت).

ایران که تا فاصله سالهای ۷۹- ۱۹۶۰ میلادی، جزیره ثبات خاورمیانه نامیده می شد، با فعال شدن محور به ظاهر متروکه غربی دومین جنگ طولانی قرن بیستم را تجربه کرد؛ جنگی که هنوز توافقی رسمی برای پایان آن به عمل نیامده است. به هر صورت، از آنجا که امنیت ملی تا حدود زیادی در گرو فضای انتیتی حاکم بر منطقه یا منطقه های پیرامونی است، ورود به مبحث حساس جغرافیای استراتژیک ایران، می تواند و باید از همین زاویه آغاز شود.

این کتاب که نخستین مبحث از مجموعه مقدمه جغرافیای استراتژیک ایران را تدارک دیده است، در سیزده فصل به بررسی منابع تنش و تهدید بین ایران و همسایگان می پردازد. فصل نخست به اختصار و در قالب شرح کلمات کلیدی و برخی مفهوم های پایه ای، چارچوبی برای کتاب تهیه و تنظیم می کند.

فصل دوم به بررسی موقعیت نسبی ایران و همسایگان و ارایه چشم اندازی کلی در این زمینه پرداخته است و در فصل های سوم تا یازدهم، منابع اختلاف، تنش و تهدیدهای دوجانبه ایران و دلت - ملت های عراق، ترکیه، ارمنستان، آذربایجان، روسیه، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و اعضای شورای همکاری خلیج فارس، مورد نظر بوده و بررسی، تحلیل و تفسیر شده است.

در فصل دوازدهم با عنوان امنیت ملی و فضاهای پیرامونی، تأکید اصلی بر بررسی، نقش و عملکرد حوزه های ژئوپلیتیک پیرامونی بر امنیت ملی ایران بوده است و در فصل پایانی نیز کوشش شده تا ضمن دست یابی به یک جمع بندی کلی، چشم اندازی از روابط ایران و همسایگان در آینده ترسیم شود.

اما پیش از ورود به بحث های اصلی کتاب، یادآوری چند نکته مفید خواهد بود: نخست آنکه تأکید اصلی و اساسی در بررسی و تحلیل منابع تنش، بر عوامل ثابت و یا کم تغییر پذیر بوده و در حد توان سعی شده است که عوامل مقطعی و زودگذر از عوامل پایدارتر تفکیک شوند. دوم آنکه هدف این کتاب، ارایه چارچوبی کلی و بنابراین پرهیز از ورود به موردهای جزئی است و نکته سوم و مهم، تأکید مطالعه بر ایران و فضای سرزمینی آن به عنوان دولت - ملتی مستقل و فارغ از رژیم و نظام های سیاسی بوده است.

فصل نخست:

مفهوم های اساسی

همسایگان و مشاجره

هدف اساسی و غیرقابل تغییر هر دولت - ملتی، بقای ملی است و این سهم، خود در گرو مقوله تهدید است. شدت جریان تهدیدهایی که خارج از فضای سرزمینی، دولت را هدف قرار می‌دهند یا تهدیدهای بیرونی، تحت تأثیر تعداد همسایگان است. در واقع امنیت ملی هر کشوری از نظر تهدیدهای پیرامونی، تابع تعداد دولت ها و کشورهای همجوار است و در بیشتر موارد هرچه تعداد همسایگان بیشتر باشد، تأکید دولت و مردم بر مسایل امنیتی نیز بیشتر خواهد بود. برعکس، (تجربه نشان داده است که کشورهای در قسمتی از خاک خود با دریا مجاورت دارند و در نتیجه همسایگان کمتری دارند، با مشکلات مرزی کمتری مواجه شده، بهتر می‌توانند استقلال خود را تامین نمایند). ریاضیدان ریچاردسون، استعداد روابط بین ناحیه ای، از جمله منابع مشاجره را تابع تعداد همسایگان دانسته و می‌نویسد: (در کشوری مانند آلمان با ۹ کشور مجاور در قلمرو خود، نسبت به کشورهای دیگری مانند پرتغال تنها با یک همسایه، بسیار بیشتر امکان حدوث مشاجره وجود دارد).

به هر حال در فرآیند تهدید خارجی، کشور یا کشورهای همسایه، بالقوه و به شکل‌های زیر ممکن است تحت تاثیر قرار گیرند:

الف- صدور بحران

هر دولتی می‌تواند انعکاس اثرهای فوری ناامنی های همسایگان را، در فضای سرزمینی خود انتظار داشته باشد. دولت‌ها، با صدور بحران در واقع جنگی اعلان نشده، غیرمستقیم و اغلب ناخواسته را علیه دیگران به ویژه همسایگان آغاز می‌کنند.

ب- تراکم تهدید مستقیم

اغلب جنگ‌هایی که بین سالهای ۲۰۰۰-۱۹۴۵ میلادی رخ داده است، کشورهایی را درگیر نموده که حداقل دارای چهار همسایه بوده‌اند. هند - چین، مصر- اسرائیل، ویتنام-چین، ایران- عراق و ارمنستان - آذربایجان، نمونه های مناسبی برای این نتیجه گیری هستند. برعکس، یکی از عوامل عمده مصونیت و امنیت نسبی کشورهایی مانند استرالیا، ایالات متحده و کانادا، تعداد کم همسایگان آنهاست.

تعداد همسایگان، در عین حال زمینه مناسبی برای افزایش اختلاف های دولت های همسایه مهیا می کند. اختلاف های ارزی و مرزی، اختلاف بر سر منابع مشترک نفتی و حقابه رودخانه های مرزی، مسایل عملکردی مرز و برخوردهای ایدئولوژیک، اغلب بین دولت های همجوار معنی و مفهوم قابل لمسی می یابد. درواقع بین تعداد همسایگان و افزایش تقاضاها، ارتباط مستقیمی وجود دارد. چنین وضعی، تداعی کننده جریان زندگی و امنیت در محله های پرجمعیت شهرهاست. برعکس محله ها و خیابان های امن و آرام حاشیه مرغوب شهرها، اغلب دارای تراکم اندک خانوارهاست. اما وقتی وضعیت بدتر می شود که همسایگان یک کشور هم فراوان باشند و هم فقیر و کمتر توسعه یافته؛ در این صورت همسایگان فقیر، منبع مستمر، پایدار و کنترل ناپذیر صدور انواع بحران و تنش به شمار می روند. این وضع نیز بی شباهت به زندگی در محله های شلوغ و فقیر نشین حاشیه شهرها نیست؛ در این وضعیت حتی چنانچه کاخ یا کاخ هایی نیز ساخته شوند، از منابع تنش مصون نخواهد بود.

منشأ جغرافیایی مشاجره ها

« هاگت »، ضمن ارایه مدلی از کشوری محصور در خشکی، (های پوتیتکا) دوازده محور جغرافیایی بالقوه دردرساز را که می توانند موجب مشاجره و منازعه دولت های همسایه شوند، تشریح می کند:

۱- تمایل دولت محصور در خشکی برای دسترسی به آبهای آزاد از طریق فضای سرزمینی کشور یا کشورهای همسایه؛

۲- اختلاف تفسیر درباره خط تقسیم آب (آب پخشان)؛

۳- تغییر مرز بین المللی به دلیل تغییر مسیر رودخانه؛

۴- اختلاف در تعیین مرز و چگونگی بهره برداری از دریاچه مشترک؛

۵- ربودن آب علیای رود؛

۶- گسترش سرزمین یک گروه واحد قومی در دوسوی مرز بین المللی؛

۷- حمایت از گروه اقلیت وابسته به گروه اکثریت در آن سوی مرز؛

۸- کوچ فصلی چادرنشینان دامدار در دو سوی مرز؛

۹- ادعای ارضی مبنی بر تهدید شهرهای مرزی؛

۱۰- جنبش جدایی طلبانه داخلی، مورد حمایت همسایه یا همسایگان؛

۱۱- منبع نفتی امتداد یافته در دو سوی مرز؛

۱۲- منابع مهم معدنی با موقعیت سرحدی؛

«هاگت» بر این نکته تأکید می‌کند که فهرست او تنها شامل منشأ جغرافیایی تنش‌ها بوده و عامل‌های غیرفضایی و غیرمحیطی را دربر نمی‌گیرد. اما حتی منشأ جغرافیایی تنش‌ها نیز، محدود به فهرست تنش‌ها نیست.

اختلاف‌نظر در مورد چگونگی تحدید حدود رودخانه‌های قابل کشتیرانی مرزی، اختلاف‌های دیرینه بر سر مالکیت جزیره یا جزیره‌ها و چگونگی تحدید مرزهای دریایی و خشکی و تداخل منابع و منافع دولت‌های همجوار در دریاها، بخش دیگری از منابع مشاجره را تشکیل می‌دهد.

بدین ترتیب منابع مشاجره بین همسایگان، شامل فهرستی طولانی است که هر یک از آنها می‌تواند زمینه‌ای برای تکوین بحران‌های دوسویه یا چند سویه را فراهم آورد. به فهرست هاگت این موردهای تنش زای بین‌المللی را می‌توان اضافه کرد:

۱- تعقیب مخالفان مسلح تا آن سوی مرزهای بین‌المللی؛

۲- ایجاد نوار امنیتی در حاشیه مرز؛

۳- ورود آوارگان ناشی از جنگ‌های داخلی به خاک دولت یا دولت‌های همسایه؛

۴- گسترش دامنه نبرد به حاشیه و درون فضای سرزمین دولت‌های همسایه؛

۵- تلاش همه‌جانبه برای گسترش نظام ارزشی در کشورهای همجوار؛

۶- مداخله‌های منظم و غیر منظم نظامی، از جمله حملات هوایی به کشورهای همجوار، به بهانه از بین بردن ریشه‌های بحران؛

۷- مداخله نظامی برای حمایت از اتباع و هم کیشان؛

۸- مداخله نظامی به بهانه حفظ منافع برون مرزی،

۹- اختلاف نظر یا تفسیر در محدوده صیدگاهها؛

۱۰- در اختیار قرار دادن ایستگاههای رادیو-تلویزیونی به مخالفان دولت همسایه؛

۱۱- تأسیس پایگاههای نظامی، از جمله تأسیسات موشکی در حاشیه مرز؛

طبقه بندی منابع جغرافیایی مشاجره

منابع جغرافیایی مشاجره بین دولت های همجور را از نقطه نظر منشأ، ریشه و نوع تنش، در سه گروه کلی جای می گیرد: ۱- ژئو اکونومیک ۲- ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک ۳- ژئوکالچر.

البته گروه بندی قطعی منابع جغرافیایی تنش و مشاجره و قرار دادن هر یک از آنها در یک گروه، به سختی امکان پذیر است و برخی از این منابع می توانند ویژگی های مشترک ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک داشته باشند. برای نمونه، اختلاف نظر همسایگان بر سر مالکیت جزیره ها، می تواند جنبه های چندگانه ای داشته باشد؛ با توضیح این نکته به بررسی مختصر هریک از این مفاهیم می پردازیم.

۱- مفاهیم ژئواکونومیک مشاجره

زمانی که بخش یا قابلیت های اقتصادی دولت-ملت ها در گرو مسایل جغرافیایی باشد، اقتصاد جغرافیایی یا ژئواکونومیک شکل می گیرد. تا سال ۱۹۹۰ میلادی، منبع اصلی درآمد چهل کشور تنها از راه فروش موقعیت استراتژیک فضای سرزمینی شان، به قدرت های فرامنطقه ای حاصل می شد؛ این دولت - ملت ها، نمونه های کامل و عینی از اقتصاد مبتنی بر جغرافیا بودند؛ هنوز هم بقایای این کشوره در سرتاسر جهان پراکنده اند.

در واقع طراحی های درازمدت اقتصادی دولت ها در مرزها، بر منابعی استوار است که می توان آنها را در شمار منابع مشترک به حساب آورد. اختلاف نظر در مکان تقسیم آب، برداشت گسترده از بخش علیای رودخانه هایی که وارد چند کشور می شوند، اختلاف بر سر مالکیت جزیره ها و میدان های نفتی آنها، اختلاف بر سر مسایل کشتیرانی، محدوده های فلات قاره، صیدگاه، مناطق

انحصاری اقتصادی و حتی حق دسترسی دولت محصور در خشکی به آبهای آزاد از طریق عبور از خاک کشور همسایه، در شمار مسایل ژئواکونومیک هستند.

در جهان معاصر، مسایل ژئواکونومیک دارای چند ویژگی بارز است: نخست آنکه اهمیت آنها نسبت به مسایل ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک، به تدریج رو به گسترش است. از سوی دیگر، مشاجره دولت ها با انگیزه های ژئواکونومیک برای ملت ها، عینی و قابل لمس تر از دیگر انگیزه هاست، به همین جهت دولت ها در این گونه مشاجره ها، می توانند به سرعت حمایت داخلی شهروندان را در قبال دولت های درگیر، به دست آورند.

«هیدروپلتیک» یا «جنگ آب»، در واقع یکی از زیر مجموعه های حساس سیاست های مبتنی بر اقتصاد جغرافیایی است.

۲- منابع ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک مشاجره

زمانی که استقلال، تمامیت ارضی، وحدت و امنیت ملی و ارزش های اساسی دولت - ملت، به فضاهای جغرافیایی و سیاست ملل دیگر پیوند می خورد، منابع ژئوپلتیک مشاجره شکل می گیرند. در واقع آنجا که سیاست خارجی ملت ها و یا استراتژی نظامی آنها تحت تأثیر محیط و فضای جغرافیایی به ویژه موقعیت های نسبی است، مسایل ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک شکل می گیرند. چنان که، ژئوپلتیک را سیاست برگرفته از جغرافیا یا زمین و ژئواستراتژی را، استراتژی نظامی برگرفته از جغرافیا یا زمین تعریف کرده اند. اختلاف های دیرینه دامنه دار و گوناگونی در مورد مرزهای دریایی، زمینی و حتی هوایی، گسترش سرزمینی یک گروه واحد قومی در دو سوی مرز بین الملل و امتداد سرزمینی و جمعیتی بخشی از یک ملت در کشور همجوار، در شمار مسایل ژئوپلتیک و تنش زا به شمار می روند.

تلاش طبیعی و ماهوی دولت ها، کاستن از تنش های ژئوپلتیک از راه جلوگیری از تکوین نقطه ها، کانون ها، هسته ها، و نواحی و حوزه های ژئوپلتیک و یا از بین بردن تدریجی آنهاست. ایجاد تفاهم های دو یا چند جانبه و دراز مدت برای حل و فصل مسایل استراتژیک قومی، محدوده های مورد اختلاف مرزی، قاچاق کالا و مواد مخدر و عبور مخالفان مسلح از مرزهای بین المللی، بخشی از استراتژی دولت های همسایه برای دست یابی به بلوغ در روابط دیپلماتیک با همسایگان به شمار می رود.

۳- منابع ژئوکالچر مشاجره

بخشی از اختلاف های همسایگان، ناشی از رقابت ها و یا تداخل دیرینه منابع و علایق فرهنگی است. این منابع مشاجره در شمار منابع ژئوکالچرال محسوب می شوند. رقابت های دیرینه قومی و ملی گرایانه، تلاش برای صدور ارزش های فرهنگی و یا گستراندن نظام ارزشی و حمایت از هم کیشان در کشور همسایه، بخشی از این فعالیت ها و عملکرد هاست.

گسترش دامنه نبردهای ایدئولوژیک، تعقیب مخالفان مسلح تا آن سوی مرزهای بین المللی، حمایت یا تلاش برای تغییر نظام سیاسی یا برکنار کردن رهبران، حفظ منابع فرهنگی برون مرزی و تلاش برای به دست گرفتن کنترل ایدئولوژیک منطقه، بخشی از نتایج رقابت های سیاسی- فرهنگی کشورهای همسایه به شمار می آیند.

فصل دوم:

چشم انداز عمومی

ایران، رکورددار تعداد همسایه

ایران به همراه چین و پس از جمهوری فدراتیو روسیه، رکورد دار تعداد همسایه در جهان است. اگر دولت های ایران تنها همین واقعیت جغرافیایی را عمیقاً درک می کردند، در رفتار دراز مدت استراتژیک آنها، دگرگونی های عمیقی به وجود می آمد.

ایران با ۱۵ کشور مستقل و ۲۴ دولت، همجوار است. این کشور از جنوب با دولت - ملت های مستقل کویت، عربستان، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان، از شرق با پاکستان و افغانستان، از شمال با ترکمنستان، قزاقستان، روسیه، آذربایجان و ارمنستان و از غرب با ترکیه و عراق همجوار است. اما ایران همچنین در شمال با جمهوری های خودمختار داغستان، نخجوان و کالمیک و در جنوب با شش امیرنشین از هفت امیرنشین تشکیل دهنده امارات عربی متحده، یعنی ابوظبی، دبئی، شارجه، عجمان، ام القوین و راس الخمسه همسایه است.

استفاده از استعداد بسیار بزرگ و در واقع بی نظیر ایران در گسترش روابط فضایی بین ناحیه ای، با وجود حجم متوسط و تعداد همسایگان زیاد، در کانون توجه دولت ها قرار نداشته است. چنین موقعیتی، فضای سرزمینی ایران را در مرکز تلاقی دولت هایی قرار داده که به طور ماهوی نیازمند تعامل فضایی همه جانبه هستند. در واقع ایران با استفاده از موقعیت مرکزی و کانونی خود، می توانسته کانون صلح و همبستگی بین منطقه ای باشد. این در حالی است که تعداد کشورها و دولت های همجوار حاشیه ایران، تنها زمینه افزایش ظرفیت های مشاجره را فراهم آورده است.

گوناگونی منابع تنش و پایداری نسبی آنها در روابط ایران و همسایگان، بیانگر این واقعیت است که ایران هنوز نتوانسته از عهده ایفای نقش «محور و سکوی صلح» منطقه و بین منطقه ای برآید. یکی از دلیل های این ناکامی، ناپایداری دولت - ملت های همجوار ایران بوده است.

ناپایداری دولت ها

کشورهای اطراف ایران در شمار دولت - ملت های بسیار ناپایدار، در شمار واحدهای سیاسی مستقلی هستند، که با تهدیدهای ناشی از برهم خوردن وحدت ملی و تمامیت ارضی خود مواجهند؛ در حالی که در وضع دوم، دولت به معنای کشور و مملکت، از تعرض مصون و مورد پذیرش اکثر شهروندان است، اما دولت به مفهوم نظام و رژیم سیاسی، ناپایدار است. عوامل زیر در ناپایداری دولت ها و نظام های سیاسی کشورهای پیرامونی ایران موثر بوده اند:

۱- نوپایی: به جز روسیه و ترکیه، عمر تأسیس هیچ یک از کشورهای همجوار ایران به یک قرن نمی رسد. در واقع پادشاهی ها و امیرنشین های خلیج فارس به جز عربستان، از نیمه دوم قرن گذشته به استقلال دست یافتند؛ و چهار کشور همسایه شمالی (آذربایجان، ارمنستان، ترکمنستان و قزاقستان) تنها از سال ۱۹۹۱ میلادی بر نقشه جغرافیای سیاسی ظاهر شدند.

نوپایی این دولت - ملت ها، زمینه نداشتن بلوغ سیاسی و نوعی وابستگی به قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای را برای آنها فراهم آورده است؛ به همین دلیل، موج های کوتاه بحران را باعث تنش و ناپایداری درونی آنها می شوند.

۲- ناهمگنی: اغلب دولت - ملت های همجوار ایران از ترکیب زبانی - قومی و مذهبی جمعیت، جزو دولت های ناهمگن هستند. غیر از عربستان و ارمنستان، بقیه این دولت ها، با نیروهای قدرتمند مرکز گریز و ناحیه گرایی نسبتاً شدیدی مواجهند. این نیروها نه تنها توانایی به چالش کشیدن اساس حکومت های مرکزی را دارند، بلکه می توانند اساس هویت و امنیت ملی را نیز به خطر اندازند. موزاییک های زبانی، قومی و به ویژه مذهبی این کشورها، سبب تکوین چالش های دیرینه و عمیق فرهنگی در آنها و در نهایت باعث ناپایداری کشورها و نظام ها شده است.

۳- تداخل علایق و منابع فرهنگی: تداخل علایق و منابع فرهنگی اغلب کشورهای همجوار ایران با یکدیگر، در تکوین منابع بالقوه و مستمر مشاجره و تنش های دو یا چند جانبه، نقش بزرگی ایفا می کند. به عنوان نمونه، مسأله «کرد» در صد سال گذشته، همواره بستر مناسبی برای مناقشه، مشاجره و تنش های چند جانبه بوده است.

توسعه نیافتگی کشورهای همسایه

دومین ویژگی همسایگان ایران، کمتر توسعه یافتگی اقتصادی - اجتماعی اغلب آنهاست. غیر از روسیه، ترکیه و امارات عربی متحده که به سختی می توان آنها را در گروه کشورهای توسعه یافته، و یا در حال توسعه جای داد، بقیه کشورهای همجوار ایران،

در شمار کشورهای عقب مانده، توسعه نیافته و یا حداکثر در حال توسعه به شمار می روند. این در حالی است که همه این کشورها، حتی سه کشور یاد شده، با توسعه نامتوازن بخشی یا منطقه ای مواجهند.

تک محصولی بودن و توسعه نامتوازن منطقه ای و بخشی، از یک سو موجب تقویت انرژی گریز از مرکز داخلی شده و از سوی دیگر، زمینه ضعف تعاملات و همکاری های تجاری و اقتصادی منطقه ای را فراهم آورده است.

تراکم دولت های ایدئولوژیک

در جوار ایران، دولت های عربستان، عراق و افغانستان دارای نظام های ایدئولوژیک بوده و دو کشور آذربایجان و ارمنستان در مسیر ناسونالیزم تند گام برمی دارند. علاوه بر این، امارات عربی متحده و قطر نیز بخشی از هزینه های مدارس علمیه اهل تسنن را در شبه قاره و دیگر مناطق جهان تامین می کنند. پاکستان نیز همواره در معرض برخوردهای فرقه های مذهبی به ویژه گروه های شیعه و سنی است.

نظام های سیاسی مبتنی بر ایدئولوژی، در بیشتر مواقع در معرض مبارزه طلبی اند. آنها با هر صیغه ای، خود را در کانون حمایت ها و دشمنی های دیگر ملت ها و دولت ها قرار می دهند؛ به همین دلیل، همواره نگران امنیت خود، پیروان و طرفدارانشان هستند. بر همین اساس، حاشیه های جغرافیایی دولت های ایدئولوژیک، معمولاً "تا فضای بیرونی قلمرو سرزمینی حاکمیت آنها گسترش می یابد.

از سوی دیگر، دولت های ایدئولوژیک در قبال تحولات بین المللی واکنش پذیر و حساس اند و بر موضع گیری در برابر حوادث و مسایل جهانی، منطقه ای و حتی درونی کشورهای دیگر، اصرار می ورزند. در چنین فضایی بوده است که مسایل مرتبط با رشد مستمر اقتصادی - اجتماعی تک تک کشورها و گسترش و نهادینه شدن همکاری های تجاری - اقتصادی، تحت الشعاع رقابت های ایدئولوژیک قرار گرفته و در عوض سبب نفوذ و گسترش فضای رقابت آمیز ژئوپلیتیک بین همسایگان شده است.

تنگناهای ارتباطی

افغانستان، ترکمنستان، قزاقستان، آذربایجان و ارمنستان، در شمار کشورهای محصور در خشکی اند. از سوی دیگر، ترکمنستان در واقع پیشانی چند کشور آسیای مرکزی است، که دارای همین تنگنای جغرافیایی اند. عراق نیز در شمار کشورهایی است که از نقطه نظر سرزمینی، دارای ساحل نامناسب است.

بالا رفتن هزینه های تجارت بین المللی، وابستگی به کشور یا کشورهای معبر، قابلیت محاصره شدن تدارکاتی به هنگام بحران های ملی به ویژه زمان جنگ، قطع ناقص و یا کامل واردات و به طور کلی احتمال ایجاد اختلال در واردات کالاهای استراتژیک از سوی کشورهای مجاور ساحلی و در مجموع ویژگی «گروگان بودن»، سیمای عمومی کشورهای محصور در خشکی است. این گونه کشورها جهت دست یابی بدون قید و شرط به ساحل، از راههای گوناگون حقوقی، دیپلماتیک و حتی نظامی، فشارهای پیاپی و سنگینی به همسایگان ساحلی خود وارد می کنند. باید در نظر داشت که تاکنون طرح کلی و جامعی برای حل مشکل جغرافیایی کشورهای آسیای مرکزی، افغانستان و عراق، به سامان نرسیده و دسترسی مناسب این کشورها به دریای آزاد، همچنان بزرگترین تنگنای جغرافیایی برخی از دولت- ملت های همسایه ایران محسوب می شود.

کثرت نظام های غیر دموکراتیک پیرامونی

بیشتر دولت- ملت های همجوار ایران، در حال تجربه مراحل نخستین دموکراسی اند و شهروندان آنها حقوق سیاسی اندکی دارند. این کاستی، ضمن کند کردن فرآیند ملت سازی، مانعی برای دست یابی دولت ها به یک آرمان سیاسی واحد درونی بوده است.

بیشترین تراکم نظام های پادشاهی و امیرنشین جهان را می توان در جنوب خلیج فارس یافت، یعنی آنجا که هنوز خاندان های حاکم، سرنوشت سیاسی و مدنی ملت هایشان را در کنترل دارند.

گرچه برخی دولت های امروزی، مانند بریتانیا، بلژیک و اسپانیا، رژیم پادشاهی دارند، اما قدرت واقعی شاه و ملکه، محدود و عملاً ناچیز است و در اغلب موارد، پادشاه تنها نماد هویت و وحدت ملی است و هیچ گونه قدرت واقعی در زندگی سیاسی ندارد.

هرچند به نظر می رسد ملت های جنوبی حوزه خلیج فارس به زودی حق داشتن مجلس و انتخابات را مانند کویت و عمان تجربه خواهند کرد، اما نمایندگان و مجلس ها تا آینده ای قابل تصور، قدرت مانور و تحرک چندانی در برابر پادشاه و امیر به ویژه درباره مسایل حیاتی و اساسی کشورهایشان را نخواهند داشت.

این در حالی است که هنوز در آغاز قرن بیست و یکم، نوع ساختار نظام سیاسی و در نتیجه میزان حقوق اساسی ملت افغانستان روشن نیست. حقوق سیاسی در پاکستان نیز با وجود برخی برخورداری از ساختار فدرال و تجربه دموکراسی پارلمانی، همواره تحت تأثیر حکومت نظامیان بوده است. هرچند فرماندهان نظامی همواره به اصول دموکراتیک اظهار وفاداری کرده و حکومت خود را

وسیله ای برای دست یابی به ثبات تا فراهم شدن زمینه های برقراری دموکراسی می دانند، اما طول مدت حکومت آنان نشان می دهد که این نوع نظام سیاسی در پاکستان بیشتر یک قاعده بوده است تا یک استثناء.

عراق نیز از آغاز سال ۱۹۶۰ میلادی، تحت سلطه یک رژیم سیاسی تک حزبی و فرمانروایان اقتدارگر به سر برده و مجال اندکی برای لمس دموکراسی داشته است. وضعیت ترکمنستان نیز با تفاوت هایی قابل اعتنا، شبیه عراق است؛ حقوق سیاسی آذربایجان نیز تحت تاثیر دو تمایل متضاد و عمده، یعنی تلاش این جمهوری نوپا برای نزدیکی به اروپا و پذیرش معیارهای این قاره و حفظ وحدت ملی در برابر روسیه و ارمنستان، هنوز به سرانجام مشخصی نرسیده است. در واقع، تنها در چهار کشور روسیه، ترکیه ارمنستان و تا حدودی قزاقستان، به طور نسبی معیارها و ضابطه های دموکراسی با مفهوم امروزین رعایت می شود.

بدون شک در آینده نه چندان دور، تقاضای ملت های منطقه برای دست یابی به حقوق سیاسی بیشتر، در اطراف ایران افزایش می یابد و امواج ناشی از تنش های گسترده آن، بر همبستگی های منطقه ای تأثیر خواهد گذاشت.

حضور قدرت های فرامنطقه ای

نفت و گاز، ویژگی های ژئواستراتژیک و برخی علایق مذهبی، زبانی و فرهنگی، سه زمینه اصلی حضور قدرت های فرامنطقه ای در خلیج فارس، قفقاز، آسیای مرکزی و حتی پاکستان، افغانستان و آناتولی بوده است. در واقع، حداکثر تراکم حضور قدرت های بزرگ در جهان را می توان در مناطق پیرامونی ایران جست و جو کرد؛ در فصل های پایانی کتاب به این مهم توجه بیشتری شده است.

تعدد دیدگاه های ژئوپلتیک

دولت های پیرامونی ایران نه تنها فاقد یک دیدگاه ژئوپلتیک مجردند، بلکه دیدگاه های آنها تحت تأثیر تاریخ، ایدئولوژی سیاسی، موقعیت جغرافیایی، تنگنای های ارتباطی و آرمان های ملی جداگانه و اغلب انحصاری، متعدد و متفاوت است.

تعدد دیدگاه های ژئوپلتیک از یک سو باعث کمرنگ شدن تفاهم ها و همکاری های نهادینه شده منطقه ای است و از سوی دیگر، تداخل و روی هم افتادگی مکانی و جغرافیایی این دیدگاه ها، باعث افزایش تنش در سرتاسر این منطقه شده است. در واقع، بیشترین تراکم و فشردگی تنش ها را می توان در حوزه های ژئوپلتیک خلیج فارس، خاورمیانه، قفقاز و آسیای مرکزی یافت.

نتیجه

ایران پس از فدراتیو روسیه و به همراه چین دارای بیشترین همسایه در جهان است، همسایگانی که اغلب دارای نظام های سیاسی ناپایدارند و گرفتار تنگناهای حاد ارتباطی اند. بیشتر این دولت ها که در شمار کشورهای کمتر توسعه یافته به شمار می روند، دارای دیدگاههای متفاوت ژئوپلتیک و نظام های ایدئولوژیک هستند.

این چشم انداز به موازات تداخل علاقه ها و منافع این ملت ها در یکدیگر، اندک بودن تعاملات تجاری و اقتصادی درونی، وجود ناهماهنگی های فرهنگی، مذهبی و حضور درازمدت قدرت های فرامنطقه ای، بر پیچیدگی اوضاع سیاسی پیرامونی ایران افزوده است. چنین وضعیتی باعث بالا رفتن ظرفیت های بالقوه مشاجره و کاهش ضریب های امنیتی درازمدت برای ایران شده است.

فصل سوم:

منابع مشاجره ایران - عراق

مدخل

در حالی که از آغاز قرن ۱۹ تا سال ۱۹۹۰، روسیه تزاری و جانشین آن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تهدیدگران استراتژیک ایران بودند، از سال ۱۹۶۰ میلادی به این سو، کانون تهدید ملموس و واقعی بیرونی ایران، عراق بوده است. روابط دو کشور از این زمان تا سال ۱۹۷۵ میلادی تیره و متشنج بود و پس از آرامش کوتاه مدت پنج ساله ای که ناشی از قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره بود، در نهایت دو کشور وارد طولانی ترین تجربه جنگی قرن بیستم پس از جنگ ویتنام شدند؛ جنگی که هنوز به طور رسمی پایان نیافته و تا ژانویه ۲۰۰۱، دو دولت در مرحله آتش بس طولانی قرار داشته اند.

تنگناهای دریایی عراق

علاوه بر کشورهای محصور در خشکی، «تعداد قابل ملاحظه ای از کشورها دارای شرایط نامساعد از لحاظ دریایی هستند. برای نمونه، برخی از آنها سواحل بسیار کوتاهی نسبت به قلمرو زمینی خود دارند، مثل عراق و زئیر». این واقعیت یعنی آسیب پذیری ژئواستراتژیک عراق از نظر دسترسی مناسب به دریا، بزرگترین تنگنای جغرافیایی این کشور است. عراق که (تنها در ناحیه ای به طول ۱۵ کیلومتر به خلیج فارس دسترسی دارد)، برای غلبه بر این تنگنا از سال ۱۹۶۰ میلادی بدین سو به صورت دوره ای و متناوب، دو کشور همسایه اش یعنی کویت و ایران را تحت فشار گذاشته و دو جنگ با خسارت ها و آسیب های بسیار زیاد را، بر سه ملت (ایران، کویت و عراق) تحمیل کرده است. از جمله نتیجه های تسلط چنین فضای خشونت باری، بهانه و انگیزه قدرت های فرامنطقه ای به ویژه ایالات متحده برای حضور مستقیم نظامی در خلیج فارس بوده است.

طی نیم سده گذشته، عراق بارها تلاش کرده تا با ارایه تعریف جدیدی از مرزهایش با کویت و ایران، این مشکل را به نوعی حل و فصل کند. در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی، کشور تازه استقلال یافته عراق تصمیم گرفت با ایجاد بندرگاهی در حوزه (زبیر)، راه دست یابی به دریا را گسترش دهد. از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۷ میلادی که مصادف با تیرگی روابط این کشور با ایران بود، عراق سربازانش را در کویت مستقر کرد و کوشید تا این حضور را دایمی نماید. اما عراقی ها نتوانستند موافقت امیران کویتی را برای واگذاری دایمی یا اجاره جزیره های بوبیان و وره را بدست آورند. در پایان جنگ هشت ساله با ایران (۱۹۸۸)، بار دیگر کویت برای تسلیم این

جزیره ها به عراق تحت فشار قرار گرفت، اما هیأت حاکمه کویت این بار بهای سنگینی برای پاسخ منفی خود نسبت به تقاضای عراق پرداخت؛ جنگی با صدها میلیارد دلار خسارت که زمینه و بهانه حضور همه جانبه ایالات متحده در منطقه را نیز فراهم کرد.

اختلاف بر سر اروندرود که سابقه ای ۱۵۰ ساله دارد و از قرن ۱۹ موضوع مناقشه ای جدی بین ایران و عثمانی بود، از سال ۱۹۶۰ میلادی، از سوی عراق و با استناد به عهد نامه ۱۹۳۸ آغاز شد و زمینه چهل سال تیرگی روابط دو دولت، جنگی طولانی و دوبار پذیرش قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره از جانب عراق را فراهم کرد. دولت عراق در طرح ادعاهایش علیه ایران و کویت، در پی غلبه بر موقعیت نامناسب فضای سرزمینی خود بوده است. حدود ۸۵ روز پیش از هجوم عراق به کویت و اشغال این کشور، همه کشورهای عربی شرکت کننده در اجلاس بغداد، حمایت کامل خود را از ادعای عراق مبنی بر حاکمیت و مالکیت کامل بر اروندرود اعلام کرده بودند. تلاش عراق برای خفگی ناشی از دسترس نداشتن به آبهای آزاد، واقعیتی است استراتژیک، که می تواند همچنان منشأ استمرار بحران ها باشد و ناآرامی منطقه ای را گسترش دهد.

شواهد حاکی از آن است که تا دسترسی آزادانه و منطقه ای عراق به ساحل خلیج فارس، بی ثباتی و ناامنی در شمالغرب خلیج فارس ادامه دارد و بهانه و انگیزه حضور مداوم و درازمدت قدرت های فرامنطقه ای را در خلیج فارس مهیا می سازد.

- اکثریت شیعی عراق و علایق دوجانبه

عراق در شمار دولت های نوپا و کاملاً "ناهمگن مذهبی است؛ اما «اکثریت جمعیت شیعی مذهب در سرزمین عراق، حیات سیاسی این کشور را به غایت پیچیده کرده است. گرچه این گروه کثیر شیعی مذهب که حدود ۶۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می دهند، عمدتاً "عربند، اما نسبت به ایران شیعی مذهب، احساساتی دوستانه و دو پهلو دارند. گرچه اعراب به ندرت دوستی زیادی نثار ایرانیان می کنند، اما منزلت درجه دوم شیعیان در عراق معاصر؛ آنها را تشویق کرده است که حیات مذهبی، فکری و حتی سیاسی خود را به سمت ایرانیان سوق دهند». اعراب اهل تسنن که حدود ۲۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می دهند و در واقع اقلیت حاکم به شمار می روند، همواره نسبت به تعلقات اکثریت شیعه که در مرکز و به ویژه جنوب ساکنند، بدبین بوده اند.

در واقع بین پانزده کشور همسایه، عراق به دلیل پیوندهای نهادینه شده تاریخی- مذهبی، در کانون بیشترین علایق ایرانیان شیعی قرار دارد. علی رغم جنگ دراز مدت اخیر که به دلیل صدها هزار کشته، زمینه ای را برای کینه و دشمنی متقابل دو ملت فراهم آورده و همچنین با جود خصومت تاریخی ایرانیان و اعراب، ایرانیان دلیل های محکمی برای استمرار علایق خود و حفظ و استمرار تعامل فرهنگی- مذهبی و حتی سیاسی با عراق دارند؛ علایق زیر گویای این نتیجه گیری است:

۱- عتبات عالیات: مقبره های شش امام شیعه (ع) در عراق که از نظر شیعیان اهمیتی کمتر از حرمین شریفین ندارند، یکی از علائق دیرینه و قدرتمند ایرانیان برای زیارت و دیدار از شهرهای کربلا، نجف، کاظمین و سامرا است. علاوه بر این از نظرگاه شیعیان، کوفه که محل شهادت امام علی (ع) است، مقر حکومتی امام عصر (عج) بر تمام جهان خواهد بود.

۲- حوزه علمیه نجف: نجف در تمام قرن ۱۹ تا حداقل سال ۱۹۸۰ میلادی، مرکز بدون رقیب آموزش جهان شیعه بوده است. در سالهای اخیر به دلیل فشارهای حکومت بعث و قطع ارتباط با ایران، از اهمیت این شهر به نفع قم کاسته شده است، اما به نظر می رسد این شهر به دلیل پتانسیل فراوان علمی، با بهبود روابط ایران و عراق دوباره اعتبار خود را برای تبدیل شدن به مرکزیت علمی شیعه به دست خواهد آورد و قطب اصلی ایدئولوژیک شیعه خواهد شد.

۳- نقش سیاسی شیعیان: انتظار می رود با پذیرش و تعمیق دموکراسی در عراق، اکثریت شیعه نقش اصلی را در کنترل قدرت سیاسی این کشور که تاکنون از آن محروم بوده اند، به عهده گیرند. در این صورت اغلب گمان ها بر بهبود روابط دو ملت و حتی استراتژیک شدن این روابط متمرکز است. این چشم انداز برای اعراب سنی حاکم پذیرفتنی نیست، به همین دلیل تاکنون از پذیرش حقوق سیاسی اکثر شهروندان خودداری ورزیده اند.

عرب های خوزستان

جلگه خوزستان و ناحیه های جنوب عراق تا سماوه در کنار فرات و کوت بر رروی دجله، از نظر زبانی، فرهنگی و مذهبی به یک واحد مشخص فرهنگی، شباهت تام دارند. مذهب شیعه، زبان عربی و تعامل ها و پیوندهای سببی و نسبی دیرینه قبیله ها و طایفه ها، موجب تکوین این منطقه مشخص فرهنگی بوده است. علی رغم حضور دیرینه اعراب در خوزستان که حتی به عهد پارتیان می رسد، اغلب طایفه های کنونی عرب این استان، حداکثر در پنج سده اخیر از یمن، شام، حجاز، شبه جزیره قطر، بین النهرین و نجف به این جلگه کوچیده اند.

چنین ویژگی هایی سبب شد که دولت عراق در هنگام هجوم به ایران به حمایت عرب ها پشت گرم باشد. در واقع دولت های عراق در قبال آسیب پذیری استراتژیک دراز مدت از جانب اکثریت شیعی این کشور، بر گرایش عرب های خوزستان نسبت به سیاست های بغداد تکیه می کردند. به ویژه، این که از سال ۱۹۶۰ میلادی، حجم زیادی از برنامه های تبلیغاتی را در این زمینه تدارک دیده بودند. اما حتی « به رغم تردیدهای بعضی از ایرانیان نسبت به وفاداری جمعیت عرب، اعراب ایرانی ساکن خوزستان، در دوران اشغال این استان توسط عراق در نخستین روزهای جنگ، با عراق همراهی نکردند. به نظر می رسد اقلیت عرب، احتمالاً "دیگر ابزار

مهمی در رابطه میان دو کشور نخواهد بود. به تعبیری دست کم می توان این وضعیت را دلگرم کننده توصیف کرد، زیرا گویای آن است که بعضی مسایل تاریخی مربوط به قلمروهای بسته قومی، در نتیجه همانند سازی اقلیت مورد بحث، عملاً در شرف حل شدن است.»

باید یادآور شد که عملکرد اعراب خوزستان در قبال اکثریت تشکیل دهنده هسته سیاسی ایران در جنگ اخیر، موضع گیری تازه ای نیست. در واقع با وجود اینکه اعراب خوزستان نقش چندانی در مدیریت و قدرت سیاسی ایران به عهده نداشته اند، در اغلب تحولات بزرگ جامعه ایرانی نقش بارزی ایفا کرده اند. عرب های خوزستان ۸۶ سال پیش از صفویه، دولت شیعی «مشعشه» را در این خطه با مرکزیت هویزه تاسیس کردند. حرکت نظامی طایفه های عرب خوزستان به ویژه طوایف سوسنگرد در واقعه جهاد علیه قوای انگلیسی در جنگ عالمگیر اول که به کشته شدن ده ها نفر از آنها انجامید، در حالی به وقوع پیوست که خزل حاکم وقت خوزستان، مخالفت صریح خود را با آن اعلام کرده بود.

راز و رمز مرکزگرایی دیرینه و استوار عرب های خوزستان را باید در عوامل متعددی جست و جو کرد که در رأس این عوامل، پیوندهای عمیق مذهبی با سایر ایرانیان است. اما این تصور که جهت گیری اعراب خوزستان ابدی و بدون تغییر خواهد ماند، نتیجه گیری حساسی است که باید از تمام جنبه ها بدان توجه داشت.

کردها

چهارمین منبع تنش دو کشور که به ویژه برای عراق اهمیت سرنوشت سازی داشته، مساله کرد است. در واقع، دو کشور به ویژه ایران همواره از کردها در جهت اعمال فشار برای دست یابی به خواست های خود سود برده اند. اما چند عامل اساسی به شرح ذیل آسیب پذیری عراق در برابر تهدید کردها را بیشتر از ایران کرده است:

۱- در حالی که کردها دست کم ۲۵ درصد با ربع جمعیت عراق را تشکیل می دهند، این نسبت در ایران بسیار کمتر است. بنابراین قدرت جمعیتی کردهای عراق، عامل مهمی در چانه زنی آنها برای بدست آوردن سهم بیشتر در قدرت سیاسی به ویژه مدیریت منطقه ای بوده است.

۲- از نظر پراکنش جغرافیایی، کردهای شافعی مذهب ایران از دشت های زنگنه و شیبلو در شمال شهرستان ماکو تا جنوب پاوه، تقریباً به موازات مرز استقرار یافته و دارای گسترش نواری و حاشیه ای هستند، در حالی که کردها تقریباً در تمام مناطق شمال عراق پراکنده اند. به همین دلیل، قدرت تحرک و مانور آنها بسیار بیشتر از کرده ای ایران است.

۳- منطقه کردنشین عراق به دلیل ذخایر و منابع نفتی و همچنین عبور خطوط لوله های نفتی به ترکیه، استراتژیک و حتی منطقه ای حیاتی برای عراق محسوب می شود، در حالی که منطقه کرد نشین ایران به جز مرزی بودن و قابلیت زیاد آبی، نسبت به مناطق جنوبی و جنوب غرب کشور - حداقل در حال حاضر- نقش و کارکرد نازلتری دارد.

۴- گرچه کردهای شافعی ایران تا پایان سال قرن بیستم میلادی نقشی در مدیریت و قدرت سیاسی کشور نداشته اند، اما پذیرش مفهوم هویت دوگانه از سوی کردهای ایران که در بیانیه های افراتی ترین گروهها و سازمان های کرد مشاهده شده است، حاکی از نزدیکی های قومی و زبانی کردها با بقیه ایرانیان است. از سوی دیگر کردها، « تا به حال هیچ گونه چالش واقعی و ملموسی نسبت به سرحدات ایران ایجاد نکرده اند». این در حالی است که کردهای عراق از نظر زبانی و نژادی خود را جدا و متمایز از هسته سیاسی این کشور احساس می کنند. اما نزدیکی مذهبی با اعراب سنی حاکم، توانسته است تا حدودی شکاف های زبانی و نژادی را پر نماید.

۵- منطقه استقرار کردهای شافعی مذهب ایران در استان های آذربایجان غربی، کرمانشاه و حتی کردستان، از طریق حایلی متشکل از گروههای شیعی مذهب آذری و کرد، از استان های داخلی جدا مانده و تقسیمات کشوری، موجب تشکیل ترکیب های نامتجانس قومی در این منطقه شده است، در حالی که کردها در اغلب استان های شمالی و شمال شرق عراق، اکثریت قومی را در اختیار دارند.

چنین زمینه هایی باعث شده که نقش و کارکرد مناطق کردنشین دو کشور نسبت به هسته اصلی تشکیل دهنده دو کشور، متفاوت باشد. در حالی که قلمرو کردنشین عراق، منطقه بحرانی دایمی و شدیدی برای بغداد محسوب می شود، این قلمرو در ایران، منطقه بحرانی دوره ای و شدید به حساب می آید.

گرچه ایران با استفاده از همین برتری ها و با حمایت از کردهای شورشی شمال عراق در فاصله سالهای ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵، دولت این کشور را وادار به پذیرش قطعنامه ۱۹۷۵ الجزایر کرد، اما حمایت های عراق از برخی سازمان ها و حزب های کرد ایرانی در فاصله سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ میلادی، زمینه ناامنی منطقه کردنشین ایران را فراهم کرد.

به هر حال در صورت تداوم تنش بین دو کشور ، کردها همچنان منابع تنش باقی خواهند ماند. این در حالی است که مساله کرد در عین حال می تواند یکی از محورهای اساسی دو کشور برای دست یابی به تفاهمی استراتژیک و دراز مدت باشد.

مرز دریایی

ادعای بغداد نسبت به جزیره های بوبیان، وره و اروندرود از جمله دهانه آن، مانع عمده ای در تعیین مرزهای دریایی ایران- عراق و ایران-کویت بوده است. در واقع تعیین حدود مرزهای دریایی در شمال غرب خلیج فارس، ماهیتی سه جانبه داشته و نیاز به همکاری و تفاهم ایران، عراق و کویت دارد؛ این در حالی است که عراق به دلیل داشتن ساحل کوتاه ۱۵ کیلومتری با خلیج فارس، انگیزه ای برای حل این مسأله ندارد، بلکه نفع خود را در عدم حل و فصل آن می داند، زیرا در صورت افزایش فلات قاره خلیج فارس، سهم عراق بسیار کم خواهد بود.

به هر حال مشخص نشدن تعیین حدود مرزهای دریایی ایران و عراق، می تواند دست آویزی برای مناقشه ها و مشاجره های بعدی دو دولت فراهم آورد.

برداشت از بخش علیای رودخانه ها

بین النهرین سرزمین پستی است که آب های حاشیه های دو فلات مرتفع آناتولی و ایران به سوی آن جاری می شوند. از جمله، بیش از ۸۰ درصد آب رودخانه های غربی فلات ایران، در قالب چندین رود کوچک و بزرگ به بین النهرین وارد می شوند و بخشی از آنها «دجله» را تقویت می کنند.

رودهای آوار چای، لاین چای، بانه چای همچنین رودهای چومان و شیخان که شاخه های اصلی زاب کوچکنند، همچنین قزل سو و رودخانه های آب شمشیر، لیل، زمکان، آب زرشک، هواسان، الوند، قوره پو، دیره، تنگاب، چم امام حسن، کنگاوش، کانی شیخ، سده، تلخ آب، گذار خوش، چم سرخ، کنجان چم، گاوی، چنگوله، میمه، و دویرج، از خاک ایران سرچشمه می گیرند؛ و وارد خاک عراق می شوند. به نظر می رسد تشدید نیازهای آبی به دلیل خشکسالی و برنامه های توسعه ای دراز مدت ملی، به ویژه در استان های محروم تر غربی، دولت ایران را تشویق به استفاده بیشتر از این آبها و حتی انحراف آب آنها به بخش های داخلی خواهد نمود.

برداشت های کلان مقیاس ایران از رودخانه های وارده به عراق، می تواند موضوع مناقشه های نوینی باشد که حتی منابع قدیمی مشاجره را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد؛ مناقشاتی که هم اکنون مشکل پایه ای در روابط ترکیه-عراق است.

نظام های حکومتی

سقوط نظام سلطنتی در عراق با تشدید مشاجره های این کشور با همسایگانش همراه بوده است. اغلب منابع تنش جغرافیایی موجود، همواره وجود داشته اند؛ اما ماهیت رژیم پادشاهی پیشین به عراق اجازه استفاده از زور علیه کشورهای همجوار به ویژه ایران را نمی داد. در واقع علی رغم اینکه منابع مشاجره کنونی در روابط ایران- عراق همواره وجود داشته اند، اما تا سال ۱۹۵۸ میلادی، روابط دو کشور در اغلب موارد دوستانه بوده و عراق حتی گام هایی استراتژیک برای مشارکت در ترتیبات امنیتی منطقه ای با ایران برداشت. با فرض تداوم رژیم سلطنتی در عراق، جنگ های این دو کشور با کویت و ایران نا محتمل به نظر می رسید.

در واقع تنها پس از تغییر و دگرگونی نظام حکومتی در عراق، دولت جدید روش رادیکال را جایگزین خویشتنداری پیشین کرد. چنان که عبدالکریم قاسم نسبت به برادران عارف سیاست سخت گیرانه تری نسبت به همسایگان در پیش گرفت. در پیش گرفتن سیاست عدم تفاهم با همسایگان در دوران حکومت البکر و صدام حسین به منتهای خود رسید و منجر به جنگ ها و تحریم های بسیت ساله عراق و همسایگانش شد. دولت های عراق از زمان عبدالکریم قاسم تاکنون با طرح چهار ادعای بزرگ، خود را در معرض بدبینی و دشمنی فزاینده ایران و برخی همسایگان قرار داده اند.

۱- رهبری خلیج فارس

بازپس گیری جزایر سه گانه از ایران و تسلیم آن به امارات عربی متحده بود. در واقع تمایل عراق برای دست یابی به رهبری منطقه خلیج فارس از عبدالکریم قاسم آغاز و در زمان ریاست جمهوری صدام حسین به اوج خود رسید. دولت عراق در طول جنگ هشت ساله و پس از آن به روشنی این ادعا و آرمان را مطرح کرده است.

۲- رهبری جهان عرب

انزوای مصر پس از کمپ دیوید، این امکان را برای دولت عراق فراهم آورد تا خود را نامزد رهبری جهان عرب معرفی کند. انتخاب شعار «امت عربی واحده، ذات رسالت خالدت» از سوی حزب بعث عراق، تجلی چنین هدفی است. همچنین انتخاب عنوان قادسیه

دوم یا قادسیه صدام برای جنگ علیه ملت ایران، برگرفته از همین ایده است. چنان که صدام حسین ریاست جمهوری عراق در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰، خطاب به اعراب گفت: «ما باید شمشیرهای علی، خالد و سعد ابن ابی وقاص را برای مبارزه با این گروه ستمگر و آموختن درس های تاریخی جدید به آنها مانند نبرد با شکوه قادسیه، از نیام درآوریم. نبرد با شکوه قادسیه تکبر و خودخواهی خسرو را نابود کرد، ارتش دلیر ما نیز در زین القوس و سیف السعد همین کار را انجام داد».

۳- سرنگونی جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی که تنها حکومت شیعی در جهان است، بیش از هر کشور دیگر برای عراق با اکثر جمعیتی شیعی و حاکمیت سنی، تهدیدی بالقوه محسوب می شود. طه یاسین رمضان معاون اول نخست وزیر و فرمانده ارتش خلقی عراق در نخستین ماههای آغاز جنگ، اظهار داشت: «ما بر این نکته تاکید می کنیم که جنگ به پایان نخواهد رسید، مگر این که رژیم حاکم بر ایران به کلی منهدم شود». در واقع برای دولت های عراق همزیستی با رژیمی لائیک، غیرمذهبی و یا دست کم غیر ایدئولوژیک، راحت تر از نظامی شیعی تصور می شود.

۴- تجزیه خوزستان

هرچند موضوع طرح تجزیه خوزستان و پیوند دادن آن با بین النهرین از قرن ۱۹ مدنظر بریتانیا بود و در سالهای ۱۳۰۳، ۱۳۲۹، ۱۳۲۵ و ۱۳۳۸ (ه.ش)، دولت های عراق با پشتیبانی ضمنی بریتانیا و برخی دولت های عربی مانند مصر، سوریه کویت و لیبی آن را پیگیری کرد، اما از آغاز تکوین حکومت های جمهوری در عراق، به ویژه از آغاز قدرت یابی حزب بعث، فکر تجزیه خوزستان و الحاق آن به عراق به عنوان هدفی کلی همواره مدنظر بوده است. در جریان جنگ هشت ساله، دولت و رسانه های عراق بارها به طرح این آرمان پرداختند. به نظر می رسد عراق در حمله به ایران دو هدف حداکثر و حداقل ارضی و مرزی داشت، هدف حداکثری آن، الحاق جلگه خوزستان به ویژه قلمرو عرب نشین آن به عراق و هدف حداقلش فسخ قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزایر بود. در مجموع یکی از عوامل تشدید منابع بالقوه تنش بین دو کشور، هدف های افراطی خارج از عرف دیپلماتیک و مغایر با روح همجواری و همزیستی مسالمت آمیز دولت های رادیکال بوده است.

قوم گرایی

تسلط اندیشه های تاریخی و قوم مدارانه بر تفکر سیاسی دو دولت، جزو مهم ترین منابع تنش در روابط دو کشور و حتی ملت های ایران- عراق بوده است. از آغاز تأسیس عراق تاکنون و حتی در هنگام استقرار نظام پادشاهی، ایدئولوژی عربیت و پان عربیسم در کانون توجه ایدئولوژیک دولت های عراق قرار داشته است. این اندیشه، که با بزرگ نمایی اعراب به بهای تخریب قوم ها و فرهنگ های پیرامونی از جمله ترکی و ایرانی همراه بوده، در تمام طول حیات سیاسی کوتاه مدت عراق - از سال ۱۹۳۱ میلادی تاکنون- در دستور کار بغداد قرار داشته است.

پان عربیسم که پاسخ ها و رودرویی های هم زمان پان ایرانیستی و پان ترکیستی را دربر داشته، نه تنها اقشار متوسط، روشنفکران، روزنامه نگاران و دانشگاهیان، بلکه کادرهای سیاسی را نیز در دایره خصومت و تعارض تاریخی، عرب- ایرانی، گرفتار کرده و سرچشمه بسیاری از اختلافات دیگر بوده است.

باید در نظر داشت که برای عراق دست یازی به تاریخ و القای وجدان و حافظه مشترک تاریخی، برای ملت سازی و ایجاد آرمان مشترک برای گروه های متفاوت مردمی ضرورتی انکار ناپذیر است. جمعیت به شدت ناهمگن عراق با وجود واگرایی های عمیق و گسترده کردها و تردید و دودلی های شیعیان، این دولت- ملت را از داشتن علت وجودی، آرمان مشترک سیاسی و سایر عوامل ملت سازی فقیر ساخته است؛ بنابراین تمایل دولت های عراق به انتشار اندیشه تاریخی و القای وجدان مشترک از راه دشمن تراشی، ضرورتی ژئوپلیتیک به حساب می آید و همین ضرورت منشأ بالقوه تحریک برای مشاجره ها و تهدیدهای دو سویه بوده است.

منابع ناپایدارتر تنش

در حال حاضر به موازات منابع کهنه و نسبتاً دیرپای تنش، عوامل تشنج زای ناپایدارتری نیز بر روابط دو دولت- ملت تأثیر می گذارند. بخشی از این عوامل جزو میراث های جنگ هشت ساله اند و تعدادی دیگر نیز در شمار عواملی قدیمی تر محسوب می شوند؛ اما موقت بودن یا دوره ای بودن و در مجموع ناپایدارتر بودن این منابع، نسبت به منابع پایدارتر تنش و مشاجره، ویژگی بارز آنها محسوب می شود.

۱- پناهندگان سازمان یافته

در حال حاضر استقرار مخالفان سازمان یافته و فعال عراقی و ایرانی در قالب تشکل های سیاسی و نظامی در فضای سرزمینی دو کشور، در شمار فعالترین عوامل تنش زاست. در حالی که در ایران تنها بخشی از پناهندگان شیعه عراقی به صورت فعال و سازمان یافته و در قالب تشکل های گوناگون از جمله مجلس اعلای انقلاب عراق (SAIRI) سازمان یافته اند، سازمان ملی مقاومت تحت رهبری و هدایت سازمان مجاهدین خلق ایران که در عراق کارکرد محض نظامی دارد، تقریباً همه مخالفان دولت ایران در عراق را تحت پوشش خود قرار داده است.

از سوی دیگر، پناهندگان عراقی شامل کردها و اعراب شیعه، از جمله شهروندان عراقی که پس از هجوم ایالات متحده به این کشور، وارد ایران شده اند، در ایجاد مشکلات و تنگناهای محلی و منطقه ای، نقش بارزی داشته اند.

۲- اسیران جنگی

با وجود گذشت ۱۲ سال از آتش بس و پایان دوفاکتوری جنگ، هنوز دو دولت تعدادی از اسیران جنگی را نزد خود نگه داشته اند. بخشی از این اسیران به ویژه اتباع عراقی تقاضای پناهندگی نموده و حاضر به بازگشت به وطن خود نیستند و گروهی دیگر نیز در انتظار توافق نهایی دو دولت برای بازگشت به کشورهایشان هستند.

دولت عراق مدعی است که دیگر هیچ اسیر جنگی ایرانی در اختیار ندارد، اما ایران این ادعای عراق را نپذیرفته است. پایان کار مبادله اسیران، یکی از موانع تنش در روابط دو دولت را از میان برخواهد داشت.

۳- تنگناهای زیارتی

منع ورود زائران ایرانی و یا ایجاد موانع متعدد برای ورود آنان، در شمار تنگناهای بسیار قدیمی است. تنها از سال ۱۹۳۲ میلادی تاکنون، چهارده نوبت زائران ایرانی از ورود به عراق منع شده اند. از سال ۱۳۷۸ (ه ش) دو دولت برای کاهش تنش ها و در نخستین اقدام های خود، موافقت کردند که کاروان های زیارتی ایران وارد عراق شوند. اما پس از چند ماه بار دیگر ارتباط زیارتی متوقف شد. در پی ازسرگیری دور جدید مذاکرات در سطوح عالی تر، از جمله سفر وزیر خارجه ایران به عراق و ملاقات با صدام حسین در مهرماه ۱۳۷۹ از ۷ آبان این سال، عراق اولین کاروان زیارتی را پذیرفت.

به نظر می رسد تاکنون دولت های متعدد عراق، از اثرهای بزرگ ناشی از جلوگیری از ورود زیارت کنندگان به عتبات عالیات و به ویژه ایجاد نفرت و کینه ناشی از آن بین شهروندان ایرانی، درک درستی نداشته اند.

۴- مسایل کارکردی مرز

طی دهه اخیر، مرز دو کشور به ویژه در بخش کوهستانی شمالی، شاهد تردهای غیر قانونی بوده است. چنین تردهایی به دلیل نتایج امنیتی و اقتصادی برای دو کشور، زمینه های تنش را به صورت محلی و منطقه ای بین دو دولت فراهم آورده است.

۵- اجرا نکردن قطعنامه ۵۹۸

در ۱۸ آذر ۱۳۷۰ که خاویر پرز دکوئیار دبیر کل سازمان ملل متحد (وقت)، دولت عراق را مسئول آغاز جنگ علیه ایران اعلام و معرفی کرد، ایران بر اجرای سایر مفاد قطعنامه، - علاوه بر بندهای یک و دو - تأکید داشته است. در این زمینه هیأت کارشناسی سازمان ملل، بخشی از بند ۷ قطعنامه را که ناظر بر تعیین میزان خسارت هاست، در ایران بررسی کرد و در آبان ماه ۱۳۷۰ میزان خسارت های مستقیم به ایران، ۹۷/۲ میلیارد دلار و خسارت های غیرمستقیم ۳۴/۵۳۴ میلیارد ریال تعیین شد. این در حالی بود که ایران میزان خسارت های خود را ۱۰۰۰ میلیارد دلار اعلام کرده بود.

پافشاری ایران بر اجرای قطعنامه، علی رغم پیشرفت های اولیه که مصادف با هجوم عراق به کویت بود، تاکنون چندان ثمری نداشته است. این در حالی است که با اجرای این قطعنامه به ویژه اجرای بند ۷ آن، هر دو کشور بهره مند خواهند شد. بنابراین همکاری عراق در این زمینه، علی رغم اعلام متجاوز بودنش، فاقد پیامدهای منفی برای این کشور است.

۶- لایروبی اروندرود

رفت و آمد بدون مانع و راحت شناورها در اروندرود، برای عراق از اولویت ویژه ای برخوردار است؛ این در حالی است که طی دو دهه اخیر، به این رود که بسیار رسوب آور است و به طور معمولی نیاز به لایروبی مستمر به ویژه در کانال «روکا» دارد، رسیدگی لازم نشده است. علاوه بر این به دلیل وجود تعداد زیادی مین های دریایی و سایر سلاح های منفجر نشده در لای رسوبات و لاشه دهها کشتی غرق شده، رفت و آمد شناورها و حتی صید انتظاری ناامن و پرخطر است.

لایروبی این رودخانه علاوه بر هزینه های بسیار زیاد، به همکاری و هماهنگی مستمر دو دولت در چارچوب وظایف (دفتر مشترک هماهنگی) که در عهدنامه ۱۹۷۵ پیش بینی شده نیازمند است.

لایروبی نشدن ارون درود، همچنین موجب رکود بندرهای خرمشهر و آبادان شده است. ادامه چنین وضعی ضمن اینکه اثرهای نامنتظری را از نظر امنیت داخلی ایران در پی دارد، بر انرژی مرکزگریزی شهرستان های یاد شده نیز می افزاید. در عین حال تنگنای ارتباط دریایی عراق را تشدید می کند و چونان استخوانی لابه لای زخم های بیست ساله این ملت است.

۷- سیاست های نفتی

از آغاز تاسیس اوپک، دولت های ایران و عراق در زمینه های مختلف نفتی با یکدیگر به رقابت پرداخته اند. سیاست های دراز مدت اوپک، میزان و سهمیه تولید و به ویژه میزان صادرات نفت، تعیین دبیر کل و رهبری سیاست های نفتی، از جمله موارد تنش زا در روابط دو کشور بوده است.

۸- صدام حسین

یکی از موانع جذب در مسیر دست یابی دو دولت- ملت به تفاهم عمیق دو جانبه و رفع کدورت های قدیمی و آغاز همزیستی مسالمت آمیز؛ تردیدها و بی اعتمادی اشخاص و نهادهای تصمیم ساز کلان ایران، نسبت به رئیس جمهور کنونی عراق است. اما این بی اعتمادی و تردید دولت مردان بین قشرهای گوناگون مردم ایران، تبدیل به کینه ای ماندگار شده است؛ در واقع از نظرگاه شهروندان ایرانی، (صدام)، نمادی از قساوت، خشونت، بی رحمی و خیانت است. به همین دلیل تا زمانی که صدام حسین رهبر عراق است، دست یابی به تفاهمی همه جانبه، پایدار و صمیمانه بین دو کشور، چندان سهل و بدون پیامد نخواهد بود.

۱- امضا نشدن پیمان صلح

با وجود گذشت ۱۲ سال از پایان جنگ، هنوز دو کشور رسماً قرارداد یا پیمان صلح دائمی را امضا نکرده اند. ضمن اینکه چگونگی روند اجرای قطعنامه ۵۹۸، در هاله ای از ابهام قرار دارد. با وجود پایداری این اوضاع، پرسش های زیادی درباره آینده روابط دو کشور مطرح می شود. به عنوان مثال مردم ایران حق دارند به طرح این پرسش بپردازند که آیا در صورت فراهم شدن اوضاع و احوال مناسب بین المللی و منطقه ای، عراق بار دیگر با طرح دعاوی قدیمی و یا جدید، به آزمایش خطرناک دیگری دست نخواهد یازید؟

۱- نصب نشدن میله های مرزی

هرچند دو دولت، بارها لزوم نصب میله های مرزی را بر اساس قراردادهای منعقدۀ مرزی به ویژه عهدنامه مرزی ۱۹۷۵، پروتکل ها و موافقت نامه های ضمیمه آن اعلام کرده اند، اما هنوز بخش عمده ای از مرز بین دو کشور میله گذاری نشده است. گفته شده که عراق منافع خود را در این می بیند که این مساله هم چنان حل نشده باقی بماند تا در زمان مناسب بهانه لازم را برای سیاست های توسعه طلبانه خود داشته باشد. همانطور که یکی از بهانه های عراق در سال ۱۹۸۰ برای لغو عهدنامه ۱۹۷۵، تجاوز به ایران، مخالفت رژیم گذشته ایران با تغییر محل ۲۱ میله مرزی بود».

نتیجه

وجود دست کم ۱۹ منبع بالقوه تنش و مشاجره بین دو دولت ایران- عراق رکوردی مایوس کننده به نظر می رسد. علی رغم تفاوت های منابع تنش اط نظر گستردگی اثرها و ریشه و منشأ آنها و میزان پایداری و دوامشان، هریک از این منابع، می تواند در بر هم زدن تعادل های موجود موثر قرار گیرد و از این جاست که می توان گفت، حساسیت و شکنندگی روابط دو کشور به تار مویی بسته است.

از سوی دیگر، تعدد بی نظیر منابع بالقوه مشاجره، برای دو کشوری که دارای ۱۶۰۹ کیلومتر مرز مشترک، از دهانه فاو تا دالامپر داغ (همجوار مرز ترکیه) هستند، باعث آسیب پذیری بیش از پیش روابط دوجانبه شده است. این وضع می تواند، تهدیدهای محدود و جنگ کم شدت، دراز مدت و فرسایشی را جایگزین نبرد کلاسیک پیشین نماید.

با وجود این، عراق بین ۱۵ کشور و ۲۴ دولت همسایه، می تواند بهترین متحد طبیعی ایران باشد؛ نیازهای متقابل دو کشور به فضای سرزمینی یکدیگر، قرار داشتن عتبات عالیات و دیگر شهرهای مذهبی مورد علاقه شیعیان ایران در عراق، موضع تقریباً واحد دو دولت در برابر ابالات متحده و اسرائیل، کردها، تهدید ترکیه، سیاست های نفتی و لزوم دسترسی به ترتیبات مناسب امنیتی در خلیج فارس، تنها بخشی از چندین محور و پایه مشترک برای تفاهم همه جانبه دو کشورند.

فصل چهارم:

منابع مشاجره ایران-ترکیه

مدخل

طی دو دهه اخیر، ترکیه با انتخاب سیستم سرمایه داری، اتکاء به اقتصاد بازار، حمایت های دقیق و همه جانبه دولت و پشتیبانی ایالات متحده، از کشوری کمتر توسعه یافته، به قدرتی اقتصادی تبدیل شده است؛ به نحوی که از نظر تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۹۱، با حدود ۱۱۲ میلیارد دلار، رتبه هفدهم را بین ۲۴ کشور عضو OECD به دست آورد. طی دهه اخیر رشد سالانه اقتصادی این کشور به طور متوسط ۷ الی ۸ درصد، تخمین زده شده است. هرچند ترکیه طی این مدت گرفتار دو مسأله مهم یعنی تورم ۷۰ الی ۸۰ درصدی و بدهی های خارجی فراوان بوده است؛ اما قابلیت های زیاد این کشور در زمینه های فکری، جمعیتی، سیستم پویای اقتصادی و برخی حمایت های خارجی، همچنان ترکیه را به سمت کنترل و رهبری اقتصادی منطقه ای سوق می دهد.

با وجود این، طی این مدت، استراتژی دولت های آنکارا نه تنها برای غلبه بر تنگناهای بزرگ و نسبتاً پایدار ژئوپلیتیک این کشور عمل نکرده، بلکه بر مشکلات موجود نیز افزوده است، به نحوی که در حال حاضر ترکیه با تمام کشورهای همجوارش دارای منابع تنش و مشاجره است.

یونان و ارمنستان، ترک ها را دشمن شماره یک و تاریخی خود می دانند و در حال حاضر، تهدید اصلی و ملموس ترکیه از این دو سو رقم می خورد. دولت-ملت های حاشیه دریای سیاه بنا به ملاحظات پایدار جغرافیایی به ویژه ملاحظات ارتباط های دریایی، تداخل منافع و منابع شان با ترکیه و گرایش ها و میراث های تاریخی، در شمار کانون های تهدید سنتی ترک ها به حساب می آیند. همچنین روسیه، اوکراین و بلغارستان، بیش از دیگر دولت های پیرامون دریای سیاه، با ترکیه خصومت ورزیده اند.

از سوی دیگر، ترکیه در دو دهه اخیر بارها به عراق تجاوز کرده و بخش های شمالی این کشور را تحت کنترل خود درآورده است؛ همچنین در سالهای اخیر ترکیه با تهدید سوریه به جنگ و مرعوب کردن این کشور در قضیه (اوجالان) و بستن پیمان های امنیتی با اسرائیل، عملاً این دو کشور همسایه غربی را به صف دشمنان خود افزوده است. در عین حال ترکیه با در اختیار داشتن سرچشمه های دجله و فرات، شاهرگ های حیاتی این دو کشور را در اختیار دارد و همواره با کنترل آب ورودی به این دو کشور، آنها را آزار داده است.

روابط ترکیه و گرجستان در پنج سال اخیر مثبت و امیدوار کننده ارزیابی شده است. « گرجستان در سال ۱۹۹۴ به برنامه ناتو موسوم به مشارکت برای صلح پیوست. سپس در ژوئن ۱۹۹۷ اولین موافقت نامه همکاری دفاعی خود را با ترکیه منعقد کرد که به موجب آن آنکار آموزش افسران گرجی را متعهد شد. شوارد نادره رئیس جمهور گرجستان در فوریه ۱۹۹۹ در بازدید خود از ترکیه، از آن به عنوان آغاز همکاری استراتژیک بین دو کشور یاد کرد». از سوی دیگر، طرح دالان انرژی شرق- غرب با باکو- جیحان که از گرجستان می گذرد، به اهمیت این کشور برای تعاملات آذربایجان - ترکیه افزوده است. اما با وجود این، روابط ترکیه با گرجستان تحت تأثیر روابط این کشور و روسیه و به ویژه وجود کانون های پایدار ناآرامی در گرجستان، روند جنگ ارمنستان- آذربایجان و عوامل اقتصادی ترکیه، بسیار شکننده و حساس خواهد بود.

در واقع از نظر ملاک های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، ایران تنها پناهگاه قابل اطمینان و دراز مدت ترکیه بین همسایگانش محسوب می شود. چنان که روابط استراتژیک دو کشور طی سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۸۰، شاهدی بر این ادعاست. ترکیه به عنوان کشوری همسایه و مسلمان، دروازه جغرافیایی اروپایی ایران به حساب می آید و در عین حال شریک عمده تجاری ایران طی دهه های گذشته بوده است. تاکنون فضای سرزمینی این کشور دالانی قابل اعتماد برای ترانزیت ایران- اروپا بوده و از این نظر از اهمیت پایه ای برای ایران برخوردار است.

همچنین فضای سرزمینی ایران می تواند عقبه دفاعی مناسبی در قبال تهدید یونان محسوب شده و در عین حال راه مناسب ارتباطی برای تعاملات ترکیه با شبه قاره، قفقاز، و آسیای مرکزی باشد. ضمن اینکه ایران تأمین کننده قابل اعتماد نفت و گاز و شریک معتبر تجاری- اقتصادی ترکیه بوده است.

اما از سال ۱۹۸۰، در پی تغییر نظام حکومتی ایران به ویژه پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و تکوین پدیدار قفقاز و آسیای مرکزی در صحنه روابط بین الملل، روابط دو کشور دوست و همسایه، تحت تأثیر ملاحظات جدید به تدریج از روابطی استراتژیک به کدورت های دیپلماتیک، عدم تفاهم نسبی و تیرگی و رقابت های ژئوپلیتیک تبدیل شده است. در همین مدت، منابع قدیمی و متروک تنش دو کشور بار دیگر احیا شده و عوامل دیگری نیز به عنوان منابع مشاجره جدید سربرآورده اند.

ارایه چشم اندازی کلی از عوامل تشنج زا در روابط دو کشور با تکیه بر منشأ جغرافیایی تنش ها، هدف این فصل است.

کردها

مساله کرد برای ترکیه حیاتی است؛ در واقع برای آنکار هیچ یک از مسایل استراتژیک بیرونی و درونی به اندازه واگرایی سنتی کردها مهم تلقی نمی شود. سالیانه حدود ۳۰ درصد بودجه نظامی کلان ترکیه صرف مهار کردها می شود و ترک ها بارها با همسایگان شرقی و جنوبی خود بر سر این مساله به مشاجره پرداخته اند. تهدید سوریه به جنگ تمام عیار، هجوم های نظامی دوره ای و مستمر به شمال عراق، بمباران روستاهای مرزی ایران و حتی تهدید دولت های خارج از منطقه مانند ایتالیا و روسیه (در قضیه اوجالان) به قطع روابط در صورت حمایت از کردها، تنها بخشی از حساسیت های ترکیه در این زمینه را منعکس می کنند.

اما حساسیت های مالیخولیایی ترک ها در این مورد تا حدودی قابل درک است؛ ترک ها که حتی در قرن بیستم شاهد زوال امپراطوری بزرگشان بودند، پس از جنگ اول و با رهبری مصطفی کمال، با رها کردن خلافت و پشت پا زدن به آن، استراتژی تاریخی جدیدی را که مبتنی بر تشکیل یک دولت ترک در چارچوب فضای سرزمینی بسیار محدودتر آناتولی و تراس بود، (نسبت به امپراتوری عثمانی) پایه گذاری کردند. این اتراتژی بر پایه یک ملت؛ یک دولت و یک سرزمین بود و با لغو عهدنامه محرمانه متفقین یعنی قرارداد «سور» جامه عمل پوشید.

در همین زمینه بود که مصفی کما و دستگاه تحت هدایت او با قانع کردن دولت های پیروز در جنگ اول، مانع تصمیم انها مبنی بر تشکیل یک کشور کرد در جنوب و جنوب شرق ترکیه شد. وی در سال ۱۹۲۳، با این استدلال که ایجاد دولتی کرد در هر بخش از منطقه کرد نشین باعث الحاق گرایي کردهای کشورهای همسایه به آن خواهد شد، متفقین را قانع کرد که این طرح را رها کنند.

با وجود این و «دست کم از سال ۱۸۲۱ به بعد، یعنی هنگامی که کردها باعث وقوع یکی از جنگ های متعدد ایران- عثمانی شدند؛ مساله کرد به یکی از مسایل ویژه بین دو کشور ایران- ترکیه تبدیل شد». قیام کردهای ترکیه در سال ۱۹۲۵ و ۳۰ - ۱۹۲۹ که ورود آنها به خاک ایران را در پی داشت و به اعتراض دولت ترکیه و تنش در روابط دو دولت انجامید، نهایت منجر به بستن قرارداد ۱۹۳۲ و تعیین دقیق مرز دو کشور شد.

از ان زمان تاکنون، رفتار ایران با ترکیه برای استفاده از حربه کردها علیه سیاست های آنکارا با آنچه در مورد عراق به کار رفته، ماهیتی کاملاً متفاوت داشته است. با وجود این، اسیب پذیری ترکیه در قبال بحران های برخاسته از کردها حتی بیش از عراق است. حجم زیاد جمعیتی کردهای ترکیه که تا سال ۱۹۹۵ بیش از ۱۶ میلیون نفر تخمین زده شده و حداقل در ۱۴ استان شرقی، جنوب شرقی و جنوبی این کشور اکثریت قومی را تشکیل می دهند. و به ویژه نرخ زیاد رشد جمعیتی آنها نسبت به ترک ها، دلیل

بارزی برای هراس از قدرت فزاینده این اقوام واگراست. از سوی دیگر کردهای آناتولی به مراتب از همتایان شان در عراق و ایران آگاه تر، سازمان یافته تر و متحدترند. پراکنش جغرافیایی گسترده کردهای ترکیه و تمرکز محیطی آنها در آناتولی شرقی و جنوبی و استراتژیک بودن این منطقه از نظر ظرفیت ها و استعدادهای آبی و کشاورزی و همگنی استوارتر قومی و سازمانی، و همه و همه باعث دلمشغولی و دغدغه دایمی ترک ها نسبت به مقاصد کردها شده است.

آسیب پذیری شدید ترکیه نسبت به پاشنه آشیل کرد، نقطه ضعف بارز این کشور است که آزار و اذیت گهگاه همسایگان را در پی داشته است. این در حالی است که ترکیه قدرت مانور چندانی برای واکنش در قبال عمل احتمالی ایران ندارد.

پراکنش نواری جمعیت کرد ایران در حاشیه کوهستان های مرزی ایران - ترکیه، ترکیب تقریباً برابر آنها با آذری ها در استان مرزی آذربایجان غربی (همجوار ترکیه)، سهم ناچیز جمعیتی آنها در ایران، تمایل ضعیف مرکزگریزی و کمتر استراتژیک بودن منطقه سکونت کردها، آسیب پذیری ایران را در این زمینه به شدت کاهش داده است.

مسأله کرد تا آینده ای قابل پیش بینی، یک منبع مهم تنش و مشاجره یا برعکس، منبع ممتاز هماهنگی و همکاری در بین سه کشور همجوار ایران، ترکیه و عراق خواهد بود، با این تفاوت که قدرت مانور ایران برای استفاده از کردها در قبال ترکیه و عراق به مراتب بیشتر از دو کشور دیگر است.

قفقاز و آسیای مرکزی

بر خلاف تصور معمول، رقابت ایران، ترکیه و روسیه در قفقاز و آسیای مرکزی، نه تنها به دهه اخیر محدود نمی شود، بلکه قدمتی دست کم پنج سده ای دارد. در واقع قفقاز میدان رقابت و حتی محل جنگ بسیار قدیمی سلسله های حکومتی ایران و دولت های یونان و بیزانس از هزاره اول پیش از میلاد بود. اما از هنگام تسلط اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۲۱) در این منطقه تا سقوط آن (۱۹۹۱)، قدرت مانور ایران و ترکیه در قفقاز به حداقل رسید.

واکنش ترک ها پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تکوین کشورهای جدید، به سمت همگرایی سیاسی - فرهنگی با آذربایجان و عدول بارز اصول اتاتورک بود. «اسماعیل جم» وزیر خارجه ترکیه در این زمینه اظهار داشته است: «به اعتقاد بسیاری از ناظران، اوراسیا که از غرب اروپا تا غرب چین امتداد دارد، صحنه اصلی هزاره آینده خواهد بود. نظام سیاسی بعد از جنگ سرد،

شاهد ظهور دوباره چندین دولت مستقل بود. تقریباً همه این دولت های جدید در بالکان، قفقاز یا آسیای مرکزی، دولت هایی هستند که از لحاظ تاریخی، مذهبی و یا زبانی با کشور ترکیه اشتراکاتی دارند. در نتیجه ترکیه در یک محیط بین المللی جدید با ابعاد تاریخی و فرهنگی قرار گرفته است، این تغییر استراتژیکی با نوعی آگاهی جدید در ترکیه ارتباط دارد. نقش تاریخ مشترک و ویژگی های فرهنگی مشابه در تمامی حوزه های سیاست خارجی به خوبی مشخص شده است. آرمان غایی ترک را می توان در این موضع گیری بیانیه مانند یافت؛ اما از سال ۱۹۹۶ و در پی ناکامی های ترکیه در نفوذ با استفاده از ملاحظات قومی، فرهنگی و نظامی، تاکتیک انکارا در این دو منطقه تغییر یافت. در واقع « بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ترکیه در رقابت با روسیه و ایران و نیز نامناسب بودن وضعیت اقتصادی این کشور، از مهم ترین مشکلات استراتژیکی ترکیه برای نفوذ در منطقه بود. در حال حاضر ترکیه در پی آن نیست که جانشین روسیه در منطقه شود، بلکه علاقه ترکیه در حال حاضر به گسترش روابط اقتصادی، فرهنگی و علمی با این دولت هاست. اولویت های اعلام شده ترکیه در منطقه قفقاز به تقویت استقلال، توسعه روابط بر مبنای برابری و کنار گذاشتن رویکرد احساساتی اوایل دهه ۱۹۹۰ برمی گردد». برای ترکیه این تغییر تاکتیکی بسیار سودمند بود. به عنوان نمونه ایران که تا سال ۱۳۷۵ نخستین صادر کننده کالا به آذربایجان به شمار می رفت، تا آبان ماه ۱۳۷۹ توانست تنها رتبه ششم را در این زمینه به دست آورد، در حالی که ترکیه مقام پیشین ایران را کسب نمود.

ترک ها همچنین توانسته اند از راه تبلیغات دامنه دار و زیرکانه با متهم ساختن ایران با ارامنه، افکار عمومی را در آذربایجان و نخجوان تحت تاثیر قرار دهند. به هر صورت در آینده، استراتژی های ایران و ترکیه برای نفوذ در قفقاز و آسیای مرکزی، می تواند در شش نقطه با یکدیگر تلاقی نماید:

۱- دخالت ترکیه با ناتو یا به نمایندگی از سوی این سازمان، به بهانه یا برای منظور توسعه اقتصادی و اصلاحات دموکراتیک و یا از بین بردن ریشه های مناقشه و بی ثباتی، که می تواند واکنش ایران را در پی داشته باشد؛

۲- رشد تدریجی اسلام گرایی با هویت شیعی و مقابله آن با حاکمیت های لائیک در آذربایجان و نخجوان، که با واکنش های ترکیه همراه خواهد بود؛

۳- حمایت آشکار و مستقیم نظامی ترکیه از آذربایجان برای رفع تنگنای جدایی سرزمینی این کشور از طریق اشغال سرزمین های مگری و زنگزور ارمنستان و اتصال نخجوان به خاک اصلی آذربایجان. چنین حرکتی بدون در نظر گرفتن مکانیزم، ابعاد و فرآیندهای آن، دو اثر ویران کننده بر واضع استراتژیک ژئوپلیتیک ایران بر جای خواهد گذاشت: نخست آن که اشغال نخجوان

توسط ترکیه به منزله تهدید بعدی ایران است؛ زیرا به دلیل ویژگیهای جغرافیای نظامی، مرزهای غربی ایران و ترکیه برای نفوذ و تحرک نیروهای مکانیزه و زرهی مناسب نیست، اما مرزهای شمالی به ویژه نخجوان، از این نظر زمینه را برای ترکیه فراهم تر می کند.

از سوی دیگر، از نظر استراتژی ژئوپلتیک، ترکیه با یکپارچگی سرزمینی آذربایجان - که تنها راه آن، اتصال نخجوان به آذربایجان است - به دریای مازندران و آسیای مرکزی دسترسی مستقیم پیدا می کند؛ در این صورت نقش کارکردهای معبری ایران کم رنگ و حتی زایل خواهد شد؛

۱- حمایت مستقیم یا غیرمستقیم ولی پر دامنه از آرمان «آذربایجان بزرگ»، می تواند ایران را وادار به استفاده از همه اهرم های فشار کند. از جمله: تحریک کردها، قطع صدور نفت و گاز، قطع کامل روابط سیاسی و تجاری، قطع ارتباط ترانزیتی ترکیه- آذربایجان و حتی جنگ؛

۲- اختلال یا قطع ارتباط ترانزیتی ترکیه و نخجوان به آذربایجان و برعکس، که مقابله به مثل ترکیه را در بر خواهد داشت؛

۳- اختلال ایران و ترکیه در بازارهای منطقه ای یکدیگر که واکنش تدریجی، فزاینده و بدون رویکرد نظامی طرفین را در پی خواهد داشت.

خاورمیانه

ترک ها هدف آرمانی و درازمدت خود را بر اساس رهنمودهای آتاتورک، پیوند با اروپا و پرهیز از توجه کانونی و استراتژیک به صحنه خاورمیانه می دانند؛ به همین دلیل سعی دارند از شناور شدن در این میدان به صورت اصولی خودداری کنند و به صورت حاشیه ای به این منطقه بپردازند. این در حالی است که واقعیت های جغرافیایی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی در کشیده شدن ترکیه به صحنه خاورمیانه نیرومندتر است و می تواند بر اصول وصیت های آتاتورک غلبه کند؛ حداقل ۱۳ عامل تریکه را به خاورمیانه پیوند می دهد:

۱- موقعیت جغرافیایی؛

۲- مسأله کرد و پیوستگی های قومی و سرزمینی اش با ایران، عراق و سوریه؛

۳- نیاز به واردات نفت و گاز از این منطقه به ویژه بر اساس اصل تنوع بخشیدن به واردات و اتکا نداشتن به یک کانون واحد هیدروکربنی؛

۴- ایفای نقش دالانی آناتولی برای عبور خطوط لوله های نفت و گاز ایران و عراق به اروپا؛

۵- نقش معبری و ترانزیتی فضای سرزمینی ترکیه (هوایی-زمینی) برای پیوند خاورمیانه به اروپا؛

۶- وابستگی های تنگاتنگ و طبیعی هیدروپلیتیک سوریه، عراق و ترکیه؛

۷- کنترل عراق از نظر اعمال فشار و دست اندازی بر دولت- ملت های جنوبی به ویژه کویت و عربستان؛

۸- کشش بازار پروتق خاورمیانه بر رونق خاورمیانه برای اقتصاد صنعتی ترکیه؛

۹- پیوندهای دیرینه تاریخی و مذهبی ترک ها با خاورمیانه و علاقه های مذهبی ملت ترک به نمادهای اسلامی و فرهنگی این منطقه، از جمله دلبستگی تام به مسأله قدس؛

۱۰- رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی در این کشور و پیوندهای عمیق آن با دیگر مناطق خاورمیانه به ویژه مصر؛

۱۱- احتمال بازگشت استراتژیک و قانونی ترکیه به صحنه خاورمیانه، در صورت تداوم سرخوردگی و ناامیدی از الحاق به جامعه اروپایی؛

۱۲- نقش بدون جانشین فضای سرزمینی، فرهنگی و مذهبی خاورمیانه، به عنوان عقبه مناسب دفاعی ترکیه در قبال تهدیدهای استراتژیک روسیه و یونان؛

۱۳- نقش و مانوریت ترکیه به عنوان تنها عضو منطقه ای ناتو، برای اعمال نفوذ دائم و موقت در این منطقه.

به جز آثار رابطه با اسرائیل و ایالات متحده که مستقلا در باره آن بحث خواهد شد، سیاست های خاورمیانه ای ترکیه، حداقل در چهار محور می تواند زمینه تنش بین ایران و ترکیه را فراهم آورد:

۱- سکوت نسبی ایران در برابر تداوم تهدید عراق و هجوم های مکرر ترکیه به شمال این کشور موقتی است؛ با تغییر نظام سیاسی و یا تغییر کادر رهبری عراق، انتظار می رود واکنش ایران در برابر این تهدیدها جدی باشد؛

۲- ایران همچنین در برابر تهدیدهای قهرآمیز ترکیه علیه سوریه، قادر به سکوت نیست و آن را تهدیدی علیه علایق خود قلمداد می‌کند؛

۳- هرگونه تلاش ترکیه برای حضور موثر در خلیج فارس مستقلاً و یا در کنار ناتو و ایالات متحده، همانند دهه آخر قرن گذشته و در جریان جنگ علیه عراق، تحریک ایران را در پی خواهد داشت؛

۴- حمایت ترکیه از اسرائیل در منازعات احتمالی آینده با اعراب و سعی در تضعیف و تخفیف حرکت انتفاضه و همکاری با تل‌آویو در این زمینه، از نظر ایران دور نخواهد ماند.

همکاری استراتژیک با اسرائیل

همکاری و هم‌پیمانی استراتژیک ترکیه با اسرائیل، یکی از منابع مهم و فعال تنش بین ایران و ترکیه به شمار می‌رود. این پیوند، دست کم در چهار قلمرو با منافع و علایق جمهوری اسلامی ایران در تضاد است:

۱- هماهنگی ترکیه و اسرائیل برای نفوذ در قفقاز به ویژه جمهوری آذربایجان؛

۲- هماهنگی غیرمعمول و جدی ترکیه در زمینه نظارت و کنترل روابط ایران- سوریه، ایران- لبنان و ایران- فلسطین، از جمله کنترل تردهای زمینی و هوایی به مقصد سوریه و لبنان؛

۳- بهره برداری‌های نظامی، جاسوسی و خرابکاری اسرائیل از فضای سرزمینی ترکیه علیه ایران؛

۴- رودرویی آشکار محور استراتژیک ترکیه- اسرائیل، با محور سوریه، لبنان و ایران.

پیوند استراتژیک ترکیه و ایالات متحده

در دهه اخیر، هدف‌های استراتژیک ایالات متحده و ترکیه برای محدودسازی قدرت تحرک و مانور منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، هماهنگ و حتی منطبق بر یکدیگر بوده است. این همکاری استراتژیک حداقل در هفت مورد می‌تواند به عنوان زمینه‌های تنش و تهدید ترکیه علیه ایران به حساب آید.

- ۱- مخالفت مشترک آمریکا و ترکیه با طرح های عبور خطوط لوله نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز از سرزمین ایران و در واقع حذف مسیر جمهوری اسلامی ایران از مسیر اصلی انتقال انرژی دریای مازندران به اروپا؛
- ۲- خنثی سازی همکاری های امنیتی منطقه ای ایران، از جمله حذف جمهوری اسلامی ایران از گروه صلح در مناقشه قره باغ؛
- ۳- هموار نمودن و یاری رساندن به ایالات متحده در نفوذ به شمال عراق، قفقاز و آسیای مرکزی؛
- ۴- در اختیار قرار دادن پایگاه هوایی اینجریلیک به ایالات متحده که می تواند تهدیدی علیه منافع و تمامیت ارضی ایران باشد؛
- ۵- مخالفت مشترک با مشارکت جمهوری اسلامی ایران در طرح های صنعتی و انرژی قفقاز؛
- ۶- تلاش برای تحکیم و تکوین محور استراتژیک آذربایجان، اسرائیل، ایالات متحده و ترکیه؛
- ۷- پافشاری مشترک ترکیه- ایالات متحده بر اجرای خط لوله دریای مازندران با توجه به آسیب پذیری آشکار زیست محیطی این دریا و آثار آن بر منافع دراز مدت ملی ایران.

آب

قابلیت ترکیه بر اعمال فشار آبی بر ایران بسیار محدود و دارای مقیاس محلی و حداکثر منطقه ای است. بخشی از رودهای ارس، ساری سو، جلیک، زولا چای، شهرچای، و نازلو چای از خاک ترکیه تامین می شود. ترک ها که در استفاده از حربه آب علیه همسایگان شان ید طولایی دارند، در موقعیتی هستند که می توانند از این توانایی بهره برداری سیاسی کنند.

مسایل ترانزیتی

ایران و ترکیه دو فضای تقریباً انحصاری و مسقیم را برای ارتباط متقابل با حاشیه دریای مازندران و اروپا در اختیار دارند. فضای سرزمینی ترکیه برای تعاملات تجاری زمینی و هوایی و عبور خطوط لوله نفت و گاز ایران- اروپا در حال حاضر اقتصادی ترین و امن ترین مسیر است. همین وضعیت را فضای سرزمینی ایران برای تعاملات تجاری ترکیه- آذربایجان، ترکیه- آسیای مرکزی و عبور خطوط لوله نفت و گاز از این مناطق به ترکیه و اروپا ایفا می نماید.

در سالهای اخیر هر دو دولت با آگاهی دقیق از انحصاری بودن مسیرهای برون مرزی طرف مقابل، برای خروج از بن بست های احتمالی، درصدد دست یابی به مسیرهای جانشین هستند. ترکیه با استفاده از مسیر گرجستان- آذربایجان قصد تحقق چنین آرمانی را دارد و ایران نیز در انتظار بازگشت آرامش به قفقاز است تا از مسیر کوتاه ارمنستان- چرچستان و دریای سیاه سود برد.

ظرفیت و قابلیت زیاد گرجستان برای حمل و نقل جاده ای بین اروپا و آسیای مرکزی (تراسکا) و توانایی جغرافیایی این کشور برای انتقال انرژی و عبور خطوط لوله نفت و گاز از شرق به غرب، موجب تاسیس و یا احیای پروژه سوپسا و باکو- جیحان شده است. ترکیه با توجه به ناامنی جنوب قفقاز و آگاهی از قابلیت های مسیر یاد شده، از سال ۱۹۹۶ بدین سو گام هایی اصولی برای دست یابی به تفاهم با گرجستان برداشته است. این توافق ها در واقع برای کاهش ارزش معبری ایران است. اما این گام تنها آغاز رشته ای طولانی از سلسله اقدام هایی است که در آینده استوار خواهد یافت و به موازات آن، انتظار افزایش تنش بین دو دولت نیز طبیعی است.

مسایل ایدئولوژیک

مبارزه ایدئولوژیکی ایران- ترکیه قرن هاست در شکل های گوناگون ادامه دارد. این مبارزه از قرن شانزده تا اوایل قرن بیست میلادی در شکل تقابل ایدئولوژیک شیعه - سنی، استمرار یافت و باعث بروز جنگ هایی شبیه جنگ های مذهبی اروپا بین این دو ملت شد. گرچه قدرت یابی آتاتورک و رضا شاه به تقابل ایدئولوژیک در سطح دولت ها پایان داد، اما از نظرگاه روحانیت شیعه، عمل آتاتورک در پایان دادن به خلافت و برقراری سیستم لائیک، مبنی بر طرحی استعماری و منفور بود. «تقریباً در ذهن کلیه روحانیون بنیادگرای دنیای اسلام، آتاترکیسم بدتر از کمونیسم بود، زیرا به وسیله کسی که به ظاهر مسلمان بود بر یک کشور اسلامی تحمیل می شد- کشوری که قرن ها دنیای اسلام را با افتخار رهبری کرده بود- آتاتورک همچنان برای روحانیون ایرانی، نمادی نفرت انگیز بود. از این رو، هنگامی که آیت الله خمینی در سال ۱۹۷۹ میلادی، با شگفتی قدرت را در ایران به دست گفت، آتاتورک و تجربه ترکیه نوین، برای فرمانروایان جدید روحانی در ایران، ناشناخته نبود».

امروز نیز ترکیه تنها کشور همسایه ایران است که به عنوان پرچمدار سیستم لائیک، برای گسترش این ایده کوشش می کند، چنان که آنکارا تزویج الگوی ترکیه در آذربایجان و حفظ نظام حکومتی لائیک این جمهوری نوپا را، یکی از هدف های استراتژیک خود می داند. این استراتژی فرهنگی- سیاسی، در پی تضعیف گام به گام هویت شیعی آذربایجان و جایگزینی پان ترکیسم به جای آن است.

هر چند جمهوری اسلامی همواره از نظام حکومتی لائیک انتقاد شدید کرده است، اما حساسیت حفظ هویت شیعی مردم آذری زبان برای دستگاه حکومتی ایران و پیامدهای دراز مدت آن برای وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور، انکار ناپذیر است.

در این میان، قابلیت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی برای تأثیرگذاری و نفوذ مستقیم در جامعه ترکیه، به خاطر سنی بودن جامعه و به ویژه دیدگاه خاص آنها نسبت به ایرانیان و نظام جمهوری اسلامی چندان زیاد نیست، اما غیرمستقیم و از طریق حمایت های گوناگون می تواند در جنبش های اسلامی آناتولی تأثیر گذار باشد.

به نظر می رسد طی دو دهه آینده علاوه بر آذربایجان، جمهوری ها و مناطق خودمختار جنوبی روسیه و دولت های آسیای میانه، ترکیه و ایران نیز صحنه تقابل و برخورد ایدئولوژیک دو الگو و سیستم متضاد لائیک و بنیادگرایی اسلامی خواهند بود. اما در چنین میدانی تنها ترکیه و ایران صحنه گردان نیستند؛ افغانستان، پاکستان، عراق و عربستان از یک سو و جمهوری آذربایجان از سوی دیگر وارد چنین صحنه ای خواهند شد. به طور مسلم ایالات متحده و جامعه اروپا پشتیبان الگوی ترکیه اند و بعید نیست از حضورشان در این میدان ها، برای زمینه سازی پذیرش این سیستم و مقابله با بنیاد گرایی بهره جویند.

اجرای سیاست های ناتو

ترکیه یعنی شرقی ترین عضو ناتو که مرزهای پهناور دریایی و زمینی با پرچستان، ارمنستان و آذربایجان دارد (جمهوری خودمختار نخجوان از طریق مرزی ۱۱ کیلومتری با ترکیه همسایه است) و در خط مقدم جبهه ناتو - روسیه است، نامزد مناسب برای اجرای سیاست های ناتو در قفقاز و آسیای مرکزی است. این کشور همچنین با وجود ظرفیت های زیاد نظامی به ویژه قابلیت عالی نیروی زمینی اش و نیز زمینه های مشترک تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی با قفقاز و تمایل استراتژیک به نفوذ در این مناطق، به تدریج تبدیل به پیشانی ناتو در این منطقه شده است. از این رو، ترکیه از جانب ناتو تمامی اقدامات مستشاری، آموزشی و کمک رسانی نسبت به ارتش های آذربایجان و گرجستان را به عهده دارد.

بخشی از تلاش های این سازمان برای گسترش نفوذ در حاشیه دریای مازندران که بر محوریت نقش و عملکرد ترکیه پایه گذاری شده، عبارت است از:

اعزام کارشناسان نظامی آذربایجان و گرجستان به ترکیه برای شرکت در دوره های عالی نظامی، آموزش افسران این دو کشور در زمینه های مختلف نظامی، مشارکت واحدهای کوچک این دو کشور در مانورهای محدود ناتو در ارزروم، شرکت وزیران دفاع

گرجستان و آذربایجان در اجلاس های دوره ای وزیران دفاع کشورهای عضو ناتو، سفر دبیر کل ناتو در سالهای ۱۱۹۶ و ۱۹۹۸ میلادی، به جمهوری های قفقاز، شرکت رؤسای جمهوری کشورهای قفقاز در اجلاس پنجاهمین سالگرد تاسیس ناتو، ایجاد گردان های حافظ صلح ناتو در راستای برنامه مشارکت برای صلح، همکاری کشورهای آذربایجان و گرجستان با ناتو در چارچوب برنامه های شورای همکاری این سازمان با هدف همگرا کردن سیاست های خارجی این کشورها با سیاست های کلی پیمان آتلانتیک شمالی و شرکت افسران ناظر آذربایجان و گرجستان در مانورهای بزرگ ناتو.

استراتژی ناتو برای توسعه نفوذ در قفقاز و آسیای میانه به عنوان بخشی از استراتژی کلی این سازمان در مناطق تحت نفوذ و کشورهای تازه استقلال یافته، تداوم خواهد یافت؛ این استراتژی با مقاصد اعلام شده جمهوری اسلامی و فدراتیو روسیه به هیچ وجه سازگار نیست، به همین دلیل، ایران همواره ترکیه را برای پیگیری این مأموریت نکوهش کرده است. آنچه موجب بدبینی بیش از پیش ایران شده، همکاری استراتژیک سه جانبه ترکیه با ایالات متحده و اسرائیل به موازات تلاش های توسعه ای ناتو است.

در واقع مجموعه اقدام های ترکیه طی دو دهه اخیر در قفقاز و آسیای میانه، از نظرگاه جمهوری اسلامی بخشی از استراتژی واحد ایالات متحده، اسرائیل و ترکیه تلقی می شود که هدف آن تضعیف ایران و نظام حکومتی آن است. اقداماتی همچون:

گستراندن نظام لائیک به عنوان الگوی مناسب حکومتی، تلاش برای نزدیکی، تفاهم و همکاری های استراتژیک با اسرائیل و ایالات متحده، همکاری برای خروج جمهوری اسلامی از ترتیبات امنیتی قفقاز به ویژه مناقشه صلح قره باغ، تلاش برای حذف مسیر ایران از خطوط انتقال نفت و گاز، نظارت و کنترل بر تردهای ترانزیتی ایران- شرق مدیترانه، تلاش برای بدبین کردن دولت و ملت آذربایجان به ویژه مردم نخجوان نسبت به مقاصد جمهوری اسلامی، کمک به تضعیف هویت شیعی آذربایجان به نفع ایدئولوژی پان ترکیسم و آماده سازی زمینه توسعه نفوذ ناتو در قفقاز.

دیگر منابع تنش

چندین مساله دیگر با اهمیت کمتر و یا ناپایدارتر به عنوان زمینه های تشدید منابع بالقوه تصادم بر روابط دو کشور تأثیر گذارند. مهاجران و پناهندگان میلیونی ایرانی در بخش اروپایی ترکیه به ویژه استانبول و فشارهای متناوب نیروهای پلیس و دولت ترک بر آنها، در شمار مسایلی است که به حیثیت ملی ایران و ایرانیان در افکار عمومی ترکیه لطمه جدی وارد کرده است. هرچند بخشی از این مهاجران در شمار مخالفان نظام جمهوری اسلامی هستند، اما ترکیه نمی تواند انتظار داشته باشد که جمهوری اسلامی نسبت به سرنوشت آنها بی اعتنا باشد. مسأله بسیار حساس ولی منطقه ای دیگر، کارکردهای مرز دو کشور است؛ قاچاق مواد سوختی از

جمله بنزین، گازوئیل و احشام از ایران به ترکیه، با توجه به تفاوت های فاحش بهای آنها در دو کشور، تردهای گسترده غیر مجاز، قاچاق مواد مخدر و خارج نمودن اشیای عتیقه از جمله میراث های فرهنگی ایران به ترکیه و فعالیت هماهنگ باندهای مافیایی در دوسوی مرز، جوی از ناامنی را در فضای منطقه مرزی، ایجاد کرده است.

فرار اعضای پ.ک.ک به ایران به شکل عبور غیر مجاز از جدار مرزی و تعقیب آنها توسط نیروهای مسلح ترکیه، بمباران روستاهای مرزی ایران که بارها منجر به خسارت های جانی و مالی در روستاهای مرزی ایران شده است و در مجموع نقض فضای سرزمینی ایران، دیگر منابع تنش فعال بین دو کشور محسوب می شود.

نتیجه

تغییر نظام حکومتی ایران در آغاز دهه هشتاد و فروپاشی اتحاد شوروی در آغاز دهه نود، دو ضربه خرد کننده بر روابط صمیمانه ای بود که از دهه سی تا هشتاد قرن گذشته میلادی بین ایران و ترکیه برقرار بود. ضربه نخست باعث زوال پیوندهای استراتژیک سیاسی- نظامی دو کشور شد و ضربه دوم دو دولت را گام به گام به رقابت با یکدیگر در میدان های حوزه های ژئوپلیتیک می کشاند.

در عین حال، به نظر می رسد ترک ها نقش محور جنوبی و شرقی به ویژه محور ایران را به عنوان عقبه امن تاریخی - فرهنگی به فراموشی سپرده و یا آن را کم اهمیت پنداشته اند. در حالی که درک و بررسی بیشتر این موضوع باید در شمار اولویت های استراتژیک ترکیه قرار داشته باشد؛ زیرا هرگونه تحول گسترده در مناسبات بین المللی ممکن است زمینه های احیای اتحاد دیرینه روسیه، یونان، ارمنستان و سایر ملل پیرامونی دریای سیاه و اژه را علیه ترکیه فراهم آورد؛ در آن صورت تنها پناهگاه امن آنکارا، محورهای یاد شده خواهد بود.

اتحاد استراتژیک با ایالات متحده که دورترین کشور دنیا از آناتولی است و پیوند صمیمانه با اسرائیل که فاقد مرز مشترک با ترکیه است و موجودیتش با توجه به آگاهی های روزافزون ملت های خاورمیانه در هاله ای از ابهام قرار دارد، در واقع به معنای انتخاب «وضعیت» به جای «موقعیت» است؛ اصلی مغایر با هدف بقا و امنیت ملی شمرده می شود.

روند کلی روابط ایران - ترکیه در دو دهه اخیر، اوضاع کنونی، دلمشغولی‌ها و دیدگاه‌های دو دولت نسبت به یکدیگر و حوزه‌های ژئوپلتیک پیرامونی و نقش دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در این روابط، آینده تیره‌ای در مناسبات دو کشور را منعکس می‌سازد. بخشی از متغیرهای اصلی تعیین‌کننده برای تأثیرگذاری بر آینده مناسبات ایران - ترکیه عبارتند از:

آینده سیاسی عراق و نوع مناسباتش با ترکیه و ایران، روابط ایران - ایالات متحده، میزان ثبات و تحکیم قدرت فدراتیو روسیه و به ویژه میزان پایداری مسکو در برابر فشارهای ایالات متحده برای ایجاد تغییر در روابطش با تهران، مناقشه قره باغ و میزان دغدغه‌های اسرائیل.

اما در هر حال، دو کشور هیچ بهانه و انگیزه‌ای برای تداوم تیرگی روابط تا سرحد استفاده از قوه قهریه و احیای نبردهای قدیمی ندارند. مرزهای دو کشور از سال ۱۹۳۲ میلادی مشخص و میله گذاری شده است و جمهوری اسلامی ایران نیز حتی در برابر سخت‌ترین فشارهای مستقیم و غیر مستقیم ترکیه، حاضر به تحریک و حمایت کردها علیه ترکیه نبوده است. از سوی دیگر تا زمانی که جبهه متحد یونان - ارمنستان، دغدغه استراتژیک ترکیه را تشکیل می‌دهد، باز کردن محور تهدید دیگری، دور از منطق به نظر می‌رسد.

فصل پنجم:

منابع مشاجره

ایران - جمهوری آذربایجان

مدخل

از ۱۸ نوامبر ۱۹۹۱ که در باکو استقلال مجدد جمهوری آذربایجان اعلام شد تاکنون (۲۰ ژانویه ۲۰۰۱)، این جمهوری نوپا بین چهارده دولت جدا شده از اتحاد شوروی، بیشترین تنش های سیاسی - امنیتی در فضای درونی و بیرونی را تجربه کرده است. شورش، کودتا، جنگ و دگرگونی های عمده در سیاست خارجی، بخشی از جلوه های ناپایداری این دولت - ملت بوده است. ناپایداری رفتار سیاسی آذربایجان، ریشه در تنگناهای پایدار یا نسبتا پایداری دارد که این جمهوری نوپا در برخی موارد حتی پیش از تاسیس و تکوین با آن مواجه بوده است:

۱- فعالیت حزب افراطی داشناک

این حزب با حمایت جدی و همه جانبه ارمنستان با اشغال ۲۰ درصد خاک جمهوری آذربایجان به ویژه ناگونو قره باغ، دهلیز لاجین، شوشا و پیرامون آنها، این جمهوری نوپا را درگیر فضایی جنگی کرده که لازمه چنین فضایی، ناپایداری در رفتار سیاسی است؛

۲- ناپیوستگی سرزمینی

دالان زنگزور و مگری در جنوب ارمنستان به پهنای حدود ۴۲ کیلومتر، باعث جدایی جمهوری خودمختار نخجوان از خاک اصلی آذربایجان شده است. آثار ژئوپلیتیک این ناپیوستگی ارضی برای آذربایجان حتی بیش از اشغال قره باغ اهمیت دارد.

۳- دسترس نداشتن به آبهای آزاد

این تنگنای ژئوپلیتیک به آذربایجان ویژگی یک دولت محصور در خشکی را داده که موجب وابستگی این جمهوری به راههای ارتباطی فدراتیو روسیه، روسیه، ایران و گرجستان شده است.

۴-تهدید روسیه

وابستگی به شبکه های ارتباطی دریایی، ریلی و زمینی روسیه، مرزهای طولانی با این دولت و هم پیمانش ارمنستان، و هراس تاریخی از قدرت یابی مجدد روس ها، آذربایجان را نگران تداوم استقلال خود کرده است. به همین دلیل، تثبیت و تضمین استقلال در قبال تهدید شمالی، هدف محوری این دولت نوپاست. تلاش برای ورود به ساختارهای امنیتی غرب، سازمان همکاری های اقتصادی دریای سیاه و شورای اروپا، از جمله به دلیل همین دغدغه تاریخی و تنگناهای پایدار جغرافیایی ناشی از آن است.

۵-تهدید ایران

گرچه ایران در همان روزهای نخست استقلال، موجودیت آذربایجان را به رسمیت شناخت، اما هنوز در آموزش های تاریخی در مقاطع مدرسه ای و دانشگاهی آذربایجان و نخجوان بخشی جدا شده از سرزمین بزرگ ایران شناخته شده و یا حداقل چنین القا می شود. از سوی دیگر، دولت آذربایجان همواره نگران تأثیرپذیری دراز مدت جمعیت غالب شیعی کشورش، از نفوذ تفکر اسلام گرایانه شیعی است. استراتژی فرهنگی مقابله با اسلام گرایی را تمام رؤسای دولت های آذربایجان، از ایلچی بیگ تا حیدر علی اف پی گیری کرده اند.

علاوه بر عوامل یاد شده، تخریب، کهنگی و فرسودگی ساختار اقتصادی، فساد گسترده اداری – مالی و دست نیابی به تفاهم و توافق مناسب با دولت های پیرامون دریای مازندران بر سر رژیم حقوقی مناسب، آسیب پذیری این دولت نوپا را افزایش داده و آذربایجان را در چنبره ای از منابع بالقوه و یا فعال مشاجره های پیرامونی گرفتار کرده است.

رفتار آذربایجان با ایران نیز خارج از این قاعده نیست. تعدد منابع تنش بین دو کشور، تا حدودی ناشی از فقدان تعریفی مشخص، روشن و پایداری است که آذربایجان در روابط خود با جمهوری اسلامی باید ارائه کند. قدمت برخی از این منابع به سالها و حتی دهه های پیش از استقلال آذربایجان می رسد.

آرمان آذربایجان بزرگ

هنگامی که در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۸ و پس از فروپاشی روسیه تزاری «جمهوری دموکراتیک آذربایجان» تأسیس شد، تشابه اسمی این دولت - ملت نوظهور با استان آذربایجان ایران، باعث اعتراض رسمی وزارت خارجه ایران شد. اما عمر این جمهوری بسیار کوتاه بود و در سال ۱۹۲۰ با هماهنگی سه جانبه مسکو و ارتش سرخ و حمایت بلشویک های ارمنی مانند کیروف، شائومیان و نریمانوف، اشغال شد و به تابعیت اتحاد شوروی درآمد.

رهبران جمهوری دموکراتیک آذربایجان در حیات کوتاه مدت این دولت، بارها در بیانیه ها، سخنرانی ها و گردهمایی های حزبی، از وحدت آذربایجان شمالی و جنوبی و تشکیل یک جمهوری با مرکزیت تبریز سخن به میان آورده اند؛ حتی فروپاشی این جمهوری و ادغام آن در اتحاد شوروی، مانع ابراز مجدد آرمان قدیمی اتحاد آذربایجان بزرگ نشد. در واقع روس ها، ناسیونالیست های ابکو را در طرح این عقیده تا حدودی که به استراتژی دیپلماتیک اتحاد شوروی با ایران لطمه جدی وارد نیاورد، آزاد گذاشته بودند.

در طول حیات اتحاد شوروی، دانشگاه باکو به ویژه دپارتمان تاریخ آن، بررسی های مفصلی در زمینه ابعاد، قابلیت ها و در مجموع اهمیت اتحاد دو بخش شمالی و جنوبی ارس انجام داد؛ گاه حتی برخلاف عرف دیپلماتیک و اصل همزیستی مسالمت آمیز ایران و اتحاد شوروی، مقامات اتحاد شوروی اظهاراتی نیمه رسمی داشتند. از جمله حیدر علی اف معاون اول نخست وزیر اتحاد شوروی در آذر ماه ۱۳۶۱ (ه ش)، هنگام بازدید دیپلمات های خارجی از آذربایجان شوروی، ضمن برشمردن پیشرفت های آذربایجان تحت تابعیت مسکو، از عقب ماندگی و فقر استان های آذربایجان شرقی و غربی ایران اظهار تأسف کرد و در نهایت گفت: « مردم آذربایجان شوروی آرزومند وحدت دو آذربایجان و برخوردار گرداندن خلق آذربایجان ایران از رفاه و سعادت خود هستند».

باید در نظر داشت که روس ها پس از پایان دادن به عمر کوتاه جمهوری دموکراتیک آذربایجان نام این جمهوری را تغییر ندادند، علت بقای نام پیشین که اعتراض دولت ایران را در پی داشت و یکی از بحث های مهم مطبوعاتی در دهه های ۳۰ و ۴۰ میلادی قرن گذشته بود، به طور مشخص زمینه سازی برای دست اندازی احتمالی روس ها به جنوب ارس بود. سید جعفر پیشه وری و همکارانش نیز پس از اینکه ارتش سرخ، شمال غرب ایران را تصرف کرد، خواهان «استقرار یک حکومت خودمختار در منطقه، رسمیت یافتن زبان آذری، حضور نمایندگان بیشتر در تهران و توزیع عادلانه تر عایدات» ملی شد.

جبهه خلق به رهبری ایلچی بیگ که از سال ۱۹۹۲، قدرت را در جمهوری آذربایجان به دست گرفت، ضمن دفاع از افکار پیشه وری و اقدام تاریخی او و بر خلاف تمام موازین استراتژیک، به جای تمرکز تمامی قوای بیرونی و درونی علیه ارامنه که قره باغ را اشغال کرده بودند، بار دیگر در سطحی گسترده تر، موضوع اتحاد دو آذربایجان را زنده نمود و بخشی از قابلیت های این جمهوری

نوپا را صرف این خط مشی کرد. ایلچی بیگ به عنوان رئیس جمهور آذربایجان در تلویزیون دولتی باکو ظاهر شد و چنین گفت: « هر شب خواب تبریز را می بینم، آرزو دارم حتی با زانو هم شده، روزی به تبریز بروم، ما پس از استقلال جمهوری آذربایجان به دنبال اتحاد با آذربایجان ایران هستیم»

اما اندیشه تشکیل «آذربایجان بزرگ» آرمانی است که بیشتر حزب ها، سازمان ها و تشکل های جمهوری آذربایجان در پی تحقق آن هستند؛ حزب حاکم آذربایجان نوین به رهبری علی اف که کانون تشکیلاتی آن در نخجوان است، گرچه بنا به دلایل متعدد از جمله، نیازهای ژئوپلتیک و اقتصادی به ویژه گرفتاری شدید در مسأله قره باغ و همچنین برای از دست ندان حمایت و یا حداقل بی طرفی ایران در این بحران، از اعلام موضع رسمی درباره وحدت آذربایجان خودداری می کند، اما اعضا و هواداران این حزب در سخنرانی های خود به ویژه در نخجوان بر این مسأله پافشاری می کنند؛ حتی علی اف رهبر این حزب در همین زمینه گفته است: « جبر تاریخ عامل اتحاد دو آذربایجان است».

هم چنین تحقق این ایده هدف اصلی «حزب خلق» است که در نیمه اول سال ۱۹۸۹، در باکو تأسیس شد و در واقع ائتلافی از حزب ها و سازمان های ینی مساوات، آنا وطن، خلق دیر چالیش، خلق آزاد لیقی، اتحاد توازن و سوسیال دموکرات می باشد. خط مشی این جبهه بر پایه های پان ترکیسم، پان تورانیسم، اعتقاد به سیستم حکومتی لائیک، اعتقاد به بازار آزاد، مخالفت با بنیادگرایی اسلامی گرایش به غرب و به ویژه اعتقاد به طرح ایجاد «آذربایجان بزرگ» استوار است.

اصولاً بیشتر حزب ها و ناسیونالیست های افراطی مانند جبهه خلق، آزادی، آزادی خلق آذربایجان، کنگره ملی آذربایجان و یورداش، به نوعی در سیطره فکری نخجوانی ها، از جمله ابوالفضل ایلچی بیگ هستند و تشکیل آذربایجان واحد را، تنها راه خروج از بن بست های اقتصادی، غلبه بر ارمنی ها و تحقق دیگر رؤیاهای خود می پندارند.

تشکل های دنیای دموکراتیک و رهایی نیز گرچه هدف آذربایجان بزرگ را فراموش نکرده اند، اما در حال حاضر بر اتحاد فرهنگی، معنوی و گسترش تبادلات اقتصادی – تجاری و تعاملات توریستی دو آذربایجان تأکید می کنند.

در مجموع از ۱۵۱ روزنامه آذربایجان، دست کم ۳۵ روزنامه بر مسأله وحدت جمهوری آذربایجان و استان های شمالغربی ایران تأکید دارند و در این زمینه، همواره مقاله، نکته، مطلب و گزارش منتشر می کنند.

مطبوعات ناسیونالیست افراطی، مانند روزنامه ینی آذربایجان، از عمده ترین شاخص مشترک بین دو سوی ارس یعنی زبان مشترک، برای دست یابی به خواسته هایشان کمال استفاده را کرده اند. تهیه و پخش کاست های صوتی- تصویری با اشعار و ترانه های شورانگیز حماسی، تکیه بر اشعار، سرودها و ترانه های آذری و حتی ساختن سمفونی های کلاسیک با تکیه بر برخی خاطره ها و نمادهای مشترک مانند ارس، پل خدا آفرین، جنگ های ایران - روس و نقش آذری ها در آنها و علل و اسباب جدایی، همه و همه از طریق دست یازی به زبان مشترک القا می شود.

در این میان، بازیگران منطقه ای و قدرت های فرامنطقه ای، برای دست یابی به هدف های دراز مدت خود، سعی در بهره برداری از این منبع تنش و مشاجره دارند و همین امر بر پیچیده تر شدن مسایل منطقه درهم و برهم قفقاز افزوده است. اما برخلاف گمان تشکل های حزبی و سازمانی جمهوری آذربایجان و برخی نویسندگان غربی و حتی هراس تاریخی برخی ایرانیان آذری، انتخاب استراتژی « آذربایجان بزرگ » از سوی دولت- ملت آذربایجان، در دراز مدت می تواند به نفع ایران تمام شود. در واقع اگر دولت ایران اراده کند که از موضع انفعالی کنونی به موضعی فعال تغییر جهت دهد، بحرانی به مراتب بزرگ تر از قره باغ که می تواند حتی بقای ملی این جمهوری را به خطر اندازد، سراسر این کشور نوپا را در خواهد نوردید. بررسی های بیشتر، موضع قوی تر ایرانیان در این زمینه را به خوبی منعکس خواهد ساخت:

۱- تفاوت های فرهنگی

جدا از نظام های کاملاً متفاوت سیاسی حاکم بر ایران و آذربایجان، تسلط هفتاد ساله حاکمیت مارکسیسم - لنینیسم بر شمال ارس و به ویژه مقابله آشکار، مستقیم و بی پروا با مذهب و مظاهر دینی، بافت و ساختار فرهنگی- اجتماعی این جمهوری را با استان های شمال غرب ایران به کلی متفاوت کرده است. تربیت مذهبی نه تنها در تار و پود آذری های ایرانی ریشه دوانده، که اساساً این آذری ها بودند که بر اساس تعریفی جدید، - مبتنی بر مذهب شیعه- پایه گذار ایران نوین در ۱۵۰۶ میلادی شدند. همانگونه که در جلد دیگر این مجموعه با عنوان « علت وجودی ایران » به تفصیل بحث و بررسی شده، از آغاز حمله مسلمانان عرب تا قرن ۱۶ میلادی، موجودیتی با عنوان ایران به صورت یکپارچه و فراگیری که بتواند مبنای حکومت را بر اساس تعریفی واحد ارائه کند، به منصه ظهور نرسید. در حالی که آذری ها به رهبری شاه اسماعیل صفوی عنوان کانون و هسته اصلی سیاسی با دست یازی به مذهب شیعه، پایه های ایرانی متحد و یکپارچه را پی ریزی کردند که در تمام پنج سده اخیر به حیات مستقلانه خود ادامه داده است. در واقع، اساس استمرار ایران بر پایه تعریف و هویت جدیدی که صفویه آن را بنیاد نهادند، عبارت بود از: ایدئولوژی شیعی به عنوان ملات انسجام اقوام گوناگون و نواحی پراکنده ایران.

به نظر می رسد وجود تفاوت های بارز هویتی بین دو سوی ارس، حتی بر فرض تحقق آرمان آذربایجان بزرگ، ناسازگاری عمیقی را بین دو جامعه موجب خواهد شد. در واقع آذری های ایران که دارای علایق و تربیت نظام یافته و خودکار مذهبی اند، برای هر جامعه و سیستم سیاسی لائیک خطر آفرین خواهند بود. مسلماً باکو خطر دینی شدن جامعه پس از چنین انضمامی را در نظر گرفته است، به همین دلیل در حال حاضر برخی حزب ها و سازمان های جمهوری آذربایجان، چنین وحدتی را نامناسب و حتی غیرممکن می دانند.

۲-عدم تناسب جمعیتی

جمعیت آذربایجان تا سال ۱۹۹۶ میلادی، حدود ۷/۵۱ میلیون نفر تخمین زده شده است که کمتر از ۶/۵ میلیون نفر آنها آذری و بقیه متشکل از ۲۰ گروه قومی بوده اند. این در حالی است که تعداد آذری های ایران حدود ۸/۷ میلیون نفر برآورد شده است.

در هرگونه ایده انضمام گرایانه، خطر اینکه آذری های شمال رود ارس در اقلیت قرار بگیرند، طبیعی است و حتی پیش از تشکیل این جمهوری، کارشناسان وابسته به سازمان سیا آن را مدنظر داشته اند: « ملی گرایان آذری قویاً مجذوب اتحاد آذربایجان شمالی و جنوبی هستند، زیرا یک آذربایجان بزرگ از قدرت بیشتری برای مقابله با ارامنه برخوردار است، همین امر احساسات ملی گرایانه را تقویت نموده است؛ اما چنین انضمامی خطرات خاص خود را نیز در بر دارد؛ اضافه شدن ۹ میلیون آذری ایرانی به ۶ میلیون آذری این جمهوری، عملاً قدرت را به آذری های ایران منتقل خواهد نمود». بدین ترتیب آذری های ایران که با بررسی های دقیق و قانع کننده «کاتم»، فاقد هرگونه احساسات ملموس و واقعی جدایی طلبانه هستند، می توانند ادعای پیوند دو آذربایجان را با مرکزیت تهران مطرح کنند.

مسلم است که باکو با طرح چنین ادعایی از جانب ایران، بیمناک شده و در موضعی انفعالی قرار خواهد گرفت. فولر در این زمینه می نویسد « از دیدگاه تهران هرگونه طرح وحدتی با ایجاد بی ثباتی همراه خواهد بود. مسلماً بسیار پسندیده تر خواهد بود که جمعیت آذربایجان شوروی در چارچوب یک ایالت ایرانی به آذربایجان بپیوندد. حتی اگر ایران در مقام طرف برنده قرار گیرد و آذربایجان شوروی به ایران بپیوندد، توازن جمعیتی ایران به سرعت تغییر خواهد کرد و ترک های آذری به نیروی سیاسی و اقتصادی مسلط در کشور تبدیل خواهند شد. در واقع به نظر می رسد مقامات کنونی ایران کاملاً اطمینان دارند که ایران برای آذربایجان شوروی قطب جذاب تری است». اما باید در نظر داشت که حداقل از آغاز تکوین ایران جدید توسط صفویه تا سال

۱۳۵۷، قدرت سیاسی و اقتصادی ایران در کنترل آذری ها بوده است. در واقع به جز در دوره نسبتاً کوتاه حکومت افشار، زند و پهلوی، آذری ها یا ترک ها در رأس حکومت قرار داشته اند.

۳- همگرایی دیرینه آذری ها:

کنترل درازمدت قدرت سیاسی ایران سبب تکوین طبقه روشن فکر و نخبه آذری شده که قدرت شان در تمام زوایا و شئون حیات سیاسی، نظامی، علمی، دانشگاهی، مذهبی، اقتصادی، فرهنگی، هنری و ورزشی ریشه دوانده است؛ در واقع در هر ادعای تند انضمام طلبانه باکو، این طبقه روشنفکر و نخبه می توانند ابتکار عمل را به نفع ملیت واحد ایرانی در دست بگیرند و خواهان پیوستن جمهوری آذربایجان به ایران شوند.

ایمان و اعتقاد آذری ها به بقای ملی ایران در نهضت ها و تحولات گوناگون، بارها آزمایش شده است. مشارکت فعال و محوری در جریان های مشروطه، ملی شدن صنعت نفت، انقلاب اسلامی و به ویژه جنگ هشت ساله با عراق، جلوه هایی از اعتقاد آنها به بقای ایرانی متحد، یکپارچه و بزرگ بوده است. همچنین آذری ها (استان های شمال غربی) تنها در طول جنگ تحمیلی با تقدم بیش از ۱۷۰۰۰ شهید از این نظر در رأس سایر اقوام ایرانی قرار گرفتند، در حالی که محل استقرار اصلی آنها، صدها کیلومتر از صحنه جنگ اصلی فاصله داشت. « به هر صورت آذری های ایران خود به خود با آرمان ترکی، یگانه نخواهند شد و به منافع ناشی از وحدت با آذری های شمالی به دیده تردید خواهند نگریست ».

۴- تنگناهای حامیان

تنها حامی منطقه ای تصویری انضمام طلبی، ترکیه است. اسماعیل جم، وزیر خارجه ترکیه در این زمینه می گوید: « هیچ کس غیر از ترک نمی تواند حامی ترک باشد و ما هم در آرزوی روزی هستیم که به جدایی خلق ترک خاتمه داده شود. ما به امید آن روزی هستیم که جمهوری های ترک آسیای میانه و تمام آذربایجان همه یک کشور بشوند و در این راه تلاش می کنیم ».

اما علی رغم این موضع گیری ها و تلاش های تبلیغاتی، بعید است که با وجود قدرت حکومت مرکزی ایران، ترکیه خود را وارد چنین معرکه ای نماید. تهدید عظیم ناشی از ناهمگنی شدید جمعیتی و به ویژه ناسیونالیسم رشد یابنده کرد و خطرهای واقعی برخاسته از ناسیونالیسم پرتوقع ارمنی، ترک های آناتولی را از عملی کردن چنین ایده ای باز خواهد داشت.

در جمع بندی از این مبحث می توان گفت: تا زمانی که جمهوری آذربایجان به تعریفی واقعی و به دور از احساسات در چارچوب فضای سرزمینی موجود دست نیابد، تنش حاصل از چنین تفکری همواره بر عمیق و استراتژیک شدن روابط دو کشور، سایه خواهد انداخت. در عین حال ایده انضمام طلبی برای جمهور آذربایجان شمشیر دولبه ای است که ممکن است بقای ملی این کشور را در درازمدت با تهدید مواجهه سازد. برای ایران نیز این مسأله به موازات جست و جوی راهی برای ایجاد پیوندهای عمیق با عراق، مهمترین تنگناهای استراتژیک در ربع اول قرن بسیت و یکم خواهد بود. در واقع چنان چه هر دولت ایرانی از عهده حل و فصل دایمی این دو تنگنا، یعنی چگونگی روابط با عراق و آذربایجان برآید، چشم انداز آرام و امنی را در تمام طول قرن برای تداوم تمدن بزرگ ایران، ترسیم کرده است.

یکپارچه نبودن سرزمین

جغرافیای قفقاز تقریباً شبیه رأس المسندم در جنوب تنگه هرمز، وضعیت پیچیده ای دارد. هرچند این پیچیدگی در تمام فضاهای سرزمینی به جای مانده از امپراتوری اتحاد شوروی دیده می شود و در شمار میراث های نامیمون این امپراتوری است، اما در قفقاز که بنا به ملاحظات قومی و مذهبی مشابه بالکان است، آثار پیرامنه ای را بر جای گذاشته است.

جداسازی نخجوان از خاک اصلی جمهوری آذربایجان و دادن هویت سیاسی نیمه مستقلی به آن با عنوان « جمهوری خود مختار نخجوان »، یکی از نمونه های تشنج زای چنین ساختار اداری – سیاسی نامناسبی است.

جمهوری خودمختار نخجوان با مساحتی حدود ۵۵۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی حدود ۳۶۵ هزار نفر، در محاصره فضای سرزمینی ارمنستان است که مانند هلالی جهت های شرقی، شمالی و بخش اعظم غربی آن را در بر گرفته است، این جمهوری خودمختار، در بال شرقی از طریق دالان مگری و زنگزور ارمنستان، به پهنای حدود ۴۲ کیلومتر از آذربایجان جدا افتاده است و هیچ راه مستقیمی با خاک اصلی سرزمین ملی ندارد.

جمهوری خودمختار نخجوان به جز مرز گسترده با ارمنستان دارای مرز بسیار کوتاه و انگشت مانند ای با پهنای ۱۱ کیلومتر با ترکیه و مرزی ۱۷۹ کیلومتری در طول رودخانه ارس با جمهوری اسلامی ایران است. باید به خاطر داشت که پیامدهای جدا افتادگی و ناپیوستگی آذربایجان و نخجوان، حتی از مسأله قره باغ نیز برای باکو دردناک تر است.

قطع ارتباط سرزمینی آذربایجان و نخجوان به معنی قطع ارتباط مستقیم زمینی این دولت با ترکیه و اروپاست؛ چنین موقعیتی سبب شده که آذربایجان از نظر ارتباطی منحصراً اسیر فدراتیو روسیه، ایران و گرجستان باشد، زیرا مرزهای مشترک آذربایجان و ارمنستان در حال حاضر در شمار مرزهای بسته امنیتی به شمار می رود. از سوی دیگر، در حال حاضر نیز تنها راه ارتباطی زمینی و هوایی مناسب و کوتاه نخجوان و آذربایجان از طریق فضای سرزمین ایران امکانپذیر است.

چنین موقعیتی این قابلیت را به ایران داده تا در صورت لزوم ارتباط بین این دو بخش را مختل و یا به طور کلی قطع نماید. این برتری ژئوپلتیک از یک سو باعث تداوم ایده آذربایجان بزرگ می شود و از سوی دیگر به عنوان متغیری مستقل بر روابط دو کشور تأثیر گذار است.

باید در نظر داشت که تنها راه ارتباطی ترکیه به جمهوری آذربایجان که ارزش استراتژیک زیادی برای این قدرت منطقه ای دارد، دالان باریک و مردابی حاشیه بستر یکی از شاخه های ارس به نام قره سو است. این که ایران اختیار این باریکه را در جریان مذاکرات مرزی ۱۹۳۲ به ترکیه سپرده، از یک سو نشان دهنده اشتباه استراتژیک سر سلسله پهلوی و از سوی دیگر، مبین آینده نگرانی ترکیه برای ایجاد ارتباط جغرافیایی با حداقل بخشی از خاک آذربایجان است. «فولر»، در اثر ارزشمند قبله عالم، ضمن بررسی و تحلیل پان ترکیسم و تقابل آن با اصول آتاتورک مبنی بر پرهیز از ترک وطنی، یکی از نمادهای محلی و جغرافیایی نقض این اصل را تلاش ترکیه برای دسترسی به آذربایجان می داند: «مهم است که بدانیم ترکیه در مذاکرات خود با ایران در سال ۱۹۳۲ به دقت در پی به دست آوردن یک راهرو زمینی باریک از ایران در مرز ترکیه و ایران بود تا وجود یک مرز مشترک باریک و زمینی میان ترکیه و منطقه خودمختار نخجوان را تحت کنترل آذری ها بود تأمین کند - این باریکه تنها دسترسی مستقیم ترکیه به آذربایجان شوروی است». بهر حال این باریکه که بی شباهت به انگشت «کپریوی» نیست، چند پیامد مهم دارد؛ نخست آنکه وابستگی نخجوان به ایران را تا حدودی کاهش داده و دیگر این که زمینه مناسب فعالیت های همه جانبه ترکیه برای پیوند دادن این سرزمین به خاک آذربایجان اصلی را مهیا کرده است. در عین حال از نظر جغرافیای نظامی، نخجوان فضای مناسبی برای هجوم گسترده قوای مکانیزه به شمال غرب ایران است.

در مجموع یکپارچه نبودن سرزمین آذربایجان، اولاً زمینه های وابستگی ژئوپلتیک آذربایجان به ایران و تنش های احتمالی ناشی از آن را فراهم کرده است و از سوی دیگر، بستر مناسبی برای افزایش تنش های ایران - ترکیه محسوب می شود.

دسترسی نداشتن مستقیم به دریای آزاد

دریای مازندران که با ۳۷۸/۴۰۰ کیلومتر مربع مساحت و حدود ۷۸۱/۰۰۰ کیلومتر مکعب آب، (۴۴٪ از کل آبهای موجود دریاچه های جهان) وسیعترین و پر آب ترین دریاچه زمین است، قابلیت های مناسبی را برای ارتباط بین پنج کشور ساحلی مهیا کرده است. اما با وجود این باکو به عنوان فعالترین بندر حاشیه این دریا که قطب اصلی تجارت دریایی مازندران است، از نظر ارتباط های دریایی بین المللی، جزو بندرهای خفه و محبوس به شمار می آید.

آذربایجان با وجود مرز دریایی ۳۱۵ کیلومتری، دارای موقعیت بری است و به دلیل دسترسی نداشتن مستقیم به آب های آزاد، به کانال دن – ولگا و در نتیجه روسیه وابسته است؛ این وابستگی با وجود ناپیوستگی ارضی با نخجوان و ترکیه پایدار خواهد بود. اما باکو برای کاهش میزان وابستگی به روسیه و متنوع ساختن راههای ارتباطی دریایی، استفاده از بنادر گرجستان و ایران را مد نظر قرار داده است. هر چند گرجستان معبری کوتاه برای دسترسی باکو به دریای سیاه است، اما این کشور که خود مکمل ژئوپاتیک روسیه است، در دراز مدت ممکن است وابستگی آذربایجان به روسیه را شدت بخشد. بنابراین معبر طولانی تر ایران و خلیج فارس، دالانی مکمل برای آذربایجان محسوب می شود.

شاید همین موقعیت نامناسب ارتباطی، یکی از زمینه های پایه ای برای آذربایجان برای وارد کردن ایالات متحده به صحنه دریای مازندران و بر هم زدن تغییر ترتیبات امنیتی موجود است.

روابط ایران با روسیه و ارمنستان

باکو، هرگونه مناسبات ایران و ارمنستان را به دقت پی گیری می کند؛ حتی رواج شایعات در این زمینه نیز می تواند موجبات افزایش بدبینی عمیق دولت و مردم آذربایجان نسبت به ایران شود. دستگاههای سیاسی – تبلیغاتی ایالات متحده، ترکیه و اسرائیل با آگاهی از این حساسیت ها، در تحریک شهروندان آذربایجان و نخجوان نسبت به مقاصد و علایق ایران، تلاش فراوانی داشته اند.

آذربایجان همچنین نسبت به هدف ها، ابعاد و چگونگی روابط و مناسبات ایران – روسیه بدبین است. از نظرگاه این جمهوری نوپا، عملکرد ارمنستان در نقض تمامیت ارضی آذربایجان و اشغال قره باغ، در واقع بخشی از تفاهم استراتژیک روس ها و ارامنه برای

اعمال فشار بر باکوست تا آن را به اردوگاه تحت کنترل مسکو بازگردانند. بنابراین باکو روابط سه جانبه ایران، روسیه و ارمنستان را به عنوان اتحادی برای تحکیم تهدید علیه خود قلمداد می کند.

این در حالی است که مدت ها پیش از تشکیل محور شمالی - جنوبی، آذربایجان وارد جرگه محور شرقی - غربی با ترکیه، اسرائیل و ایالات متحده شده بود؛ در واقع به نوعی نزدیکی ایران با روسیه و ارمنستان را می توان واکنشی به تمایل آذربایجان و ترکیه برای مشارکت دادن ایالات متحده و اسرائیل در صحنه قفقاز و مرزهای شمالی و شمال غربی ایران، محسوب کرد.

به هر صورت، فرایندهای پیچیده ای که هم اکنون در حوزه ژئوپلیتیک قفقاز در جریان است، با گسترش منابع تنش و مشاجره ایران - آذربایجان و نکوهش های دو سویه، پیچیده تر شده است؛ در عین حال جمهوری اسلامی برای نزدیکی و تفاهم استراتژیک لا ارمنستان و بقای این روابط، باید توجیه منطقی ملت ایران به ویژه شهروندان آذری را مدنظر قرار دهد.

رژیم حقوقی دریای مازندران

پیدایش دولت - ملت های جدید در حاشیه دریای مازندران، تغییر رژیم حقوقی کنونی این دریا را که مبتنی بر قرار دادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ایران - اتحاد شوروی است، ضروری کرده است. این در حالی است که پنج کشور پیرامون این دریا، هنوز از ارایه و یا پذیرش تعریفی روشن که در برگیرنده منافع همه کشورهای ساحلی باشد، ناتوان بوده اند.

هر یک از کشورهای ساحلی بنا به علایق و منافع خود، ترتیبات حقوقی ویژه ای را پیشنهاد می کنند. ایران و روسیه ضمن پذیرش محدوده های انحصاری دریایی برای پنج کشور، بر بهره برداری مشاع از طریق فلات قاره تأکید داشته اند، در حالی که قزاقستان معتقد به تعمیم قوانین و مقررات سومین کنوانسیون حقوق بین المللی دریاها مصوب ۱۹۸۲ در دریای مازندران است. آذربایجان نیز طرح ویژه ای مبتنی بر مالکیت کامل و انحصاری برای هر یک از کشورهای ساحلی پیشنهاد می کند.

آذربایجان که بین تمام کشورهای ساحلی، دارای بیشترین منابع شناخته شده نفت و گاز در فلات قاره خود است، حساسیت بیشتری در قبال این موضوع دارد. گرچه در حال حاضر از ۷۵ حوضه نفت و گاز این جمهوری، تنها بیست حوضه آن در دریا قرار گرفته، اما میدان های نفت و گاز دریایی تقریباً دست نخورده باقی مانده اند.

ظاهراً دست یابی به رژیم حقوقی دریای مازندران تنها برای تحدید حدود نیست، بلکه ذخایر و منابع نفت و مسایل عمده دیگر نیز در این میان مطرح است. بخشی از مسایل حل نشده این دریا عبارت است از: آلودگی فزاینده دریا، شیلات، محدوده های صید و

صید بی رویه، کاهش شدید و انقراض گونه آبزیان به ویژه ماهیان غضروفی (خاویاری)، نظامی شدن دریا و سواحل آن، عبور لوله های نفتی از کف دریا، پس روی و پیش روی دریا و نتایج آن بر سازه های ساحلی و مسأله حساس ترانزیت رایگان و یا با هزینه های اندک از راه کانال دن – ولگا به آبهای آزاد.

باید در نظر داشت که در هر نظام حقوقی غیر مشاعی، به ویژه تقسیم فضای دریا به پنج بخش ۲۰ درصدی که پس از تقسیم مشاعی مدنظر ایران قرار گرفته، به معنای انتقال اغلب منابع تنش به بخش جنوبی و بین سه کشور ایران، آذربایجان و ترکمنستان است. دلیل این امر روشن است، تقسیم ۲۰ درصدی فضای این دریا برای چهار کشور ساحلی که در طول و درازا گسترش یافته اند، امکان پذیر است، اما ایران به دلیل گسترش پهنایی، تنها در صورتی می تواند به حق ۲۰ درصدی پیشنهادی دسترسی یابد، که آذربایجان و ترکمنستان بخش های وسیعی از فضای دریای رو به روی ساحل های خود را، به ایران منتقل کنند.

در مجموع، هر رژیم حقوقی مبتنی بر سه اصل زیر نباشد، باعث ایجاد تنش بین پنج کشور ساحلی به ویژه کشورهای جنوبی می شود و رسیدن به امنیت مناسب را غیر ممکن می سازد:

۱- تضمین منافع همه کشورهای ساحلی؛

۲- جلوگیری از حضور نظامی قدرت های خارج از منطقه و اصولاً جلوگیری از نظامی شدن دریا؛

۳- تضمین همکاری و هماهنگی پنج کشور ساحلی در زمینه های گوناگون مرتبط با مسایل زیست محیطی، حفظ ذخایر آبزیان، تسهیل مقررات رفت و آمد، حمل و نقل و ..

اما مدنظر قرار دادن چنین اصولی، با علایق کنونی آذربایجان هماهنگ نیست، زیرا این دولت مشوق حضور ناتو و ایالات متحده در صحنه این دریاست و در عین حال به دلیل حساسیت زیاد نسبت به منافع و قلمرو دریایی خود، حاضر به سپردن بخشی از این فضا به دیگر کشورها به ویژه ایران نخواهد بود.

حَقَّابَةُ ارس

برداشت عمده ایران از ارس، تاکنون تقریباً منحصر به جلگه مغان و در واقع کمتر از حَقَّابه اش بوده است، اما در آینده با افزایش نیازهای آبی برای توسعه اقتصادی نوار مرزی، دشت های متعدد جنوب قره داغ و حتی بخش های داخلی فلات آذربایجان، نیازهای

آبی ایران بیشتر خواهد شد. برداشت ها دوگونه خواهد بود: نخست برداشت از شاخه های داخلی ارس از جمله زنگمار، ارموت، ارگیل، قنور چای و دوم، برداشت مستقیم از ارس. جمهوری آذربایجان از حیث قابلیت های آبی وضع ممتازی دارد و شبکه متراکمی متشکل از ۱۲۵۰ رود دایمی، یخچال ها، مرداب ها و دریاچه ها، سرتاسر این سرزمین را در بر گرفته اند؛ همچنین این سرزمین از نظر آبهای زیر زمینی وضعیت مناسبی دارد؛ در مجموع، تنها میانگین جریان سالانه رودهای آذربایجان، حدود ۳۱ میلیارد متر مکعب است.

هرچند با چنین قابلیت آبی، آذربایجان و نخجوان نیاز چندانی به آب ارس ندارند، اما دو مسأله ممکن است سبب بروز تنش های آبی بین ایران - آذربایجان شود: نخست آنکه حدود ۲۳ میلیارد متر مکعب از آبهای جاری آذربایجان در شمار رودهای وارده هستند، دیگر آن که آذربایجان می تواند از این قابلیت با توجه به نیازهای آبی در حال افزایش ایران برای حل تنگنای ژئوپلیتیک خود سود ببرد و یا به تضمین های لازم در این زمینه دست یابد.

کارکرد مرزها

بر خلاف مرزهای کاملاً بسته اتحاد شوروی و با وجود زیرساخت های مساعد برای کنترل های مرزی، جمهوری آذربایجان هرگز قادر به کنترل موثر مرزهایش نبوده است. آذربایجان تنها دولت واقع در مرزهای شمالی ایران است که از نیروهای روس برای کنترل مرزهایش استفاده نمی کند و از این نظر ناچار است خود چندین مرز با طول ۲۴۸۹ کیلومتر را کنترل کند. این در حالی است که عمده انرژی کنترلی و امنیتی این دولت در مرزهای طولانی ۷۶۶ کیلومتری این کشور با ارمنستان و در درجه بعد، مرز ۲۸۹ کیلومتری آن با روسیه متمرکز شده است.

تردد های غیر قانونی مرزی، قاچاق کالا، مواد مخدر، مشروبات الکلی و برخی تحریکات امنیتی، در شمار کارکردهای روزمره مرز ۶۷۸ کیلومتری ایران - آذربایجان است. باید در نظر داشت که تاکنون هر دو دولت قادر به کنترل مناسب آنها نبوده اند. استمرار چنین وضعی به ویژه به هنگام حادث شدن مسأله قره باغ، می تواند در دو سوی مرز (با توجه به ترکیب جمعیتی این دو ناحیه) به اختلال اجتماعی منجر شود.

قراردادها و گرایش های نظامی آذربایجان

در حال حاضر آذربایجان شاهد اشغال ۲۰ درصد سرزمینش (قره باغ) توسط ارمنستان با حمایت روسیه است و تهدید دوجانبه آنها را لمس می کند، از سوی دیگر نیازمند بازسازی ارتش و نیروهای مسلح خود از حیث سازمان، تشکیلات، تخصص ها و تجهیزات بوده و به ویژه در صدد دست یابی به تضمین های مناسب و مطمئن برای حفظ استقلال خود است، پس به هر جانبی روی آورده تا راهی برای غلبه بر این تنگناها بیابد. این کشور در حال حاضر با روسیه، ترکیه، اوکراین، آلمان و انگلیس، قرارداد نظامی و امنیتی دارد و در صدد جلب ناتو و ایالات متحده به صحنه قفقاز است. بخشی از تلاش های باکو برای مبارزه با این تنگناهای امنیتی عبارت است از:

قرارداد استراتژیک و مشارکت دو جانبه در دفع تجاوز و نیز قرارداد همکاری های آموزش نظامی در سطوح آموزشی، لجستیک و تسلیحاتی با ترکیه و نیز پیوستن به پیمان های منع محدودیت سلاح های متعارف اروپا و برنامه های همکاری ناتو و پذیرش برنامه مشارکت برای صلح این سازمان و به خصوص تن دادن به قرارداد الحاقی به پیمان محدودیت سلاح های متعارف اروپا موسوم به «جناحی».

این در حالی است که هم اکنون نه تنها دور نمای روشن و مشتکی از حل و فصل مناقشه قره باغ به چشم نمی خورد، بلکه این نقطه بحرانی؛ انگیزه و یا بهانه ای برای کشیده شدن نیروهای ناظر صلح ناتو به عنوان بازوی نظامی پیمان امنیت و همکاری اروپا و نیز گروه صلح مینسک به منطقه شده و چنین به نظر می رسد که حضور آنها پیش درآمدی برای حضور گسترده ناتو باشد.

در همین حال روسیه با استفاده از قرارداد «جناحی» و نیز وابستگی هر چند محدود و موردی آذربایجان به قطعات و تجهیزات نظامی و ادامه فعالیت پایگاه نظامی «قبله» و وجود پروتکل های همکاری مرزی و بازگرداندن مجرمان، زمینه های مانور خود در این کشور را تا حدودی باز گذاشته است.

در این حال به نظر می رسد آذربایجان برای حفظ امنیت دراز مدتش همکاری با ناتو ترکیه را ترجیح می دهد. بخشی از نشانه های بارز این تمایل استراتژیک عبارت است از: بازدیدهای مرتب نمایندگان پیمان محدودیت های سلاح های اروپایی از تجهیزات ارتش آذربایجان، همکاری تنگاتنگ با ترکیه و دعوت رسمی آذربایجان از ناتو برای مشارکت در حفظ امنیت خط لوله نفت باکو – جیهان.

هرچند در حال حاضر با توجه به حساسیت روسیه امکان پیوستن آذربایجان به ناتو بسیار بعید است، اما نقش این تمایل استراتژیک و تلاش برای باز کردن پای ناتو و ایالات متحده به قفقاز، منجر به کشیده شدن دیوارهای بی اعتمادی بین ایران و

آذربایجان شده است. جمهوری اسلامی ایران همواره تلاش باکو برای همگرایی با ایالات متحده را به عنوان عامل تشدید رقابت های نظامی، ناامن سازی ساحل دریای مازندران و ایجاد فضای امنیتی و نظامی گرایانه در مرزهای شمالی خود نکوهش کرده است. اما در عین حال هیچ راه مناسب و عملی برای غلبه آذربایجان بر تنگناهای امنیتی اش ارائه نکرده است. باکو نیز علی رغم آگاهی از آسیب پذیری ایران با وجود استقرار ناتو و ایالات متحده در قفقاز، به چنین تلاش هایی دست زده است.

نتیجه

منابع تنش و مشاجره ایران – آذربایجان، در چهار گروه قرار می گیرند. یکپارچه نبودن سرزمین آذربایجان و محصور بودن آن در خشکی می تواند زمینه های وابستگی درازمدت ژئوپلیتیک آذربایجان به ایران را فراهم آورد؛ در حالی که مسأله اتحاد آذربایجان و یا آرمان آذربایجان بزرگ و صدور ارزش های شیعی، در شمار مسایل قومی و ایدئولوژیک محسوب می شوند. تمایل استراتژیک آذربایجان به ناتو و ایالات متحده را می توان در شمار تنش ژئواستراتژیک دو کشور به حساب آورد. اما دو مسأله حقابه ارس و نظام حقوقی دریای مازندران، در اصل ماهیت ژئواکونومیک دارند، در حالی که دیگر منابع تنش، جنبه ناپایداری دارند.

اما بین تمام منابع موجود تنش، موضوع آرمان « آذربایجان بزرگ» در آینده نقش اصلی را در روابط دو کشور ایفا خواهد کرد و بقیه منابع را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. تا زمانی که حکومت مرکزی ایران در ابعاد نظامی به ویژه دیپلماتیک در مقیاس جهانی قدرتمند باشد، آذربایجان در طرح این موضوع بیش از ایران آسیب خواهد دید، اما به محض احساس آغاز ضعف و فتور در تهران، ناسیونالیست های آذری به فکر بهره برداری از فرصت خواهند افتاد.

فصل ششم:

منابع مشاجره

ایران - ارمنستان

مدخل

نقش و عملکرد استراتژیک فضای سرزمینی ارمنستان کنونی به عنوان بخشی از ارمنستان بزرگ، طی هزاران سال اخیر پایدار بوده است. ارمنستان حداقل از عهد اشکانیان تاکنون، دو نقش برتر را بین فضای سرزمینی ایران، ماورای قفقاز و دریای سیاه ایفا کرده است: نقش نخست، حایل بودن این سرزمین بین امپراتوری‌ها و دولت‌های با مستقر در ایران و امپراتوری‌ها و حکومت‌های یونانی، بیزانس و روس و نقش دوم قابلیت‌های آن در پیوند دادن فضای سرزمینی ایران به اروپا از راه دریای سیاه بوده است. به همین دلیل، ارمنستان به موازات آناتولی و شرق مدیترانه، همواره یکی از سه منطقه جنگ ایران و قدرت‌های مزبور بود.

در حال حاضر نیز جمهوری ارمنستان با وجود وسعت کم به عنوان سپر دفاعی روسیه در برابر ناتو، حایل استراتژیک بین جمهوری‌های ترکیه - آذربایجان و حایل نخجوان - آذربایجان، به ایفای نقش می‌پردازد. در عین حال ارمنستان کوتاه‌ترین دالان برای انتقال نفت و گاز حاشیه غربی دریای مازندران به دریای سیاه، مناسب‌ترین فضا برای پیوند ترکیه - آذربایجان و جانشین مناسبی نسبت به ترکیه، برای پیوند دادن ایران به دریای سیاه و اروپاست.

این کشور با وجود این که با حدود ۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت، کوچکترین واحد سیاسی بین دولت‌های G.I.S و سرزمینی کاملاً ناهموار و کوهستانی است، از نظر موقعیت، کوتاه‌ترین مسیر برای پیوند ایران - اروپا به شمار می‌رود و از این نظر رقیب، جانشین و یا حداقل مکمل آناتولی برای ایران محسوب می‌شود.

این در حالی است که روابط دو دولت نیز در حال حاضر تحت تأثیر چند عامل مهم، در مسیری صمیمانه و حتی استراتژیک سیر می‌نماید؛ تمایل استراتژیک آذربایجان برای مشارکت دادن ناتو، ایالات متحده و اسرائیل در طرح و برنامه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی، موجب نزدیکی هرچه بیشتر ایران، روسیه، ارمنستان و یونان شده است. استمرار چنین روندی جدا از ارزش گذاری و اهمیت دراز مدت آن، از نظر ایران تا حدود زیادی به روابط ایران - ارمنستان وابسته است.

دست یابی دو کشور همسایه به تفاهمی همه جانبه و پایدار، نیازمند شناخت منابع بالقوه تنش و مشاجره دو دولت و غلبه یافتن بر آنهاست. مرز کوتاه ۴۰ کیلومتری دو کشور و آسان بودن کنترل آن، هماهنگی نسبی مواضع سیاسی (خارجی)، نیازهای متقابل، عدم امتداد تمرکزهای قومی در دو سوی مرز، برخی علایق و منافع مشترک، سدهایی در برابر تعداد و یا ایجاد منابع جدید تنش بوده است؛ با وجود این منابع محدود تنش بین دو کشور، اغلب ماهیتی فرهنگی و دیرینه دارند.

ارمنستان بزرگ

ارمنی ها نیز مانند آذری ها به ارمنستان بزرگ و به تعبیری موعود، دل بسته اند؛ همین نگرش باعث ایجاد فضایی متشنج و یا ابهام آمیز در حاشیه این دولت نوپا شده است. در واقع ارمنی ها نه تنها به خاک آذربایجان، بلکه نسبت به ترکیه، گرجستان و حتی ایران چشم داشته اند.

از نظر ارامنه، جمهوری کنونی ارمنستان تنها بخش کوچکی از ارمنستان شرقی است؛ به گمان آنان ارمنستان بزرگ، علاوه بر قره باغ و نخجوان، بین النهرین علیا، شرق آناتولی از جمله قارص و بخش هایی از استان های آذربایجان شرقی و غربی و جنوب گرجستان تا دریای سیاه را در بر می گرفت. دو عامل می تواند موجب پایداری و استمرار این تفکر استراتژیک ارامنه شود:

۱- دیدگاه ارامنه به شدت تحت تأثیر مذهب، قومیت و تاریخ است؛ در واقع در جامعه ارمنی غیرت قومی و مذهبی با یکدیگر ترکیب شده و با تحلیل ویژه تاریخی از رویدادهای گذشته، در هم آمیخته اند. این حساسیت های شناخته شده قومی، حتی در دوران حاکمیت زولانی اتحاد شوروی و بر خلاف رویه معمول در این امپراتوری، پنهان نشد. به همین دلیل « ارامنه تنها قومی بودند که بر خلاف نص صریح مارکسیسم - لنینیسم اجازه ابراز احساسات ملی داشتند ».

به نظر می رسد تداوم چنین دیدگاه تاریخ با وجود حمایت های مردمی، حزبی و پشتوانه های قومی، می تواند به استمرار ناامنی در فضاهای حاشیه ای ارمنستان بیانجامد، مگر آن که ارمنی ها موفق شوند تعریف نوینی منطبق با اوضاع و احوال قرن و هزاره جدید، برای موجودیت خود ارایه کنند؛

۲- تنگناهای سرزمینی و محیطی، از جمله وسعت کم، کمبود شدید اراضی قابل کشت و کوهستانی بودن، در تشویق ارامنه به پیگیری آرمان بزرگ تاثیر گذاشته است. بزرگ ترین تنگنای جغرافیایی این کشور موقعیت بری و محصور بودن آن در خشکی است. بنابراین چنین به نظر می رسد که محدودیت های شدید سرزمینی و محیطی، مانند دسترسی نداشتن به دریا، کمبود شدید

زمین های مسطح و حاصلخیز، وسعت کم و نداشتن منابع نفت و گاز، عاملی برای تمایل ماهوی این دولت – ملت به باز شدن خواهد بود.

به هر صورت آرمان ارمنستان بزرگ که شرق آناتولی، بین النهرین علیا، نخجوان و قره باغ را در بر می گیرد، ناچار گوشه شمال غربی ایران از جمله محور ماکو – خوی را نیز شامل می شود. اظهار علاقه ارمنی ها در دو دهه اخیر برای بازسازی، یا تعمیر و نوسازی کلیساهای متعدد پلدشت و سیه چشمه در دشت چالدران، از جمله قره کلیسا و کلیسای طاپاووس، بی ارتباط با این آرمان نیست. در حال حاضر قره کلیسا، کانون گردهمایی سالانه بخشی از ارامنه ایران و جهان است.

جنگ آذربایجان – ارمنستان

علی رغم تمایل فزاینده ایران – ارمنستان برای گسترش روابط دو دولت تا دست یابی به روابطی استراتژیک، مانع مهم دیگری بر سر این راه است. برخلاف تصور برخی کارشناسان، با استمرار و گسترش دامنه اختلاف های آذربایجان – ارمنستان و درگیر شدن مجدد آنها در جنگی تمام عیار، ایران به راحتی نمی تواند موضع بی طرفی کنونی خود را در این نبرد حفظ کند. در چنین صورتی، دولت در قبال تقاضای احتمالی حدود ۹ میلیون آذری که ۱۵ درصد جمعیت کشور را تشکیل می دهند، به ویژه آذری های سه استان شمال غرب که دارای مرزهای مشترک با ارمنستان، آذربایجان و نخجوان هستند، به سختی قادر به حفظ و تداوم موضع بی طرفانه خواهد بود.

موضع بی طرفی ایران به ویژه در شرایط پیروزی ارامنه در نبردهای احتمالی، ضمن اینکه می تواند بر وحدت و امنیت داخلی در کوتاه مدت تأثیر گذار باشد، توانایی ایران برای به دست گرفتن ابتکار عمل در قضیه «آذربایجان بزرگ» را کاهش خواهد داد.

گسل پایدار فرهنگی

ایالات متحده، غرب و حتی ناتو، در درازمدت حاضر به حمایت از آذربایجان و ترکیه تا حد تضعیف ارمنستان نیستند؛ زیرا چنین سیاستی به معنای فدا کردن موقعیت، برای حفظ وضعیت است که عملی بر خلاف عرف و منطق استراتژیک غرب محسوب می شود.

ارامنه به عنوان اولین ملت مسیحی جهان، برای دولت - ملت های غربی کاملاً شناخته شده اند؛ همچنین ارمنستان به عنوان اولین پایگاه و کانون قدیمی و پایدار مسیحیت در این منطقه از جهان، وظیفه و نقشی تاریخی را به عهده داشته است. از سوی دیگر ارامنه از پایگاههای نیرومند و متشکلی در سرتاسر جهان غرب و روسیه برخوردارند.

علاوه بر جمعیت بیش از دو میلیونی جامعه ارمنی فدراتیو روسیه، ارمنی ها در ایالات متحده، فرانسه، ایران، لبنان، سوریه، اسپانیا، استرالیا، آمریکای جنوبی، کانادا، عراق و اوکراین نیز، اقلیت ها و گروههای قدرتمندی هستند که نسبت به سرنوشت ارمنستان و تحقق آرمان های آن حساسند. این حساسیت گاه حتی از اتباع و شهروندان کنونی ارمنستان نیز، بیشتر است. بهترین نمونه آن حزب داشناک است که عامل و ابزار اصلی در ایجاد مناقشه اخیر قره باغ بود؛ این در حالی است که داشناک ها نفوذ اندکی در قدرت سیاسی ارمنستان دارند، چنان که در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۱ ارمنستان، تنها توانستند دو نماینده وارد مجلس کنند.

در حال حاضر، مهم ترین ابزار ارامنه برای تأثیر گذاری عملی بر سیاست های دراز مدت غرب، لابی های قدرتمند ارمنی در ایالات متحده و فرانسه از جمله پارلمان های این دو کشور است. بنابراین ارمنستان غلی رغم داشتن روابط تنگاتنگ با روسیه و همکاری پایدار با این دولت - ملت، همواره برای خروج از بن بست انزوا به ویژه نوسازی ساختار اقتصادی و فنی اش، به غرب می نگرد.

غیر از روسیه، دو قدرت بزرگ عضو ناتو یعنی ایالات متحده و فرانسه نیز، نه تنها کمک های خود را از ارمنستان دریغ نخواهند کرد، بلکه در پی فراهم شدن زمینه هایی هستند تا وضعیت را به نفع موقعیت تغییر دهند و حتی رها سازند. «لین دیویس»، معاون وزیر خارجه ایالات متحده، طی ملاقاتش با رئیس جمهور ارمنستان در سال ۱۹۹۶، در جمله ای کوتاه خطاب به وی، این تمایل استراتژیک و تاریخی را به خوبی نشان داد: «واشنگتن قصد ندارد بر موقعیت کنونی تکیه نماید، بلکه با فراهم کردن مقدمات توسعه گفت و گوهای آینده به فردا می نگرد». درک این واقعیت که در دراز مدت حمایت از ارمنستان، در دستور کار ماهوی ایالات متحده و مجموعه غرب قرار دارد، مشکل نیست. اما آذربایجان نیز همانند ترکیه مایل به دست کشیدن از چنین توهمی نبوده است. ایران نیز در اقدامی واکنشی، روابط خود را با ارمنستان را بر پایه گسترش همکاری های دو جانبه و استحکام قرار داده است؛ آذربایجان و ترکیه نباید از ایران انتظار داشته باشند که با رها کردن وضعیت موجود، ود را تنها در چارچوب های دراز مدت موقعیت اسیر نماید. چنین سیاستی نه تنها غیر پویا خواهد بود، بلکه عملاً موجب تحکیم سیاست های منطقه ای ایالات متحده و اسرائیل خواهد شد.

با این اوضاع، ایران ناچار است همواره و از نزدیک مراقب تحولات در سیاست خارجی ارمنستان باشد، تا به سرعت بتواند دگرگونی های احتمالی را به موقع درک کند.

اقلیت ارمنی ایران

ارامنه ایران در چهار سده اخیر نه تنها دزدساز نبوده اند، بلکه علاوه بر شرکت در اغلب تحولات بزرگ جامعه ایرانی، همگرایی و همسویی خوبی را با اکثریت تشکیل دهنده هسته سیاسی کشور به نمایش گذاشته اند. در واقع جامعه ارمنی ایران ضمن حفظ هویت قومی و مذهبی خویش، با درکی که از جامعه محیطی خود داشته اند، ضمن پذیرش هویت دوگانه ایرانی - ارمنی، وظایف ملی خود را انجام داده اند. اما در عین حال، ارمنی ها می توانند در ایجاد تنش بین ایران و همسایگان شمال غربی موثر باشند.

در واقع هرگونه حمایت آشکار ایران از جمهوری آذربایجان، می تواند به آرامش و همگرایی تاریخی ارامنه ایران آسیب برساند؛ از سوی دیگر، چنین موضعی می تواند ایران را در برابر روسیه قرار دهد و سرآغازی برای دشمنی های جدید با این قدرت فرامنطقه ای باشد.

به این ترتیب ایران در اوضاع کنونی، بین دو لبه قیچی قرار گرفته و هر حرکتش در این زمینه که عدول از موضع بی طرفی باشد، می تواند امنیت داخلی، خارجی و حتی امنیت ملی اش را تحت تأثیر قرار دهد.

تهدید روسیه

علی رغم وضعیت کنونی حاکم بر روابط ایران - روسیه، بعید است که ایرانیان تهدید تاریخی و سنتی روسیه را به زودی از یاد ببرند. اتحاد استراتژیک ارمنستان - روسیه و همگرایی امنیتی این دولت با G.I.S، با آن که در اوضاع و احوال کنونی منافی برای ایران در پی دارد، اما در صورت بروز دگرگونی های عمده در روابط بین المللی و منطقه ای، از جمله بهبود روابط ایالات متحده با روسیه و تفاهم دو دولت مزبور درباره ایران و یا آغاز تیرگی در روابط ایران - ارمنستان، حساسیت های ناشی از تهدید روس ها، احیا خواهد شد.

یادآوری این نکته لازم است که ارمنستان در پی امضای پیمان تاشکند در سال ۱۹۹۲ و سند الحاقی آن در ماه مه ۱۹۹۷، موظف شده است که در مدتی ۲۵ ساله که می تواند تا ۵ سال پس از آن نیز تمدید شود، چهار پایگاه نظامی در خاک خود را در اختیار روسیه قرار دهد. همچنین عضویت ارمنستان در ساختار دفاع هوایی و سیستم هشدار اولیه G.I.S، زمینه پرقدرت و متراکم حضور نظامی روسیه را در مرزهای شمال غربی از طریق خاک ارمنستان فراهم آورده است. تداوم چنین وضعی و تبدیل احتمالی آن به یک موقعیت، به ویژه در شرایط عادی، نارضایتی ایران را در پی خواهد داشت.

نتیجه

روابط ایران-ارمنستان همچنان پویا و گسترش یابنده خواهد بود؛ این روند دست کم تا زمانی که آذربایجان و ترکیه برای ورود ایالات متحده، ناتو و اسرائیل به حاشیه غربی دریای مازنران می کوشند به سیر صعودی خود ادامه خواهد داد و چه بسا به سطح روابط استراتژیک برسد.

در عین حال، روابط دو کشور به دلایلی که در پی می آید باید همچنان به توسعه خود ادامه دهد: نیاز ژئوپلتیک ایران برای یافتن مکمل یا حتی جانشین آناتولی جهت دسترسی نزدیک به اروپا، همسایه بودن، وجود اقلیت ارمنی در ایران، نحوه بهره برداری مشترک از ارس، تعاملات تجاری، اقتصادی و فنی و نیاز ارمنستان به واردات نفت از ایران.

همچنین دو کشور برای استمرار روابط مناسب کنونی و پرهیز از فراز و نشیب های احتمالی آن، باید تضمین های لازم را از طریق تعریف های آشکار از علایق دیرینه خود ارایه دهند.

فصل هفتم:

منابع مشاجره

ایران - روسیه

مدخل

اگر ایرانیان همواره سالروز سقوط اتحاد جماهیر شوروی را همچون یکی از روزهای ملی جشن بگیرند، جای شگفتی نخواهد بود. روس ها که طی دو قرن و در قالب دو رژیم متفاوت، بزرگترین نقض کنندگان تمامیت ارض و کانون اصلی تهدید ایران بودند، با اضمحلال اتحاد شوروی و تجزیه آن در سراسیبه تندی قرار گرفته اند که بزرگترین نتیجه آن، دور شدن جغرافیایی این تهدیدگر بوده است.

در واقع، سقوط اتحاد شوروی دو میراث بزرگ میمون و نامیمون برای ایران به جای گذاشته است: دور شدن جغرافیایی و تکوین حایل های قفقاز و آسیای مرکزی، خطر همسایگی با روس ها را کاهش داد؛ به نحوی که اگر طرح های مورد نظر قزاقستان و آذربایجان درباره رژیم حقوقی مازندران به تصویب برسد، ایران و فدراتیو روسیه حتی فاقد مرز مشترک خواهند شد. اما سقوط و تجزیه اتحاد شوروی، باعث انتقال منابع دیرینه مشاجره ایران - روسیه به کشورهای نوپای کنونی شد. روس ها با دور شدن جغرافیایی از ایران، در واقع بخش عمده منابع تنش قدیمی خود با ایران را به دولت - ملت های جدید منتقل کردند.

در این حال، با وجود آنکه همسایگان اتحاد شوروی سابق از افغانستان گرفته تا لهستان، دشمنی آشکار و پنهان خود با فدراتیو روسیه را حفظ کرده اند، ایران تنها کشوری است که حتی به گسترش روابط با این ابر قدرت و خصم پیشین پرداخته است. هم اکنون حتی شواهد حاکی از آن است که ایران به عنوان متحد استراتژیک منطقه ای روسیه، به ایفای نقش می پردازد.

باید گفت همان دلیل استراتژیکی که از آغاز قرن نوزده تا دهه هشتاد قرن گذشته، دولت های ایران را به گسترش پیوندهای استراتژیک با بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده وا داشت، امروز نیز زمینه اصلی نزدیکی ایران و روسیه را فراهم آورده است. همان گونه که در تمام قرن نوزده و بیست میلادی (تا سال ۱۹۸۰ میلادی) هراس تاریخی ناشی از تهدید روس ها، موجب نزدیکی و پیوند استراتژیک ایران - قدرت های دریایی شد، در حال حاضر نیز زمینه اصلی نزدیکی ایران و روسیه را فراهم آورده است. همان

گونه که در تمام قرن نوزده و بیست میلادس (تا سال ۱۹۸۰ میلادی) هراس تاریخی ناشی از تهدید روس ها، موجب نزدیکی و پیوند استراتژیک ایران - قدرت های دریایی شد، در حال حاضر نیز زمینه نزدیکی و تفاهم ایران - روسیه را به دلیل تهدید مشترک ایالات متحده، اسرائیل و ترکیه مهیا کرده است.

در یک جمع بندی منطقی از روابط ایران - روسیه طی دهه ۲۰۰۰-۱۹۹۰، چند اصل اساسی به دست می آید:

- ۱- روسیه و تهدیدش از نظر جغرافیایی از ایران فاصله گرفته است؛
 - ۲- کشورهای تازه استقلال یافته قفقاز و آسیای مرکزی به عنوان سپر دفاعی، نقش حایل را بین روسیه و ایران ایفا می کنند؛
 - ۳- تهدید ایدئولوژیک در هم آمیخته با قدرت نظامی اتحاد شوروی به کلی رنگ باخته است؛
 - ۴- روند ترتیبات امنیتی قفقاز که مبتنی بر علایق و منافع دولت های منطقه، همسایگان و قدرت های فرامنطقه ای و قابلیت ها و تنگناهای ژئوپلیتیک منطقه است، زمینه هایی را برای نزدیکی مواضع استراتژیک ایران - روسیه فراهم آورده است.
- به نظر می رسد این همبستگی تا زمانی که این دو کشور و ارمنستان دچار تحولات بزرگ داخلی نشده اند، استمرار خواهد یافت. با وجود اینکه طی دهه اخیر تهدید روسیه به حداقل رسیده و منابع مشاجره قدیمی به دولت های استقلال یافته جدید منتقل شده و نیز با وجود علایق م نافع مشترک کنونی، هنوز چند منبع مهم تنش و مشاجره به قوت خود باقی مانده اند.

روس ها و امنیت حوزه دریای مازندران

از مرزهای طولانی ایران و اتحاد جماهیر شوروی، دریای مازندران به عنوان تنها قلمرو تماس مستقیم دو کشور پا برجاست. این قلمرو به عنوان بستر جغرافیایی تعاملات تجاری- اقتصادی و نیز محور مکانی تهدید روسیه، اساس پایدار فضایی در روابط ملموس دو کشور است.

در واقع هرگونه فرض درباره احیای مجدد اتحاد شوروی، قدرت یافتن روسیه و تهدیدهای ناشی از آن، تا آنجا که به ایران مربوط است، بر بستر جغرافیایی مرزهای مشترک یا قلمرو تماس این دریا عینیت می یابد. اما مهمتر از تهدید مستقیم ایران، تهدید غیر مستقیم ولی مؤثر این ابرقدرت منطقه ای در امور داخلی دولت های نوپایی است که در حوزه دریای مازندران گسترده اند.

روسیه قدرتمند آینده یا ضعیف کنونی، انگیزه های متعددی برای دخالت در امور دولت های حوزه دریای مازندران حتی با استفاده از قوه خواهد داشت. باید در نظر داشت که یازده جمهوری نوبنیاد در حاشیه مرزهای جنوبی روسیه، به صورت بالقوه، ضعیف و بی

ثبات اند. « در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده دولت های مازندران با تهدیدهای درون منطقه ای و داخلی جدی نسبت به امنیت و ثباتشان مواجه خواهند شد. این تهدید ها شامل موارد زیر است: اختلافات منطقه ای، قبیله ای، نژادی، طایفه ای؛ فقر و مشقت شدید اقتصادی، اختلافات فزاینده در توزیع درآمد، نهادهای سیاسی، جوامع مدنی و هویت های ملی خام و بی تجربه؛ خرابی های زیست محیطی، سرکوب و ستم سیاسی و فقدان مکانیزم های عملی برای انتقال قانون مند قدرت؛ رشد سریع جمعیت، مناقشه ها و تعارض های متعدد نسبت به زمین، آب و منابع معدنی و انرژی، تجزیه طلبی های نژادی، فساد و رشوه خواری فراگیر، خیانت و پارتی بازی و تقریباً اختلال در ارایه خدمات اجتماعی و سیاسی».

با این وصف، فدراتیو روسیه می تواند برای بازگرداندن نظم و جلوگیری از شورش های داخلی این ملت ها و یا با انگیزه و بهانه جلوگیری از سرایت آشوب به داخل مرزهایش، وارد عمل شود. « این احتمال و امکان نمی تواند نادیده گرفته شود که روسیه می تواند در دریای مازندران وجهه و نقش حافظ صلح را کسب کند و با همراهی سایر سازمان ها، از جمله ملل متحد، سازمان امنیت و همکاری اروپا و ناتو، برخی از مسئولیت ها را به عهده گیرد».

شاید یکی از دلایل تمایل ایالات متحده، اتحادیه اروپایی و ناتو برای حضور در حاشیه دریای مازندران کمک به حل این تنگناها برای نامشروع جلوه دادن مداخله احتمالی روس هاست. زیرا در صورت استمرار و به ویژه بروز و گسترش منابع تنش درونی و بیرونی این ملت ها، روس ها حق مداخله در امور آنها را برای خود قایل خواهند بود. در چنین صورتی، علاوه بر به خطر افتادن منافع و علایق ایران در این حوزه ها، تردیدهای تاریخی ایرانیان نسبت به مقاصد روس ها، احیا خواهد شد.

باید خاطر نشان کرد که حتی یک روسیه ضعیف، همواره مشکوک و پیش بینی طرح و برنامه هایش مشکل است؛ بنابراین بعید است که ایران بتواند به زودی، خود را از تنش ها و منابع بالقوه بحران زای ناشی از تعاملات پیچیده داخلی روسیه و حوزه دریای مازندران برهاند. بی تردید دغدغه های جمهوری اسلامی، نسبت به پیشامدهای آینده حوزه دریای مازندران و پیامدهایش برای امنیت ملی ایران، کمتر از دهه هفتاد و هشتاد قرن گذشته نیست.

مسایل ژئواکونومیک

کارشناسان برآنند که تعیین رژیم حقوقی مناسب برای دریای مازندران، در حل تنگنای زیر مؤثر خواهد بود:

۱- بهره برداری عادلانه از منابع هیدروکربنی؛

۲- بهره برداری عادلانه از منابع شیلاتی؛

۳- مسایل مربوط به کشتیرانی و آینده مهم آن؛

۴- مسایل مرتبط با نظامی گری؛

۵- تنگناهای زیست محیطی، از جمله آلودگی های گسترده این دریا،

۶- چگونگی و ابعاد همکاری های پنج کشور ساحلی.

اما آن گونه که تصور، تحلیل و تأکید می شود، رژیم حقوقی دریای مازندران، جز در مشخص شدن محدوده های بهره برداری از منابع هیدروکربنی، چندان نقشی در حل دیگر بحران ها نخواهد داشت. یکی از عناصری که به صورت ملموس بر مسایل این دریا تأثیرگذار خواهد بود، روسیه و مقاصد اوست. در حال حاضر، روس ها تنها قدرت واقعی نظامی این دریا به شمار می روند؛ در آینده و طی شرایط عادی نیز، هیچ قدرت دیگری توانایی هم سنگی با آنها را در زمینه نظامی ندارد. روس ها اگر بخواهند می توانند با استفاده از کانال دُن - ولگا، این دریا را تبدیل به میدانی جنگی لبریز از نیروهای سطحی و زیر سطحی نمایند. از سوی دیگر، کشتیرانی بین المللی کشورهای ساحلی نیز تماماً در اختیار روس هاست. در واقع چهار کشور ساحلی این دریا به جز ایران در ارتباطات خود با دریاهای آزاد، همواره اسیر روسیه باقی خواهند ماند. تنگناهای زیست محیطی از جمله آلودگی های نفتی و صنعتی، مسایل شیلاتی، از جمله روند سریع کاهش ذخایر ماهیان خاویاری، چندان ارتباطی با تعیین رژیم حقوقی ندارند. در واقع ریشه های این تنگناها بیشتر به طرح ها، برنامه ها و اقدام های غیر مسئولانه دولت های ساحلی مربوط است. برعکس، همکاری و هماهنگی نهادینه شده، دقیق و همه جانبه این کشورها در مسایل زیست محیطی، راه حل مناسبی برای تحقق موارد یاد شده است.

بی انگیزگی نسبی روسیه برای تعیین رژیم حقوقی این دریا و تلّون بارز این کشور در این زمینه، تا حدودی ناشی از برترهای پایه های دراز مدتی است که در اختیار دارد. موضع نامشخص روسیه و هماهنگی با آن، قزاقستان و آذربایجان، می تواند باعث ایجاد کدورت بین ایران و روسیه شود. از سوی دیگر هرگونه بهره جویی نابجای روسیه از برتری هایش در این دریا و به ویژه کوشش برای نهادینه کردن تداوم انحصاراتش در آن، خمیرمایه مناسبی برای تنش با ایران تواند بود. همچنین طرح و برنامه های ایران برای تبدیل شدن به کانون اصلی تجارت حوزه دریای مازندران و حتی دست یابی درازمدت به قدرت برتر اقتصادی، به هیچ وجه به مذاق روس ها سازگار نیست و می تواند به یکی از منابع اصلی تنش دو جانبه تبدیل شود.

مسلمانان روسیه و آسیای مرکزی

جمهوری اسلامی ایران تا آغاز دهه نود و پس از فروپاشی اتحاد شوروی و پیدایش دولت - ملت های جدید در قفقاز و آسیای مرکزی، نامزد نخست ترویج بنیادگرایی اسلامی در این مناطق بود؛ اما به زودی مشخص شد که درباره ایران در این موضوع، مبالغه شده است. « در دهه ۱۹۸۰ بسیاری از تحلیل گران مسایل سیاسی بر این باور بودند که گرایش مسلمانان درون اتحاد شوروی به اسلام و مدل انقلاب اسلامی، تهدیدی مهم برای حاکمیت کمونیسم است. در میان بخشی از دولتمردان ایرانی و نیز در میان گروه هایی از اسلام گرایان منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، شکست و خروج ارتش سرخ از افغانستان و فروپاشی اتحاد شوروی به معنای باز شدن فضا برای نفوذ فرهنگی و سیاسی ایران تلقی می شد». حتی امام خمینی طی پیامی به گورباچف و پیش از سقوط اتحاد شوروی غیرمستقیم، وی را به پذیرش اسلام دعوت کرد.

اما جمهوری اسلامی ایران نه تنها آن گونه که تصور می شد، نتوانست نقش چندانی در گسترش بنیادگرایی اسلامی این دو منطقه به عهده بگیرد، بلکه به زودی نقش این دولت به کنترل جریان های رادیکال اسلامی تغییر یافت که قصد نفوذ در آسیای مرکزی و روسیه را داشتند.

میان روی و تکیه بر عمل گرایی دولت های ایران از سال ۱۹۹۱ به بعد، توجه اروپا، روسیه و حتی دولت های نوپای آسیای مرکزی را برانگیخت و امروز به یکی از زمینه های برجسته همبستگی ایران با این کشورها تبدیل شده است. نمادی از میانه روی را می توان در مشارکت ایران در گروه ۶+۲ یافت. گروهی که از کشورهای همسایه افغانستان، ایالات متحده و روسیه تشکیل شده و به نوعی در صدد کنترل بنیادگرایی نوع طالبان است.

همچنین واکنش های ضعیف ایران در قبال روس ها که طی چند سال اخیر، علاوه بر سرکوب مسلمانان چین، همدلی و همکاری استراتژیکی با صرب ها در سرکوب مبارزان بوسنی و کوزوو داشته اند و نیز سکوت در برابر اقدام های سرکوب گرانه دولت های آسیای مرکزی در کنترل بنیادگرایان، جلوه هایی از میانه روی ایران به شمار می رود. اما افکار عمومی، مواضع ضعیف ایران در قبال این حوادث را با ظرافت ویژه ایرانیان نقد کرده و از آن به عنوان تناقض در رفتار سیاسی جمهوری اسلامی یاد می شود.

با وجود این، به نظر می رسد هرگونه اقدام مشترک و گسترده دولت های آسیای مرکزی و روسیه برای سرکوب مسلمانان و یا تلاش گسترده روسیه برای سرکوب اقلیت های مسلمان این فدراسیون، مخالفت ایران را در پی خواهد داشت. از سوی دیگر، هرگونه تلاش محوری ایران در استفاده از ظرفیت ها و قابلیت هایش برای نفوذ در جریان های بنیادگرایی آسیای مرکزی و فدراسیون روسیه، منبعی اساسی برای تخریب روابط موجود و گسترده تر شدن تنش ها و حتی مشاجرات خواهد شد.

رقابت های معبری

رقابت های ژئوپلیتیک ایران برای عبور دادن خط لوله انتقال مواد هیدروکربنی کشورهای حاشیه دریای مازندران، علاوه بر مسیرهای افغانستان – پاکستان و گرجستان- ترکیه، چین و روسیه را نیز در بر می گیرد.

چنانچه توانایی های ممتاز معبری ایران برای انتقال منابع هیدروکربنی تحقق یابد، نقش فضای سرزمینی روسیه در انتقال نفت و گاز، کمرنگ خواهد شد. هر چند از سال ۱۹۹۷ میلادی، ایالات متحده از سه مسیر پیشنهادی برای صدور نفت آسیای مرکزی و قفقاز، شامل مسیرهای روسیه، ایران و باکو- جیحان، مسیر آخر را برگزیده است، اما دلایل متعددی وجود دارد که اجرای این طرح با مشکلات فراوانی مواجه خواهد شد؛ و حتی در صورت اجرا، موفقیت آمیز بودن آن در گرو رفع ده ها تنگنای ژئوپلیتیک درونی قفقاز خواهد بود.

باید در نظر داشت « ایران با معرفی ارزانتترین و کوتاه ترین مسیر برای انتقال مواد هیدروکربنی به بازارهای فروش نفت، ضعف ایدئولوژی و سیاسی خود را کاهش داده است. آنها آمادگی خود را برای ساخت یک خط لوله جدید اعلام کرده اند که دریای مازندران را به دریای عمان متصل می کند، و یا ساده تر از آن، آماده انعقاد موافقت نامه عملیات سواپ می باشند». روس ها که اکنون از عدم تفاهم ایالات متحده و ایران آگاهی کامل دارند، مسیر باکو – جیحان را خطرناک و ناامن می دانند و با در پیش گرفتن سیاست تأخیری در انتظار آینده اند. اما چنان چه ایران بتواند با رفع تنگناهای دیپلماتیک، نظر دولت های شمالی را جلب کند، آن گاه باید شاهد آغاز عملی رقابت های ژئوپلیتیکی ایران – روسیه، برای کنترل کریدور انرژی حوضه دریای مازندران به ویژه آسیای مرکزی بود.

همکاری استراتژیک روسیه – عراق

هرگونه جهت گیری روسیه برای احیای پیوندهای استراتژیک با عراق به عنوان متحدی دیرینه، تا زمانی که روابط ایران – عراق در مسیر بهبود و تفاهم اصولی قرار نگیرد، واکنش ایران را در پی خواهد داشت؛ به ویژه از سرگیری همکاری های نظامی، بازسازی، نوسازی، و تقویت قدرت تهاجمی عراق، بر سطح روابط ایران – روسیه تأثیر خواهد داشت و حتی می تواند باعث تجدید نظر کلی ایران در روابطش با روسیه گردد.

سیاست تأخیری روسیه

پنج هدف استراتژیک روسیه عبارتند از:

تمایل برای اتحاد استراتژیک با اروپا ضمن حفظ علایق و منافع در فضاها، پیرامونی پیشین، تحکیم، تقویت، و گسترش روابط با چین، حفظ همکاری های استراتژیک با هند، استفاده از سرمایه ها و تکنولوژی ژاپن و کره برای توسعه سبیری شرقی با حداقل نقص تمامیت ارضی و حفظ شرق اروپا و بالکان به عنوان حایل استراتژیک.

استراتژی منطقه ای روسیه در قفقاز و آسیای مرکزی آن است که با استفاده از مکانیزم های امنیتی- نظامی، در روند واگرایی دولت - ملت های نوپای این مناطق از روسیه، تأخیر ایجاد کند. در پشت پرده سیاست تأخیری روسیه، ایران و ارمنستان به عنوان متحدان منطقه ای در قبال محور ژئوپلیتیک ایالات متحده، ترکیه، اسرائیل و آذربایجان، مدنظر قرار گرفته اند.

به این ترتیب تمیز تاکتیکی بودن نقش ایران در اهداف استراتژیک روسیه، مشکل نیست؛ هرچند نیازهای متقابل منطقه ای در گرایش جمهوری اسلامی به همکاری های منطقه ای با روسیه نقش اساسی دارد، اما سیاست تأخیری و نگاه مسکو از این منظر به ایران، زمینه و استدلالی محکم برای غرب گرایان و مخالفان برقراری روابط استراتژیک با روسیه در تهران است. قرارداد یا توافق نامه ۱۹۹۵ چرنو میردین نخست وزیر روسیه، و آل گور معاون کابینتون رئیس جمهوری سابق آمریکا مبنی بر محدود شدن روابط و همکاری های نظامی روسیه - ایران، نشانه بارزی از این سیاست تلقی می شود.

از سوی دیگر بر اساس عملکردهای تاریخی، ایرانیان همواره نسبت به توافق های محرمانه و پشت پرده روس ها که می تواند به تغییر استراتژی آنها منجر شود، بدبین بوده اند. استمرار و تقویت این بدبینی که تا حدود زیادی به میزان صداقت روس ها نسبت به انجام دادن تعهدات متناسب با سطح روابط مورد درخواستشان دارد، حتی در تغییر کلی سیاست های ایران مؤثر خواهد بود.

روابط ایران - ایالات متحده

از سرگیری روابط ایران - ایالات متحده که در برگرفته طرحی جامع باشد، می تواند باعث دگرگونی عمیق در روابط ایران و روسیه شود. بخشی از نتایج بیرونی چنین ارتباطی، عبارت است از:

جانشین شدن ایالات متحده به جای روسیه و چین در تأمین بخشی از تجهیزات و قطعات نظامی، احتمال دست یابی ایران به نقش معبری برای عبور خطوط لوله نفت و گاز آسیای میانه و قفقاز، پشتیبانی و حمایت سیاسی اروپا، ژاپن و ایالات متحده از ایران، بالا رفتن ضریب امنیت ملی، کاهش تهدیدهای استراتژیک ایالات متحده، ناتو و ترکیه از مرز های جنوبی، شمال غرب، و

شمال، بهبود نسبی و مجدد روابط ایران و ترکیه، فراهم آمدن زمینه های مناسب برای ایران در گسترش علایق ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی و قفقاز، تبدیل مجدد ایران به قدرت برتر منطقه ای خلیج فارس، کاهش تهدیدات از جانب مرزهای شرقی، بالا رفتن ضریب امنیتی ایران در قضیه آذربایجان بزرگ و در مجموع کاهش آسیب پذیری ایران از ناحیه تهدیدات ایالات متحده و ناتو.

اما ایران در صورتی به چنین امتیازاتی دست خواهد یافت که به صورت متحد منطقه ای ایالات متحده ظاهر شود و مناسباتش با این قدرت جهانی مشابه دهه های پنجاه تا هشتاد میلادی شود. در این صورت نه تنها روابط ایران- روسیه روبه وخامت خواهد گذاشت، بلکه احتمال احیای تهدیدهای دیرینه روسیه نسبت به ایران در ابعاد گوناگون تقویت خواهد شد. بخشی از نتایج بیرونی چنین مناسبات نوینی می تواند بدین قرار باشد:

آسیب پذیری ایران از ناحیه تهدید ژئواستراتژیک روسیه، دور شدن نسبی ایران از چین، تبدیل دریای مازندران به حوضه ای پرتنش و دلمشغولی و دغدغه های مستمر ایران در این دریا، تهدیدات ارمنستان، دور شدن احتمالی ترکمنستان از ایران و افزایش مجدد تهدید عراق.

در مجموع باید خاطرنشان ساخت همگرایی با سیاست های جهانی ایالات متحده و اتحادیه اروپا، از جمله کمک به گسترش حوضه نفوذ ناتو در قفقاز، آسیای مرکزی و دریای مازندران و رودرویی ناشی از آن با روسیه، در شمار نتایج تغییر کلی و همه جانبه احتمالی در مناسبات خارجی ایران خواهند بود.

نتیجه

تن دادن روسیه به اسباب و لوازم یک رابطه استراتژیک با ایران، آن گونه که در روابط روسیه - چین و روسیه - هند مشاهده می شود، بسیار بعید است. در واقع در استراتژی تأخیری روسیه، جمهوری اسلامی ایران متحدی منطقه ای است که توانایی های لازم و مناسب برای برقراری پیوندهای استراتژیک با مسکو را ندارد. در عین حال فشارهای مستمر ایالات متحده به فدراتیو روسیه پیش از آن که ناظر و مبتنی بر اختلال کلی در این ارتباط ها باشد، ناظر بر نوع و میزان این روابط به ویژه در بعد تجهیز ایران به سلاح های استراتژیک بوده است.

وجود چند منبع مهم تنش بین ایران و روسیه از جمله تقابل و تضاد استراتژی ژئوپلیتیک دو کشور در برخی زمینه ها مانند استراتژی لوله ای، رژیم حقوقی دریای مازندران، بنیادگرایی و سرنوشت مسلمانان این فدراسیون، بدون سرو صدا و در دل روابط مناسب موجود به حیات خود ادامه داده اند. علاوه بر این، عوامل ذیل بر روابط دو کشور تأثیر خواهد گذاشت:

رقابت برای تبدیل شدن به مرکز اصلی تجارت حوضه دریای مازندران، چگونگی و ابعاد روابط روسیه - عراق، بدبینی تاریخی ایرانیان و جناح های قدرتمند ضد روس در دولت جمهوری اسلامی. در عین حال برخی نیازها، علایق و نقطه نظرهای مشترک، از جمله سیاست های قفقازی و جلوگیری از گسترش ناتو، زمینه های نزدیکی دیدگاه های دو کشور را در بعد منطقه ای فراهم کرده است که تا ایجاد و آغاز یک دگرگونی کلی در استراتژی ایران - روسیه استمرار خواهد یافت. از سوی دیگر چنانچه دیدگاه های پوتین دربارهٔ احیای منطقه قدرت سیاسی - نظامی اتحاد شوروی همچنان در مسکو حاکم باشد، تغییر چندانی در روابط صمیمانه کنونی ایجاد نخواهد شد. سفر وزیر دفاع روسیه در آخرین روزهای سال ۲۰۰۰ میلادی به تهران، ملاقات وی با مقامات بلند پایهٔ جمهوری اسلامی و اعلام تمایل به لغو قرارداد گور-چرنومردین از طرف روسیه و ابراز علاقه مسکو مبنی بر شروع همکاری های دراز مدت نظامی با ایران، نشانه هایی از خواست های کنونی روسیه در نزدیکی به ایران است. یادآوری این نکته لازم است که زمان اعتبار پروتکل همکاری دراز مدت ایران - روسیه که در سال ۱۹۷۹ امضا شده بود به زودی به پایان خواهد رسید.

این در حال است که برقراری روابط جامع و مجدد ایران- ایالات متحده، می تواند بر تمام مناسبات و دستاوردهای پیشین تأثیر گذارد و حتی زمینه های گسترش ناتو به سوی مرزهای شمالی ایران را فراهم آورد. همچنین نوع و چگونگی روابط ایالات متحده - روسیه می تواند بر سطح روابط ایران و روسیه تأثیرگذار باشد. دست یابی این دو قدرت به توافق های استراتژیک و جامع، به معنای پایان همکاری استراتژیک منطقه ای ایران و روسیه خواهد بود.

فصل هشتم

منابع مشاجره

ایران_ترکمنستان

مدخل

فضاهای سرزمینی ایران و ترکمنستان، مکمل های ژئوپلیتیک یکدیگر محسوب می شوند؛ همین عامل روابط دو کشور را از هنگام استقلال ترکمنستان تاکنون در مسیری منطقی قرار داده است. در عین حال شکل جغرافیایی، نحوه و فضاهای پراکنش جمعیت و منابع حیاتی سرزمینی این دولت نوپا، متمایل به نوار مرزی جنوبی است. بدین اعتبار ترکمنستان در قبال تهدید نظامی ایران، فاقد عمق استراتژیک و حتی عمق تأخیری است. فاصله عشق آباد تا نوار مرزی ایران کمتر از ۶۰ کیلومتر است؛ در حالکی که از نقطه نظر جغرافیای نظامی، دو صحرای قزل قوم و قراقوم سرزمین های مسطح، پهناور و کم عارضه ای هستند که در حاشیه ی پست شمالی فلات مرتفع ایران قرار گرفته اند.

جمعیت اندک به ویژه تراکم نسبی نازل و توزیع نامتناسب آن ، اقتصاد تک محصولی و وابستگی به واردات مواد غذایی ، تنگناهای عظیم آبی و وابستگی نزدیک به مطلق به رودهای وارده، ناهمگنی ترکیب جمعیتی به لحاظ قومی، دسترسی نداشتن به آب های آزاد، محدودیت های ناشی از کمبود زمین های حاصلخیز و شوری خاک ، تکنولوژیک و اقتصادی ، جمعیت جوان ، غیر ماهر و مصرفی، وابستگی صنعتی، برخورداری از معادن غنی فلزی و غیر فلزی و داشتن ارتش نوپا و بدون تجربه و وابسته به روسیه!

اما سه ویژگی کلی ترکمنستان شامل تنیاهای جغرافیایی، کمتر توسعه یافتگی اقتصادی، بویژه مکمل بودن ایران - ترکمنستان بنا به ملاحظات ژئوپلیتیک زمینه های پایدار، استوار و تقریباً تغییر ناپذیری را فراهم می کند، تا دولت - ملت ترکمنستان در جستجوی دست یابی گام به گام و فزاینده برای برقراری روابط استراتژیک با ایران باشد. این کشور که از آغاز استقلال تاکنون با رهبری قوی نیازاف، با ثبات ترین دولت آسیای مرکزی بوده است، به واقعیت اهمیت روابط با ایران به خوبی واقف است. بنابراین براساس پیش بینی های منطقی، روند بهبود روابط دو کشور در آینده باید سیر صعودی داشته باشد. البته نوع مناسبات ایران- ایلات متحده و ایران- روسیه ، تا حدود زیادی بر نوع روابط ایران- ترکمنستان تأثیرگذار است.

با وجود این، لازم است سیاستگذاران دو دولت، منابع تنش و مشاجره را شناسایی و خطرهای ناشی از آشکار شدن آن را دقیقتر ارزیابی کنند.

ترکمن های ایران

امتداد پیوستگی و تمرکز مرزی اقوام ایران با ترکمنستان می تواند منبع بالقوه تنش و حتی مشاجره بین دو کشور باشد. ترکمن های ایران بصورت کاملاً متمرکز در شرق دریای مازندران و در منطقه ای واقع بین رود مرزی اترک و رودخانه گرگان، ساحل شرقی دریای مازندران و غرب استان خراسان و در وسعتی برابر ۱۷۳ کیلومتر مربع، استقرار یافته اند. بدین ترتیب ترکمن های ایران در منطقه ی بهم پیوسته ای شامل دو استان خراسان و گلستان و در مجاورت نوار مرزی ایران- ترکمنستان ساکنند.

سهم ترکمن ها از کل جمعیت استان گلستان تا سال ۱۳۷۵ حدود ۳۶/۳٪ یا تقریباً ۵۱۷۵۶۹ نفر و در استان خراسان حدود ۲۸۵۲۰ نفر یا ۵٪ کل جمعیت این استان بوده است. این در حالی است که نسبت جمعیت ترکمن های ایران به ترکمن های ترکمنستان بیش از ۲۰٪ است.

در حال حاضر جاذبه های ترکمنستان برای تقویت انرژی همگرایی ترکمن های دشت کافی نیست؛ از سوی دیگر، عرصه برای فعالیت های اقتصادی آنها در ایران تقریباً مساعد است و از آزادی های مذهبی مناسبی برخوردارند در حالی است که به دلیل طول اقامت اقوام گوکلان و یموت و مشارکت آنها در برخی تحولات بزرگ جامعه ایرانی به ویژه در دوران معاصر، آنها را نسبت به سرنوشت سیاسی ایران حساس کرده است.

در عین حال، عناصر زبانی، مذهبی و قومی - ویژه در مورد قبایل تگه و یموت- ساختار فرهنگی مساعدی را برای تقویت واگرایی از هسته ی سیاسی دولت ایران و برعکس همگرایی با دولت- ملت ترکمنستان فراهم آورده است؛ اما میزان توفیق طرح های توسعه ای دو کشور ازجمله طرحهای اشتغال زا، برنامه های خدماتی، توسعه سیاسی و مشارکتی می تواند تاثیر تعدیل کننده ای بر رضایت مندی و کاهش یا افزایش همگرایی و واگرایی ترکمن ها داشته باشد.

قابلیت های توریستی دشت ترکمن و استان های شمالی کشور به ویژه قرار گرفتن آرامگاه مختوم قلی فراغی، شاعر و قهرمان اسطوره ای ترکمن های جهان، در روستای مرزی آق توته، می تواند باعث تقویت و گسترش روابط اجتماعی- فرهنگی ترکمنستان با استان های گلستان، مازندران و گیلان شود. آثار اقتصادی این رفت و آمدها موجب پذیرش واقعیت های موجود خواهد شد.

در مجموع چنین به نظر می رسد که امتدادهای اقوام ترکمن در دو سوی مرز، میتواند در صورت ضعف دولت مرکزی ایران، باعث استفاده احتمالی ترکمنستان و ایجاد تیرگی، تنش و حتی بحران حادّ در روابط دو کشور همسایه شود. اما دست ایران در این زمینه آن چنان که تحلیل گران مسایل استراتژیک مطرح کرده اند، چندان کوتاه نیست و در موضع انفعالی محض قرار ندارد.

در واقع شیوه ی استقرار تمرکزی ترکمن ها، محاط بودن آنها در اقوام کرد شیعی، تپور و مازنی، علایق و منافع دیرینه آنها نسبت به خاک و سرزمین دشت، روابط تنگاتنگ و همه جانبه ی آنان با نواحی پیرامونی و اوضاع جغرافیایی دشت ازجمله هموار بودن این منطقه، زمینه های مناسبی برای اقدانات کنترلی فوری تهران در قبال ناآرامی های دشت بوده است.

با وجود این اوضاع، اگر روند تدریجی و پایه ای طرح های توسعه ای دردشت به موفقیت برسد، حتی می تواند در دراز مدت، نقطه اتکایی برای دولت- ملت ایران به حساب آید.

وابستگی ترکمنستان به منابع آب ایران

ترکمنستان دارای اقلیم خشک و برّی است و $\frac{4}{5}$ مساحت یا حدود ۳۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع آن را صحرای قراقوم تشکیل می دهد. به جز در نوار بسیار کوتاه و کم وسعت کوه های کُپه داغ و پاراپامیز، هیچ رودخانه ای در تمام وسعت ۴۸۸۱۰۰ کیلومتر مربعی ترکمنستان شکل نمی گیرد.

کمی بارش های جوّی با میانگین سالیانه حدود ۸۰ میلی متر، تبخیر و تعرق بسیار زیاد سالیانه که به بیش از ۲۷۰۰ میلی متر می رسد و تفاوت بسیار بارز میانگین ها، درجات مطلق حرارت سالیانه و حتی روزانه، حاکی از تسلط شرایط صحرایی بر ترکمنستان است. در این حال اقتصاد کشاورزی و متکی به تولید پنبه که به آبیاری منظمی نیازمند است، باعث ایجاد تنگناهی پایداری در برنامه های توسعه ای این کشور شده است.

در این حال و هوا، وابستگی ترکمنستان به رودهای وارده از کشورهای همسایه از جمله ازبکستان و ایران پدیداری پایداری در روابط این کشور و همسایگانش است. کانال قراقوم که از شاهکارهای مهندسی چهل و پنجاه قرن گذشته بوده ی با نیروی کارگروه های زندانی و تبعیدی احداث شده است، در طولی برابر ۱۱۰۰ کیلومتر، آب آمودریا را به سوی ترکمنستان هدایت می کند. این کانال بخش اعظم آب های مورد نیاز بخش کشاورزی، صنعتی و شرب جمهوری ترکمنستان را فراهم می کند. آمودریا رودخانه ای

بین المللی است که سرچشمه های اصلی آن در کوه های هندوکوش، از جمله کانال واخان و کوه های بدخشان، ختلان و قبادیان قرار دارد و پس از عبور از افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان از راه کانال قراقوم وارد ترکمنستان میشود.

تنگناها و نیازهای آبی سه کشوری که بخش علیا وسطای این رودخانه را در اختیار دارند، طرح های توسعه ای آنها در زمینه تولیدات کشاورزی که لازمه آن گسترش سطح زیر کشت زمین هاست و بویژه منابع متعدد رقابتی، از جمله تداخل منابع قومی آنها، امنیت آبی ترکمنستان را با پرسش های جدی مواجه ساخته است. در این حال، سرزمین و در مقیاس گسترده تر فضای سرزمینی ایران، دومین تأمین کننده آب شیرین ترکمنستان است.

علاوه بر رودخانه های دایمی اترک، کلات نادری، درونگر، هریرود (تجن) و سومبار، که از خاک و فضای سرزمین ایران به سوی ترکمنستان جاری هستند؛ چندین رودخانه با دبی متغیر و فصلی مانند شورلق، چهل کمان، چهچه قره تکان و لاین نیز، از ارتفاعات مرزی هزار مسجد به دشت های پست ترکمنستان سرازیر می شوند. تنها حجم وارده از طریق اترک و هریرود به ترکمنستان به ترتیب سالیانه ۲۷۵ و ۸۳۰ میلیون متر مکعب است. این در حالی است که شمال شرقی ایران در شمار مناطقی با تنگناهای آبی است که می توان با ایجاد سدها و بندهای مخزنی و انحرافی بر روی رودخانه های یاد شده، بخشی از نیازهای آن را تأمین کرد. مسلم است که در طرح های توسعه شمال شرق، استفاده از این قابلیت های آبی برای توسعه ی سطح اراضی زیر کشت در نظر قرار خواهد گرفت؛ به هرحال در آینده، آب های وارده از ایران و کنترل های احتمالی بر روی آنها، می تواند یکی از منابع تنش و مشاجره بین دو کشور باشد.

وابستگی متقابل ارتباطی

تا سال ۱۹۹۱ میلادی، تعداد کشورهای محصور در خشکی ۳۰ واحد بود، اما پس از سقوط اتحاد شوروی و تحولات اخیر بالکان تعداد این واحدها به ۵۰ رسیده است. برای حدود ۱/۵ این کشورها یکی از کوتاه ترین، بارقه ترین و در مجموع مناسب ترین مسیرهای دست یابی به آب های آزاد، سواحل جنوبی ایران است.

ترکمنستان بعنوان کشوری محاط در خشکی، نه تنها خود اسیر بزرگترین تنگنای پایدار جغرافیایی است، بلکه شکل طولیل سرزمین این دولت، مرزی طولانی با ایران ایجاد کرده که آن را به دروازه وصولی چهار کشور دیگر برای دسترسی به سواحل جنوبی ایران تبدیل کرده است. این کشور برای دست یابی به آب های آزاد بویژه انتقال منابع گاز خود، پنج سناریو در پیش روی دارد:

مسیر افغانستان- پاکستان، مسیر سنتی روسیه، مسیر چین، مسیر دریای مازندران (باکو-جیحان) و مسیر ایران.

بین این پنج مسیر، انتخاب مسیر مناسب و با صرفه به دقت و محاسبه طولانی نیازمند نیست؛ چنان که نیت استراتژیک دستگاه های تصمیم ساز ترکمنستان نیز همین وجه را آشکار کرده است. «تمام سیاست خارجی ترکمنستان حول و حوش این موضوع دور میزند که چطور می توان تولیدات گاز را به بازارهای جهانی انتقال داد، و پیش از آن، این موضوع ذهنشان را بخود مشغول کرده که مبادا روسیه مانع عبور گاز از خط لوله ی غربی شود. برای تغذیه بازارهای شبه قاره هند و ترکیه، ترکمنستان به یک خط لوله که از افغانستان گذشته و به پاکستان و احتمالاً هند می رسد و نیز به خطی که از ایران به ترکیه برسد، نیاز دارد. در حالیکه مسیر ایران تحت مجازات های آمریکاست، ترکمنستان بی برانه منتظر لغو تحریم های ایرانی است؛ چرا که مسیر ایران در بهترین موقعیت قرار دارد. به این ترتیب، ترکمنستان به عنوان تنها کشور منطقه می تواند روابط بسیار عالی با جمهوری اسلامی برقرار نماید».

این در حالی است که مسیر چین با طولی برابر ۳۴۰۰ کیلومتر، طولانی ترین مسیر است و دست کم از سه کشور عبور خواهد کرد، مسیر باکو-جیحان نیز با طی ۱۸۲۰ کیلومتر طول، غیر از ترکمنستان باید از سه کشور آذربایجان، گرجستان و ترکیه بگذرد. مسیر کوتاه افغانستان به شبه قاره هند نیز به شدت ناامن است و نیاز به عبور از معبری دو جداره (افغانستان- پاکستان) خواهد داشت. گری سیک مشاور امنیتی ریگان در این زمینه اظهار میدارد: «سیاست خط لوله ایالات متحده ناشی از خط مشی سیاسی آن است، من شخصاً فکر می کنم این خط لوله (باکو- جیحان) غیر قابل قبول و از نظر اقتادی اجرای آن غیر ممکن است و ایالات متحده بخاطر دلایل استراتژیک می خواهد این خط لوله را با زور ایجاد کند».

در واقع ایران به دلیل موقعیت تک جداره ای خود، هزینه های اضافی ناشی از دریافت حق عبور را کاهش می دهد؛ در عین حال از طریق مرز نفت و گاز در بخش های شمالی و با انجام عملیات سوآپ می تواند بخش عمده ای از منابع هیدروکربنی صادراتی ترکمنستان باشد.

اما ایران نیز متقابلاً برای حضور فعال، ملموس و کلان اقتصادی و دست یابی به بازار هشتاد میلیونی آسیای مرکزی به معبر بسیار مناسب ترکمنستان محتاج است. نیازهای متقابل معبری، فضای سرزمینی دو کشور را به صورت مکمل های ژئوپلیتیک، نمایان ساخته است.

این نیاز تکمیلی ضمن این که بهترین زمینه را برای پایه گذاری روابط استراتژیک و پایدار دوجانبه فراهم می کند، در عین حال، این تهدید نهفته را نیز در درون خود می پروراند که هریک از دو دولت بویژه ایران، در صورت لزوم، از قابلیت های کنترلی خود برای ایجاد اختلال در شبکه ی لوله ای و مسیرهای تعاملات تجاری سود برد.

شاید یکی از دلایل طولانی شدن مدت زمان تصمیم گیری درباره ی انتخاب مسیر شبکه های لوله ای، بررسی دقیق تر این قابلیت ها و به دست آوردن تضمین های کافی در این زمینه بوده است.

اختلاف پنهان ارضی

مرز ایران-ترکمنستان برای اولین بار به موجب قرارداد سال ۱۲۹۹ (ه.ق) برابر با ۱۸۸۱ میلادی بین ایران و روسیه تزاری تعیین شد، اما اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۱ به عنوان دولتی نوپا، برای کاستن از فشارهای بین المللی، از بخش کوچکی از امتیازاتی که روسیه ی تزاری در ایران به دست آورده بود چشم پوشی کرد و مسأله مرزهای بین المللی در فصل سوم قرارداد ۱۹۲۱ ایران-اتحاد جماهیر شوروی گنجانده شد.

طی مذاکراتی که در ادامه این قرارداد صورت گرفت، مقرر شد که سرخس کهنه همچنان در اختیار اتحاد شوروی باقی بماند، جزیره آشوراده بخش انتهایی شبه جزیره میانکاله به شمار می رود، به ایران بازگرانده شد، اما اتحاد شوروی در بازگراندن روستای فیروزه ابتدا تعلل و سپس امتناع ورزید. روستای فیروزه که ناحیه ای کوهستانی هم جوار ایران است، مقر کاخ ریاست جمهوری ترکمنستان است در شرایط عادی با توجه به نوع مناسبات بین دو کشور، به هیچ وجه قابل طرح نخواهد بود، اما ایران قابلیت و امتیاز طرح این موضوع را همواره در اختیار خواهد داشت، ضمن اینکه رودخانه مرزی اترک و تغییرات مسیر آن نیز می تواند موضوع دیگری برای تشدید اختلافات و تنش بین دو کشور باشد.

کارکردهای مرز

هرچند کنترل مرزهای طولانی ایران- ترکمنستان به عهده نیروهای مرزبانی مشترک فدراتیو روسیه و ترکمنستان است، اما میزان کنترل مرز در مقایسه با سالهای پیش از سال ۱۹۹۰ به دقت صورت نمی گیرد. در حالیکه ایران- ترکمنستان از طریق یادداشت تفاهم های کنسولی و برای رفت آمد آزاد اتباع دو کشور، چند نقطه ی گمرکی مانند سرخس ، باجگیران، لطف آباد و ایستگاه پل ایجاد کرده اند، اما قاچاق به عنوان پدیده رایج معمول و مرسوم مرزهای بین المللی در این بخش از جهان نیز رواج دارد. قاچاق مواد مخدر از ایران به ترکمنستان و دستگیری، محاکمه و محکومیت تعداد زیادی از ایرانیان در این زمینه ، همچنین دیگر آمد شدهای غیر مجاز مرزی اتباع دو کشور و به ویژه احتمال رفت و آمد عناصر اطلاعاتی اسرائیل از این مرز طولانی ، می تواند تأثیر نگران کننده ای بر روابط دو کشور، به جای گذارد.

باید در نظر داشت که امکان کنترل تردهای غیر قانونی از خلیج حسین قلی تا سرخس بسیار مشکل است؛ چرا که ، طول این منطقه ۱۲۰۶ کیلومتر است و از نواحی فیزیوگرافیک کوهستانی ، روخانه ای، دریایی، بیابانی، کوهپایه ای و باتلاقی تشکیل شده است و از نظر تراکم جمعیتی ، کم جمعیت و تنگ است.

روابط نظامی با ایالات متحده

تهران، نوع و ابعاد روابط ترکمنستان با ایالات متحده و اسرائیل را به دقت پیگیری می کند؛ حضور گسترده این دولت به ویژه در بعد نظامی و امنیتی، می تواند بر روابط ایران- ترکمنستان به شدت تأثیر بگذارد.

هرچند در حال حاضر با توجه به عهدنامه تاشکند و الحاقیه های آن و نیز با توجه به تسلط نسبی روزها در دستگا های تصمیم ساز عشق آباد ، احتمال حضور نظامی ایالات متحده در این کشور ضعیف است و روسیه حق دخالت یک جانبه در این کشور را برای خود محفوظ نگاه داشته است، اما با توجه به بدبینی و حتی نفرت ترکمن ها از روسیه و نیز تمایل عمومی به شیوه زندگی اروپایی ، وقوع این امر در دراز مدت چندان ملتفی نیست. اضمحلال تدریجی فدراتیو روسیه و استمرار فروپاشی آن می تواند احتمال حضور ایالات متحده در ترکمنستان و دیگر کشورهای آسیای مرکزی را بیشتر کند.

چالش های درونی دو کشور

تضعیف حکومت مرکزی ایران همواره موجب بروز ، ظهور ، رشد و گسترش تهدیدهای متعدد بیرونی و درونی شده است؛ از این فرصت های تاریخی از سوی دولت های ترکمن امکان پذیر است. در عین حال نوع و میزان استمرار ثبات سیاسی کشور بر منفعت و

تعاملات دوجانبه و به ویژه نیازهای پایدار ژئوپلیتیک دو کشور تأثیر خواهد گذاشت. از سوی دیگر، با وجود این که ترکمنستان در ثبات کشورهای با ثبات آسیای مرکزی قلمداد شده، این کشور نیز برای دست یابی به ثبات و امنیت پایدار، با چندین چالش عمیق روبه روست.

عوامل زیر باعث ایجاد چالش های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شده و در مجموع چشم انداز بی ثباتی را برای آینده سیاسی-امنیتی ترکمنستان ترسیم می کند:

تهدید روسیه، اختلافات ناشی از علاقه های ارضی و قومی، از جمله ادعاهای متقابل ترکمنستان و دو کشور قزاقستان و ازبکستان بر سر مناطقی چون دیم قشلاق، ادعا درباره بخشی از آمودریا در استان بخارای ازبکستان و ادعای متقابل ازبکستان بر بخشی از آمودریا در استان چارجوی ترکمنستان، احتمال آغاز جنگ آب، تنگنای در حال گسترش تجزیه طلبی های نژادی، فرسودگی ساختار اقتصادی و تسلط رژیم کمتر دموکراتیک.

شعله های ناشی از فعال شدن این منابع تنش می تواند بر امنیت و منافع ایران تأثیر گذارد. بروز هر نوع ناامنی بین المللی در آسیای مرکزی که می تواند با توجه به پیچیدگی و تداخل منابع تنش در این منطقه فراگیر و گسترده شود، اگر ایران را مستقیماً درگیر نسازد، دست کم بر امنیت داخلی به ویژه امنیت شمال شرق کشور تأثیر خواهد گذاشت.

از سوی دیگر، بروز و ظهور درگیری های کلان در این منطقه، بر منافع و سرمایه گذاری ایران که برای گسترش تعاملات تجاری و اقتصادی با آسیای مرکزی انجام پذیرفته، تأثیر خواهد گذاشت. از جمله بازدهی سرمایه گذاری های زیر بنایی که در استان های خراسان، گلستان، مازندران، و گیلان به همین منظور صورت پذیرفته، زیر سوال خواهد رفت.

رژیم حقوقی دریای مازندران

گسترش طولی چهار کشور ترکمنستان، قزاقستان، روسیه و آذربایجان در بال های شرقی و غربی دریای مازندران، موقعیت مناسبی را برای تقسیم دریا و وصول به یک رژیم حقوقی متناسب با توجه علایق و منافعشان فراهم کرده است؛ این در حالی است که ایران علی رغم مرز مستقیم ۶۵۷ کیلومتری بین آستارا و دهانه اترک، امکان گستراندن فلات قاره اش را در قبال دو کشور آذربایجان و ترکمنستان ندارد و برای دست یابی به خواسته های تاریخی و طبیعی اش، باید بر قراردادهای پیشین تکیه کند و یا حداقل به طرح تقسیم ۲۰ درصدی برای هریک از پنج کشور ساحلی رضایت دهد؛ در چنین صورتی دو کشور آذربایجان و ترکمنستان باید

بخشی از قلمرو روبروی ساحل خود به نفع ایران چشم پوشی نمایند. در هر صورت بیشترین منابع تنش مرتبط با رژیم حقوقی مازندران، در جنوب این دریا متمرکز شده است.

نتیجه

ایران و ترکمنستان مکمل های ژئوپلیتیک یکدیگرند. روند رو به رشد توسعه روابط بین این دو در دهه گذشته و ثبات همراه با آرامش استراتژیک در مرزها، دلایل ملموسی برای اثبات این ادعاست. اما علی رغم علایق و منافع متعدد و مشترک دوجانبه، ترسیم چشم انداز و دورنمای دراز مدت این روابط بدون در نظر گرفتن چالش های موجود، مشکل است. خوشبختانه نقش و عملکرد چند منبع مهم تنش که در عین حال، می توانند زمینه های ممتاز همکاری نیز محسوب شوند، نوع و سطح روابط دو کشور را در آینده تعیین خواهند کرد. منابع تنشی چون: امتداد جغرافیایی قومی ترکمن ها در دشت ترکمن، نیاز شدید ترکمنستان به رودخانه های وارده از خاک ایران، علایق ژئوپلیتیک دو کشور به ویژه در زمینه استفاده های معبری، رژیم حقوقی دریای مازندران و کارکردهای مرز.

اما چالش های درونی ترکمنستان و آسیای مرکزی و احتمال بروز تنش های فراگیر منطقه ای، حضور ایالات متحده و اسرائیل در ترکمنستان، نوع عملکرد نظام سیاسی لائیک ترکمنستان و شکل برخورد با بنیادگرایان مسلمان، بر این روابط تأثیرگذار است. همچنین به موازات نقش سیاست های کنونی روسیه در تقویت همگرایی، نظام های متفاوت سیاسی دو کشور در شمار عوامل واگرای دوجانبه محسوب می شوند.

منابع مشاجره

ایران - افغانستان

مدخل

هیچ کشوری در جهان به اندازه افغانستان با مُدل «های پوتینکا»ی هاگت منطبق نیست؛ گویی هاگت با مجسم کردن این کشور محاط در خشکی آسیایی و تنگناهای آن، الگوی مورد نظرش را درباره منابع تنش و مشاجره بین المللی تهیه و ترسیم کرده است.¹ افغانستان با ۵۷ منبع تنش و مشاجره پایه ای با همسایگانش تقریباً در قبال هر همسایه، ۱۰ منبع مشاجره فعال یا پنهان دارد. بدین ترتیب، این کشور می تواند به عنوان رکورد دار منابع پنهان و آشکار مشاجره با همسایگان معرفی شود.

اگر ایران تنها با کشور افغانستان هم مرز بود، آسیب پذیری های ناشی از تعدد منابع مشاجره با این دولت، برای دغدغه های بلندمدت امنیتی اش کافی به نظر می رسید. حتی در این صورت، تعداد منابع تنش ایران بیش از هر کشور اروپای غربی و تمام همسایگانش بود.

با این همه، ایران و افغانستان نه تنها دارای علایق و منافع متعدد برای دست یابی به تفاهمی پذیرفتنی و حتی دراز مدتند، بلکه اغلب منابع مشاجره موجود با نگاهی مسئولانه می تواند بستر مناسبی برای همکاری، هماهنگی و هم سویی دوجانبه باشد. اما گویا همان گونه که «سرجان ویلیام کای» پیش بینی کرده، افغان ها چیزی به نام صلح نمی شناسند: «چنین می نماید که افغان ها ضمن برخورداری از صفات شجاعت، استقلال و نوعی کین جوئی پرتلاطم، برای موجودیت خود به توالی ثابتی از منازعات داخلی وابسته اند... آنها چیزی به نام خوشبختی نمی شناسند و در هر پدیده ای جز کشمکش چیزی نمی بینند. در میان چنین مردمی، جنگ داخلی گرایش به استمرار خود دارد... اما در کنار سایر ملت های آسیایی به صداقت و درستکاری معروفند». تنها بیان عنوان منابع متعدد مشاجره بین افغانستان و ایران، برای درک شرایط دشوار جغرافیای استراتژیک ایران در جبهه شرقی کافی است.

حقابۀ هیرمند

دست کم از سال ۱۸۷۲، یکی از منابع پایدار مشاجره بین دو دولت ایران و افغانستان، مسأله حَقَّابۀ هیرمند بوده است. این مشکل تاکنون ۱۲ بار باعث بروز بحران های دیپلماتیک بین دو کشور شده ۲۷ بار مذاکره دو جانبه وئ مستقیم یا با قبول حکمیت برای حل و فصل آن صورت پذیرفته است. هیرمند به عنوان بزرگترین رود فلات مرکزی ایران با طول حدود ۱۴۰۰ کیلومتر، درازترین رودخانه بین سند و فرات محسوب می شود. میزان آبدهی این رودخانه که از حوالی کابل سرچشمه می گیرد، در محل تلاقی هیرمند و آرغنداب، حدود ۱۰۱۶۰۰ متر مکعب برآورده شده است. پنج شاخ اصلی این رودخانه یعنی موسی قلعه، ترنگ، ارغستان، آرغنداب و کادی رود نیز، همگی از افغانستان به هیرمند می پیوندند.

نقش هیرمند برای سیستان همانند نقش نیل برای مصر است و سیستان بدون هیرمند قادر به ادامه حیات نیست. دبی هیرمند در محل اتصال آرغنداب حدود ۱۸ برابر مجموع دبی دیگر آب های سطحی استان سیستان و بلوچستان است؛ بنابراین در تأمین آب این استان خشک و گرم و صحرایی نقش اصلی و پایه ای دارد.

اما علی رغم نیاز طبیعی و حیاتی سیستان به هیرمند طی ۱۳۰ سال اخیر، نوسانات واردات آب این رود از افغانستان به ویژه در فصل کشت، منبع مهم و اصلی بروز بحران های اجتماعی در این منطقه محروم بوده است. چهار ریشه و پیامدهای مسأله هیرمند بین دو کشور را باید در چهار مسأله یافت:

۱- تجزیه در تجزیه

مسأله هیرمند یکی از پیامدهای جدایی افغانستان از ایران است که در واقع به منزله جدا شدن یک پیکره واحد طبیعی بود. اما علاوه بر این جدایی بزرگ، تجزیه سیستان به عنوان یک واحد کوچکتر طبیعی، فرهنگی و زبانی به دو بخش خارجی و داخلی بر مشکلات ناشی از جدایی بزرگ افزود.

پس از پیمان پاریس که طبق آن قاجار رسماً جدایی هرات از ایران را پذیرفت، در سال ۱۸۷۰ با تشکیل کمیسیون داوری بریتانیا-ایران برای مشخص شدن سرحدات موافقت شد و کمیسیون دیگری نیز در سال ۱۸۵۹ با هدف تحدید و علامت گذاری کل مرزهای شرقی تعیین شد. کمیسیون داوری که به دلیل اختلاف دو کمیسیونر بر سر چندین نقطه مرزی بلوچستان در سال های ۱۸۹۶ و ۱۹۰۵ تشکیل شد، تصمیم گرفت که سیستان را به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم کند. طبق آرای آنها سهم ایران از سیستان، بخش داخلی و سهم افغانستان بخش خارجی آن تعیین شد. در واقع مرزهای موجود، نتیجه کار حداقل سه کمیسیون داوری است:

در اولین کمیسیون، سرلشگر «مک لین» برای حل و فصل مسأله هیرمند که تغییرات مسیر آن باعث بروز اختلاف بین ایران و افغانستان شده بود، $\frac{2}{3}$ حقابه هیرمند را به افغانستان و $\frac{1}{3}$ آن را به سیستان اختصاص داد.

اما اختلاف همچنان ادامه یافت. در سال ۱۹۳۵ معاهده جدیدی به امضا رسید و خط مرزی از وسط رودخانه پریان کشیده و آب با سهم مساوی بین دو کشور تقسیم شد. اما به دلیل اینکه افغانستان بیش از حقابه مشخص شده از آن برداشت کرد، مسأله هیرمند همچنان لاینحل باقی ماند. آخرین قرارداد در این زمینه، تفاهم نامه یا عهدنامه هویدا- شفیق (به عنوان نخست وزیر وقت ایران و صدر اعظم افغانستان) بود که در ۱۳ مارس ۱۹۷۳ م. برابر با ۲۲ اسفند ۱۳۵۱ (ه. ش) به امضای طرفین رسید. طبق این قرارداد که در شمار قرار دادهای خفت بار سلسله پهلوی است، حقابه ایران در سال آبی، ۸۱۰ میلیون متر مکعب یا ۲۶ متر مکعب در ثانیه از محل بند کجکی افغانستان تعیین شد. در حالی که این میزان آب، تنها $\frac{1}{6}$ آبی است که به صورت طبیعی وارد ایران می شود

البته مجلس های دو کشور از تأیید این قرار داد سرباز زدند و به ویژه از هنگام کودتای «نور محمد تره کی»، دولت های افغانستان از تأیید و پذیرش هرگونه مذاکره و یا توافق پیشین با ایران بر سر هیرمند، روی گرداندند.

۲- اهمیت حیاتی هیرمند

جریان هیرمند برای مناطق عمده ای از دو کشور، جنبه حیاتی دارد؛ یکی از جغرافی دانان افغانی درباره اهمیت هیرمند برای افغانستان می نویسد: «رود و هامون هلمند، با موقعیت خاص جغرافیای خود، از چندین هزار سال پیش مأمن اصلی مردم ما یعنی افغانستان بوده و هست و با داشتن آب فراوان و خاک حاصلخیز پیرامونی، شرایط مساعد زندگانی ما را فراهم ساخته و برای اسقرار و تمرکز بیشتر نفوس بشری، امکانات فوق العاده مساعدی را فراهم نموده است.»^۲ هیرمند با آبیاری صدها هزار هکتار از زمین های بکر قلمروهای چخانسور، نیمروز، دشت مرگو و اطراف گودزره، در شکوفایی این بخش های کمتر توسعه یافته منطقه غربی افغانستان، نقش حیاتی ایفا می کند. در حالی که مرگ حیات فعال اقتصادی و حتی اجتماعی و فرهنگی سیستان ایران، بدون هیرمند حتمی است.

۳- سیستان و سیلاب های هیرمند

از نظر شرایط فیزیوگرافیک، بستر هیرمند در سیستان بالاتر از دشت پیرامونی است؛ در واقع هیرمند بر بالای بستر آبرفت های خود خود جاری است. این عامل از یک سو سیستان را برای ایجاد سد مخزنی دچار مشکل کرده و از سوی دیگر، منطقه سیستان

در قبال سیل های بهاره هیرمند، بدون حفاظ طبیعی شده است. به همین دلیل سیستانی ها همواره با دو بلای سیل و خشکسالی ناشی از آن مواجه بوده اند.

۴- هیرمند ابزار دیپلماتیک افغانستان

دولت های افغانستان همواره از هیرمند به عنوان ابرازی برای حل مسایل خود با ایران سود برده اند. در واقع هیرمند گروگان دایمی افغان ها برای سود جویی از آن در مناسبات سیاسی- اقتصادی و حتی نظامی با ایران بوده است.

در مجموع، هیرمند و حقابه آن، هم چنان در روابط دو کشور، یک عامل مشاجره پایدار باقی است و دورنمای روشنی برای حل و فصل آن به چشم نمی خورد.

محاط بودن افغانستان در خشکی

افغانستان تا هشتم نوامبر سال ۲۰۰۰ میلادی، بین دویست دولت- ملت جهان، فقیرترین و کم توسعه ترین یافته ترین کشور شناخته شده است. این در حالی است که قابلیت ها و استعداد های آبی، کشاورزی، معدنی، معبری و حتی هیدروکربنی این کشور برای توسعه اقتصادی آن بسیار مناسب است.

در واقع بخش عمده ای از تنگناهای توسعه ای افغانستان، ناشی از محصور بودن این کشور در خشکی و دسترسی نداشتن به دریا بوده است. اما تلاش دولت های افغان برای دست یابی به منابع دریایی از جمله حقوق کشتی رانی و در اختیار داشتن بندر در ساحل دریاس عمان، از پایان قرن نوزده میلادی تاکنون به جایی نرسیده است. صدور بدون واسطه مواد خام به بازارهای بین المللی برای خروج از بازارهای منحصر به فرد کشورهای پیرامونی و تأمین ورود بدون واسطه یا رایگان اقلام استراتژیک از خاک دو کشور پاکستان و ایران، در شمار اولویت های سیاست خارجی دولت های افغانستان در قرن بیستم میلادی بوده است.

افغانستان برای خروج از بن بست و خفگی ناشی از محصور بودن در خشکی، راه های مناسب دیگری به جز استفاده از بندرهای پاکستان و ایران ندارد. افغان ها به دلیل پاره ای از مسایل استراتژیک، از جمله اختلاف عمیق دیرینه بر سر مسأله پشتونستان، ترجیح می دهند از مسیرهای هر دو کشور بهره برداری کنند. هرچند این تنگنای ژئوپلیتیک می تواند مبنای مناسبی برای همکاری و تفاهم استراتژیک افغانستان با دو کشور همجوار ساحلی اش باشد، اما توسعه نیافتگی راه ها به ویژه راه آهن در شرق

ایران و غرب و جنوب غرب افغانستان و در نتیجه جدایی راه آهن های دو کشور، باعث شده تا از این قابلیت تفاهم ساز، استفاده نشود.

به صورت، افغان ها تاکنون در حل این تنگناهی طبیعی موفقیتی به دست نیاورده اند، اما در آینده دولت های افغانستان می توانند با استناد به قوانین و مقررات سومین کنوانسیون حقوق ین المللی دریاها مصوب ۱۹۸۲، به ویژه با مبنا قرار دادن ماده های ۳، ۱، ۱۲۵ و ۱۴۵ این کنوانسیون، برای دسترسی رایگان به ساحل عمان بر ایران فشار وارد کنند.

در مجموع محاط بودن افغانستان در خشکی و مسایل ناشی از آن، از جمله تلاش های این کشور برای رهایی از این بن بست جغرافیایی ، عنصری پایدار در روابط دو کشور محسوب می شود.

رقابت های معبری

افغانستان علی رغم دسترسی نداشتن به دریا، فضای سرزمینی مناسبی برای انتقال مواد هیدروکربنی آسیای مرکزی به ویژه گاز طبیعی ترکمنستان به شبه قاره محسوب می شود. این مسیر برای رسیدن به پاکستان و هند حتی از مسیر ایران نیز کوتاه تر است و مشکلاتی از جمله مخالفت جدی ایالات متحده را به همراه ندارد.

اما ناامن بودن این مسیر به دلیل عوامل بی ثبات کننده نسبتا پایدار تا پایدار در افغانستان و در شرایط کنونی استقرار رژیم تندر طالبان، عوامل باز دارنده اجرای این طرح ها بوده اند. به نظر می رسد رقابت های معبری بین ایران و افغانستان در صورت روی کار آمدن دولتی میانه رو در کابل استمرار یابد.

بلوچ ها

در منطقه به هم پیوسته ای شامل ایالت بلوچستان پاکستان، بخش های عمده ای از استان سیستان و بلوچستان، شهرستان جاسک و همچنین قسمت های از شهرستان کهنوج و نهبدان ایران و گوشه جنوب غربی افغانستان، شامل هلمند، حوالی گودزره و ساحل شرقی هامون صابری، اقوام و قبایل گوناگون بلوچ، اکثریت جمعیتی را در اختیار دارند. علاوه بر این بلوچ ها در هند، ترکمنستان، عمان، امارات عربی متحده، ترکمنستان و سرخس ایران جمعیت های قابل توجهی را تشکیل می دهند.

هرگونه تحریک بلوچ ها با توجه به محل استقرارشان در جوار مرز سه کشور، می تواند پیامدهای مصیبت باری برای وحدت ملی و امنیت داخلی ایران و پاکستان در برداشته باشد. این در حالی است که قدرت مانور افغانستان در تحریک بلوچ ها با وجود استقرار اقلیت بلوچ در گوشه جنوب غربی سرزمین این دولت، بیش از دو کشور همجوار است.

عوامل ذیل، آسیب پذیری این کشور را در قبال واگرایی بلوچ ها، کمتر از دو کشور همسایه کرده است:

جمعیت اندک بلوچ های افغانستان نسبت به تعداد آنها در پاکستان و ایران، موقعیت پرت و دور افتاده منطقه بلوچ نشین این کشور نسبت به دو هسته سیاسی کابل و قندهار و تلاش های اخیر طالبان برای کوچاندن بخشی از بلوچ ها به طرف مرزهای غربی افغانستان روبروی استان های خراسان و سیستان و بلوچستان. برعکس گروه های تندرو بنیادگرای اسلامی افغان می توانند با تحریک بلوچ های ایران، به ویژه بهره برداری از علایق فرقه ای آنها به ناامنی های دایمی شرق و جنوب دامن بزنند.

حمایت ایران از تاجیک ها

بخشی از دل مشغولی های ایران از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ میلادی عبارت بود از : حمایت های دولت ایران از مجاهدان افغان در قبال ابرقدرت اشغالگر اتحاد شوروی و پیش از آن مخالف دومین شاه سلسله پهلوی با کودتای مارکسیست های تحت حمایت مسکو، پذیرش میلیون ها پناهنده افغان و حمایت از مجاهدان افغانی ثر مجامع بین المللی.

دلیل اصلی این حمایت ، علاقه دولت های ایرانی به افغانستان به عنوان همسایه ای با مرز طولانی ۹۴۵ کیلومتری و تأثیر اجتناب ناپذیر ناشی از این همجواری است. همچنین مسایل افغانستان به عنوان یکی از اعضای کنفرانس اسلامی و دولت-ملتی فارسی زبان که دارای فرهنگ و حافظه تاریخی مشترک با ایران است، مورد توجه و علاقه دولت های ایران بوده است. در واقع افغانستان، تاجیکستان و ایران به عنوان سه کشور فارسی زبان کنونی جهان، علایق فرهنگی دیرینه ای برای تحکیم پیوندهای سه جانبه دارند.

اما منشأ حمایت کنونی جمهوری اسلامی ایران از گروه های تاجیک را باید از سه زاویه بررسی کرد:

۱- رقابت با پاکستان

در نیم قرن اخیر، ایران و پاکستان رقابتی ظریف و حساس برای تأثیرگذاری بر تصمیمات استراتژیک کابل داشته اند. تمرکز همجواری جغرافیایی پشتون ها در حاشیه مرز پاکستان- افغانستان، تعاملات تنگاتنگ و فشرده اقتصادی با این کشور و نهادهای

مشترک مذهبی، سه زمینه‌ی اساسی برای گسترش روابط دولت و مردم پاکستان با قبایل پشتون ایالت سرحد و منطقه‌ی شمال غربی بوده است. هرچند پشتون‌ها که در سه قرن اخیر به طور سنتی، قدرت سیاسی را در کابل در کنترل خود داشته‌اند، با نپذیرفتن خط مرزی «دوراند» دومین نیروی تهدیدگر علیه پاکستان، پس از هند به شمار می‌روند، اما پاکستان برای کسب اطمینان از جبهه‌ی شمالی، چاره‌ای جز برقراری روابط گسترده با گروه‌های پشتون نداشته است. این در حالی است که تاجیک‌های اغلب سنی و هزاره‌های شیعه، بیشترین مخاطبان جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌روند. پراکنش مرکزی، شمالی و به ویژه غربی گروه‌های تاجیک در افغانستان و تعاملات مستمر و دیرینه آنان با خراسان، اوضاع پایداری را برای تحکیم روابط ایران و این گروه‌های قومی و مذهبی فراهم آورده است.

۲- گرایش‌های سیاسی- مذهبی

اکثر قریب به اتفاق پشتون‌ها و تاجیک‌ها حنفی‌مذهبند، اما گرایش مذهبی قبیله‌های پشتون در راستای دیگر تعاملاتشان به سوی شبه قاره و به ویژه پاکستان بیشتر و چشمگیرتر است. فرهنگ مسلط مذهبی شبه قاره نسبت به بخش‌های شمالی و غربی افغانستان که محل استقرار گروه‌های تاجیک است، بنیادگرا، بسته‌تر و دارای تمایلات شدید فرقه‌گرایی است. از جمله طلبه‌ها و دانش‌آموختگان مدارس مذهبی در این مناطق تحت تأثیر تعالیم برگرفته از مدرسه‌های دینی عربستان و پاکستان، رویه‌ی خصمانه‌تری نسبت به شیعه و شیعیان در پیش گرفته‌اند. آن‌سان که رافض و ملحد دانستن شیعیان جزو اولین آموزش‌های مرسوم و متداول بین گروه‌های جماعات تبلیغی پاکستان و ... به شمار می‌رود.

چنین دیدگاهی نسبت به شیعیان و ایرانیان و برعکس، موضع ملایم‌تر و بازتر تاجیک‌های شمال غرب افغانستان با ایرانیان، زمینه‌های نزدیکی دیدگاه‌های جمهوری اسلامی و تاجیک‌ها را فراهم آورده است.

۳- میراث فرهنگی ایران

پشتونی و تاجیکی از نظر زبان شناختی در شمار زبان‌های ایرانی و فارسی به شمار می‌روند؛ با این تفاوت که گویشوران پشتون به راحتی قادر به درک زبان یکدیگر نیستند، از سوی دیگر مناطق شمالی و غربی افغانستان یکی از محورهای فرهنگ ایرانی و زبان و ادبیات فارسی بوده است؛ «منشأ بیشتر میراث‌های فرهنگی ایران، هنرمندان، شاعران و متفکرانی هستند که از شهرهایی مانند باخ و هرات که امروزه در خاک افغانستان قرار دارند وارد بستر اصلی فرهنگ ایرانی شده‌اند. این پیوندهای منسجم فرهنگی و تاریخی

باعث پیچیدگی دیدگاه ایرانیان نسبت به افغانستان شده است». از سوی دیگر ایران به دلیل همجواری با غرب افغانستان، بی‌شاز پیش به تحولات این منطقه دل بسته است؛ زیرا هر نوع تحول در این منطقه می‌تواند بر استان‌های پهناور خراسان تأثیر بگذارد. به هر حال تداوم روابط متقابل و دیرینه ایران و تاجیک‌ها که مبتنی بر حفظ اقوام فارس زبان از تاجیکستان تا ایران است، و حمایت دولت‌های ایران از بقای این محور، یکی از منابع تنش ایران و افغانستان تحت کنترل پشتون‌ها خواهد بود.

حمایت‌های فرقه‌ای

افغانستان و ایران نسبت به سرنوشت گروه‌ها و جمعیت‌های سنی و شیعه در کشورهای یکدیگر حساسند. حساسیت ایران به عنوان تنها دولت شیعی جهان و بین ۵۴ کشور اسلامی در قبال مسلمانان شیعه به‌نژده در کشورهای همجوار قابل درک است. از سوی دیگر طالبان که در حال حاضر بر ۷۸٪ افغانستان تسلط دارد، علی‌رغم مشکلات متعدد داخلی، حمایت‌های خود را از گروه‌های سنی مذهب مستقر در نوار شرقی ایران و حتی تحریک آنان پنهان نمی‌کند. به هر صورت حمایت ایران و افغانستان از گروه‌ها و جمعیت‌های شیعه هزاره و حنفی‌های بلوچ همواره با عنوان دخالت در امور داخلی، از سوی دو کشور محکوم شده است.

بارور کردن ابرها

نیازهای فزاینده آبی برای تحقق طرح‌های توسعه‌ای در بخش کشاورزی و شهری با وجود تنگناهای طبیعی فلات ایران، به‌ویژه خشکسالی‌های متناوب در دو دهه اخیر، دولت‌ها را ناچار به استفاده از روش‌های نوین برای مقابله با این تنگنا خواهد کرد. در همین زمینه باور کردن ابرها طی سالهای آینده در کانون توجه دولت قرار خواهد گرفت. از این طریق می‌توان حداقل ۱۰٪ بر میزان ریزش‌های جوّی در بخش‌های خشکی‌تر شرقی و مرکزی، که با بیشترین تنگناهای منابع آب شیرین روبرو هستند، افزود.

استفاده کلان از تکنیک‌های بارور کردن ابرها، در واقع تهدیدی طبیعی علیه افغانستان محسوب خواهد شد؛ زیرا سیلکون‌های باران زای اصلی افغانستان با عبور از فضای سرزمین ایران به این کشور می‌رسند، که بدین طریق میزان بارش در کشور خشک تا نیمه خشک افغانستان بازهم کمتر خواهد شد. ایران به‌ویژه زمانی مایل به بهره‌گیری از بارور کردن ابرها در نیمه شرقی خواهد شد که افغانستان بر میزان آب‌های ورودی هیرمند به سیستان، کنترل‌های سخت‌تری اعمال کند.

اختلاف ارضی

علاوه بر اختلاف دو کشور دربارهٔ حقایق هیرمند، اختلاف ارضی کوچک و حل نشدهٔ دیگری نیز در مورد (اسلام قلعه) وجود دارد. این اختلاف کوچک ارضی می تواند زمینه یا بهانه ای برای تشدید تنش های بین دو کشور را فراهم آورد.

مواد مخدر

صدور مواد مخدر از افغانستان به ایران برای مصرف داخلی و انتقال به اروپا، در شمار منابع اصلی و فعال تنش بین دو کشور بوده است. از نگاه برخی مسئولان جمهوری اسلامی مکانیزم ورود، توزیع و حمل و نقل مواد مخدر، بخشی از توطئهٔ امپریالیسم علیه نظام و انقلاب اسلامی و هدف نهایی آن، ایجاد اختلال در امنیت داخلی و گسترش فساد بین شهروندان به ویژه جوانان است. این در حالی است که گسترش اعتیاد به مواد مخدر بحرانی جهانی است و چرخه ای بین المللی دارد؛ با این تفاوت که در چرخهٔ جهانی مواد مخدر، ایران به دلیل موقعیت ویژه معبری، نقش بارزی ایفا می کند. نگاهی بسیار کلی به این چرخه و نقش معبری ایران در آن، در درک چشم انداز عمومی سرچشمه های این تنگنا و تنش های بین المللی حاصل از آن مفید است:

۱- همجواری ایران با قطب جهانی تولید تریاک جهان

افغانستان تا سال ۲۰۰۰ میلادی، بزرگترین تولید کنندهٔ تریاک و هرویین جهان بوده است. در ۱۴ سپتامبر سال ۲۰۰۰ «پینواراگی» مدیر دفتر سازمان ملل در امور نظارت بر مواد مخدر و پیشگیری از جنایت گفت: «با وجود ممنوع شدن تولید تریاک در افغانستان از سوی رژیم طالبان، تولید این مواد در این کشور همچنان بالاست. وی در این زمینه اظهار داشت، تحقیق سالانه نشان می دهد که افغانستان طی نیمه اول سال ۲۰۰۰، با ۳۲۷۶ تن تولید، نخستین کشور تولید کنندهٔ تریاک در جهان است».

۲- معبر اصلی مواد مخدر

انتقال مواد مخدر تولیدی در افغانستان به بازارهای اروپا از راه فضای سرزمینی ایران، در بر گیرندهٔ چند امتیاز کمتر قابل جایگزین است؛ این معبر نسبت به معبرهای کشورهای شمالی و جنوبی تک جداره است. در واقع انتقال مواد از طریق آسیای مرکزی به اروپا، نیازمند عبور این مواد از فضاهای سرزمین چند کشور است، در حالی که معبر ایران بدون واسطهٔ دیگری به ترکیه و اروپا منتهی می شود. کوتاهی مسیر و فضاهای تقریباً خالی شرق فلات، (کویر پهناور لوت و کویر نمک) بخشی از این امتیازات است. همین ویژگی ممتاز معبری، باعث حمل کلان این مواد از ایران به اروپا بوده است؛ به نحوی که تا سال ۱۳۶۲، حداقل ۸۵٪ مواد مخدر از این طریق به اروپا حمل شده است.

تنها در مدت شش ماه از سال از مارس تا سپتامبر ۱۹۸۶، بیش از ۱۷۰۰۰ قاچاقچی مواد مخدر در ایران دستگیر شدند و ۱۴ تن مواد از آنها ضبط شد؛ این در حالی بود که در تمام این سال در سراسر جهان، تنها ۱۰ تن مواد مخدر کشف شده بود.

یکی از نتیجه های ورود کلان این مواد به ایران، بالا رفتن آمار معتادان و جرم و جنایت های ناشی از ترانزیت و توزیع این مواد در کشور بوده است.

به عنوان نمونه تا سال ۱۳۴۲ تعداد معتادان به هرویین در ایران ۴ هزار نفر بوده است، این رقم در سال ۱۳۶۰ به حدود یک میلیون نفر و در سال ۱۳۷۹ به ۲/۵ میلیون نفر رسیده است. علاوه بر این تنهایی طی ۱۳۶۸ حدود ۸۰٪ زندانیان ایران، در ارتباط با مواد مخدر دستگیر و زندانی شده بودند.

۲- چرخه ی اقتصادی

تولید، حمل و توزیع مواد مخدر، دارای چرخه ای اقتصادی است که حداقل مکانیزمی ۱۲ مرحله ای دارد و در مرحله سود مناسبی نصیب گرانندگان آن می شود. عوامل تشکیل دهنده حرکت این چرخه عبارتند از: دستگاه حکومتی طالبان، گروه ها و سازمان های مافیای بین المللی، کشت کاران تریاک، عوامل آزمایشگاهی تبدیل تریاک به مشتقات دیگر، خریداران کلان غایب در منطقه تولید و مرتبط با گروه ها و سازمان های مافیایی، عوامل ترانزیت از محل تولید و آزمایشگاه ها تا جدار مرزی ایران، عوامل عبور این مواد از خط مرزی تا مناطق امن و خلوت کویری و کوهستانی داخلی، نگهبان های مسلح کاروان ها، سرویس دهندگان بین راه شامل راهنماها و خبرچین ها، توزیع کنندگان کلان، توزیع کنندگان خرده پا در کشور و عواملی که ترانزیت مواد را تا مرزهای بین المللی ایران-ترکیه یا دیگر کشورها به عهده دارند و سپس عوامل عبور دهنده این مواد از جدار مرزی بالکان. شاید بتوان عامل دیگری را نیز به این مجموعه اضافه کرد و آن همکاری یا تسامح بخشی از عوامل رسمی و قانونی دولتی در برخی کشورها با وارد کنندگان این مواد است. تز دیگر عوامل زمینه ساز رونق این چرخه می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

تراکم نسبی نازل جمعیت کشور، ترکیب قومی و قبیله ای آنها، پیوند تو در تویی مسایل سیاسی و شرارت با این چرخه، پرت بودن، دور افتادگی و در حاشیه بودن این منطقه، اقتصاد نابسامان و فقر و محرومیت. در هر صورت تا زمانی که افغانستان به عنوان کشوری فقیر، جنگ زده و محروم باقی بماند، تهدید ناشی از مواد مخدر و تنگناهای متعدد و پیچیده ناشی از آن بر ایران پایدار خواهد بود. مقابله با بحران مواد مخدر نه تنها نیازمند به هماهنگی و همکاری تنگاتنگ سه جانبه افغانستان، پاکستان و ایران است،

بلکه محتاج نوعی عزم بین المللی برای کمک به تغییر شیوه تولید و کشت و زرع در افغانستان است به نحوی که کشاورزان سخت کوش افغان و ایلات شمالی پاکستان، از عهده تأمین معاش خود برآیند. از سوی دیگر استقرار هر دولت مخالف ایران در افغانستان این امکان را فراهم می آورد، تا با حمایت از قاچاق مواد مخدر، فضای شرق و جنوب شرق کشور را ناامن سازد. آن سان که در حال حاضر طالبان برای ایجاد تغییر در سیاست های خارجی ایران، از این حربه استفاده می کنند.

پناهندگان افغان

پس از اشغال نظامی افغانستان توسط اتحاد شوروی، سیل پناهندگان افغانی، پاکستان و ایران را در بر گرفت. افغان ها ابتدا در شرق و جنوب شرق و سپس در تمام کشور انتشار و استقرار یافتند. طبق نظر کمیساریای عالی پناهندگان، تعداد مهاجران افغان در ایران تا سال ۱۳۶۸ به دو میلیون نفر رسید؛ در حالی که در همین سال ۱۴٪ جمعیت خراسان و بیش از ۲۵٪ استان سیستان و بلوچستان را تشکیل می دادند.

پناهندگان و مهاجران افغان، نقش مؤثری در چرخه اقتصاد ملی ایران به ویژه در بخش های پرزحمت و طاقت فرسا دارند و با توان و تحمل زیاد، دستمزد کمتر و قناعت پیشگی، نیروهای مؤثر کاری به شمار می آیند؛ اما در عین حال حضور افغان هادر ایجاد و گسترش تنگنایهای اجتماعی- اقتصادی به ویژه در شرق و جنوب شرق، از جمله در موارد زیر مؤثر بوده است:

۱-افزایش نرخ بیکاری؛

۲-بالا رفتن سرقتی مغازه ها و افزایش اجاره خانه و گرانی مسکن در نقاط شهری، شرق و جنوب شرقی کشور؛

۳-برهم زدن نسبت جمعیتی؛

۴-تشکیل گتوهای قومی و مذهبی در مراکز شهری از جمله مشهد و زاهدان؛

۵-تشدید آمد و شدهای غیر قانونی و مرزی؛

۶-پیامدهای متعدد بهداشتی، از جمله گسترش بیماریهای تناسلی و کاهش سطح بهداشت؛

۷-فشار وارد شدن بر امکانات خدماتی و زیر بنایی؛

۸- جاسوسی و دیگر پیامدهای امنیتی؛

۹- تغییر ترکیب مذهبی به ویژه در جدار مرزی و برخی از مراکز شهری جنوب؛

۱۰- گسترش شرارت، قاچاق کالا و مواد مخدر؛

۱۱- خرید زمین های زراعی و پدیدار شدن مسأله پیچیده مالکیت آنها در جدار مرز.

باید در نظر داشت که تنگناهای حاصل از حضور پناهندگان افغانی، تنها ایران را در بر نگرفته است؛ جمهوری اسلامی پاکستان با پذیرش بیش از ۴ میلیون افغانی که اغلب پشتون هستند، کانون و قطب اصلی مهاجران بود. تا سال ۱۹۸۷، پناهندگان و مهاجران افغانی در ۲۴۹ اردوگاه در ایالت شمال غربی، منطقه آزاد قبیله ای، بلوچستان و پنجاب پاکستان، سکنی گزیده بودند. این کشور حتی از ۱۹۴۸ میلادی، در مرزهای شمالی خود با ناامنی های گسترده، درگیری های قومی و تنش های سیاسی-نظامی، محلی مواجه بوده است. علاوه بر تنگناهای اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی ناشی از حضور مستمر افغان ها، چشم انداز شمال غرب و شمال پاکستان بر اثر این پدیدار دگرگون شده است.

استقرار اردوگاه های متعدد افغان ها و حضور گروه های مسلح به موازات فعالیت قاچاقچیان مواد مخدر و درگیریهای طایفه ای و بین طایفه ای، این بخش از خاک پاکستان را به میدان نبرد تقریباً دایمی ساخته بود.

از ۱۳۰ سال پیش بدین سو، افغانستان دست کم شش بار کانون انتشار امواج بحران را به دولت های همجوار به ویژه ایران و پاکستان بوده است. تنها از سال ۱۹۱۹ تاکنون، افغانستان ۳۰ سال درگیر جنگ خارجی و داخلی بوده است. در واقع موجودیت افغانستان بر جنگ و سایزه بنا شده است. آنها در سال ۱۸۴۱، ارتش بریتانیا را به استعداد ۲۰ هزار نفر در هم شکستند و در دهه آخر قرن بیست میلادی با شکست ارتش سرخ، نقش اساسی در فروپاشی بزرگترین ابرقدرت زمینی جهان داشتند.

برخی از زمینه های پایه ای ناآرامی های دوره ای این دولت- ملت عبارت است از: امتداد علایق استراتژیک دولت های همجوار تا فضای سرزمینی این کشور، ترکیب پیچیده و بحران زای قومی، مذهبی و ناهمگنی های حاصل از آن، امتداد سرزمینی و قومی ازبک ها، تاجیک ها و ترکمن ها به درون فضای سرزمینی این دو کشور و برعکس امتداد سرزمین و قومی پشتون ها در پاکستان و حتی کشمیر، علایق تاریخی افغان ها به گسترش و باز شدن در حاشیه، کشت، تولید و صدور کلان مواد مخدر.

باید در نظر داشت، تا هنگامی که افغانستان به عنوان کشوری فقیر، محروم و توسعه نیافته باقی است و دخالت های قدرت های فرا منطقه ای و منطقه ای در این کشور برای پیشبرد علایق خود ادامه دارد و افغان ها به تعریف روشنی برای اداره کشور چند ملیتی خود دست نیافته اند و بنیاد گرایی افراطی مذعبی در این کشور حاکم است، امواج بحران های برخاسته از این کانون از جمله به شکل انتشار پناهنده، بر تمام کشورهای همسایه غیر از چین تأثیر خواهد گذاشت. در واقع همان گونه که «رنه گروسه» گفته است: تاریخ افغانستان چه از نظر منافع ویژه خودش و چه از نظر هم مرز بودنش با عدۀ زیادی از کشورهای دور - نزدیک آسیایی، یکی از مهمترین تاریخ های کشورهای خاورمیانه بوده و همیشه صفحه متحرک مقدرات کشورهای آسیایی است».

تفاوت نظام های سیاسی

با وجود استقرار نظام سیاسی در ایران و افغانستان، مناسبات ایران با کابل نسبت به دهه های پیشین تیره تر شده است. تا آنجا که به مناسبات دو کشور مربوط می شود، روابط دو دولت تا هنگام بقای رژیم پادشاهی در افغانستان، مبتنی بر حسن همجواری و حتی صمیمانه بود.

با تغییر رژیم سلطنتی و تبدیل آن به جمهوری تحت کنترل داوود خان و سیر آن به سوی جمهوری دموکراتیک خلق و در نهایت تبدیل آن به حکومت اسلامی تحت کنترل طالبان، روابط دو کشور همواره وخیم و حتی تا حدی تقابل و رو در رویی مستقیم بوده است.

بخشی از ریشه های اختلاف نظرها، رقابت ها و برخورد های غیر مستقیم دولت های اسلامی همجوار را که در صورت باقی ماندن در اشکال کنونی، میتواند به جنگی تمام عیار منجر شود، باید در تفاوت ها و تعارض های عقیدتی و آموزش های کلاسیک حاصل از آن جستجو کرد. تعارض هایی که تروریسم سپاه صحابه و فشارهای مستمر آن علیه شیعیان پاکستان نمونه عینی و ملموس آن به شمار می رود.

این تعارض های عقیدتی و در عین حال منجر به تفاوت های عمیق دیدگا های دو دولت درباره سیستم اداره امور داخلی، مسایل دیپلماتیک و در مجموع صف بندی های سیاسی پیرامونی شده است. از سوی دیگر بدبینی تاریخی پشتوها نسبت به مقاصد مداخله جویانۀ ایران در افغانستان و به ویژه اعتقادشان مبنی بر متکبر بودن ایرانیان و ترویج فکری رافضی بودن شیعیان در بین برخی از آنان، دیگر عوامل تنش فزاینده موجود بین دو نظام است.

نقش عربستان و پاکستان و مدرسه های دینی وابسته به آنان از جمله گروه های تندرو مانند جماعت تبایغی و سپاه صحابه و فعالیت های همه جانبه اروپا و ایالات متحده به ویژه رسانه های گروهی آنها در گسترش تفرقه های فرقه ای و سرمایه گذاری آنان برای دست نیافتن دو کشور به تفاهم، زمینه های اصلی بقا و گسترش چنین تنش هایی به شمار می رود.

بخشی از فعالیت های حمایتی طالبان برای ثبات زدایی در شرق کشور، در واقع اقدام هایی واکنشی در قبال حمایت ایران از جبهه متحد اسلامی رتانی و گروه های تاجیک در پنج شیر به رهبری احمد شاه مسعود تلقی می شود. طالبان همچنین روسیه، ایران، ازبکستان و تاجیکستان را به دخالت در امور افغانستان و تلاش برای پیشگیری از استقرار دولتی متمرکز و فراگیر اسلامی در افغانستان متهم می کند.

نتیجه

افغانستان تا آینده ای نامعلوم همچنان در شمار کانون های داغ و بحران خیز جهان باقی خواهد ماند. در واقع تا زمان استمرار رژیم میانه رو، متمرکز، فراگیر و مورد پذیرش اقوام و قبایل شمالی و جنوبی، این کشور صادر کننده فعال انواع بحران به ایران و کشورهای همجوار است. گرچه استمرار هر رژیم بنیادگرای حنفی و ضد شیعی در افغانستان، باعث وقوع تنش های پیوسته و گسترش یابنده به ایران و سه دولت شمالی است، اما منابع پایدارتر بحران های افغانستان را باید در عواملی دیگر جست؛ همچون: فقر، توسعه نیافتگی، رقابت های مستمر ژئوپلیتیک همسایگان و قدرت های بزرگ، تنش های ایدئولوژیک، تولید کلان تریاک و مشتقات آن و ناهماهنگی های قومی و مذهبی جمعیت آن.

تلاش طالبان برای ناامن سازی شرق خراسان که در حال حاضر اقدامی تلافی جویانه و واکنشی در قبال حمایت ایران از جبهه متحد قلمداد می شود در صورت تضعیف حکومت مرکزی و ایجاد بحران های ملی در ایران، می تواند به صورت تجاوز تمام عیار نظامی جلوه گر شود که تمام بخش های شرقی کشور را در برگیرد.

فصل دهم:

منابع مشاجره

ایران-پاکستان

مدخل

ایران در هیچ دوره تاریخی از طریق مرزهای جنوب شرقی مورد تهدید نبوده است؛ در واقع مرز ایران- شبه قاره در جنوب شرق فلات ، امن ترین محور تاریخی برای ایران بوده است. از هنگام تأسیس پاکستان و طی نیم قرن اخیر نیز چنین فضایی بر روابط دو کشور حاکم بوده و گاه حتی دو کشور حیات خلوت های یکدیگر محسوب شده اند. محورهای اساسی رفتار سیاسی، اقتصادی ایران-پاکستان طی نیم قرن منتهی به دو هزار میلادی را، می توان بدین صورت خلاصه کرد:

۱- نبود هیچ گونه تهدید استراتژیک متقابل؛

۲- همکاری و هماهنگی های نظامی و امنیتی دوره ای؛

۳- حجم اندک تعاملات اقتصادی و تجاری رسمی، علی رغم عضویت؛

۴- اختلاف دیدگاه دیرینه دو کشور در مورد مسایل افغانستان؛

۵- وجود و تعدد منابع پایدار یا نسبتاً پایدار تنش مرزی و سرحدی.

در واقع علی رغم تعدد منابع تنش در رفتارهای سیاسی دو کشور ، عوامل زیر مانعی جدی در ایجاد تهدیدهای استراتژیک متقابل بوده است:

۱- جهت های متفاوت تهدید

پاکستان از هنگام استقلال تاکنون همواره در معرض تهدید هند از جبهه شرقی قرار داشته و سه بار جنگ تمام عیار با این ابرقدرت منطقه ای از پیامد های این محور تهدید دایمی بوده است. به همین دلیل دولت های پاکستان به صورت طبیعی و اجتناب ناپذیر، محور حمایت، اتکا و یا حداقل همدردی خود را در جهت غربی جستجو نموده اند. این در حالی است که ایران نیز از ۱۹۶۰ میلادی ، با تهدید عینی و قابل لمس عراق در جبهه غربی روبرو بوده است.

تفاوت جهت های جغرافیای و تهدید بیرونی و عدم تعارض طبیعی ژئوپلیتیک دو کشور، تهران و اسلام آباد را به سوی نوعی همدردی، همکاری و هماهنگی آشکار و پنهان سوق داده است؛ در واقع هر دو دولت، مرزهای امن استراتژیک خود را منطبق بر یکدیگر می دانند.

۲- گسستگی فضایی

مجموعه ای از بیابان ها، کویرها و یا قلمروهای کم تراکم جمعیتی، باعث جدایی قطب های اصلی سیاسی- اقتصادی و جمعیت دو کشور از یکدیگر و گسستگی جغرافیایی، باعث کاهش تعاملات کلان در اغلب بخش های اقتصادی و فرهنگی شده است، اما همین فضاها خالی، باعث تکوین نوعی گسل در گسترش پیوند های همه جانبه دو دولت- ملت بوده است، از سوی دیگر این کسستگی و گسیختگی بستر مناسب دفاعی و امنیتی برای ایران در قبال تهدید شبه قاره بوده است.

۳- عدم تعارض های ژئوپلیتیک

علت وجودی جمهوری اسلامی پاکستان، عامل اساسی در پیوندهای این دولت با تمام کشورهای مسلمان است. علاوه بر این دولت- ملت های ایران و پاکستان نه تنها فاقد زمینه های تاریخی و دیرینه منازعه و کشمکش اند، بلکه تقریباً هیچ محور طبیعی تعارض ژئوپلیتیک نیز ندارند. برعکس، دو دولت به دلیل تداخل برخوردارند. در عین حال ایران و پاکستان در سطح نواحی همجوار به ویژه در جدار مرزی دچار منابع متعدد تنش اند. در عین حال برخی تحولات در دهه اخیر موجب ایجاد شکاف هایی نسبتاً عمیق بین دو دولت شده است. نگاهی گذرا به منابع تنش و مشاجره بالقوه و بالفعل دو کشور، گویای این واقعیت است.

۴- بلوچ ها

استقرار قوم ها و قبیله ی بلوچ در فاصله مرزهای مشترک سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان به طور طبیعی باید باعث تفاهم و هماهنگی سه جانبه ای برای کنترل استراتژیک قلمرو بلوچ شود. این هماهنگی تقریباً همواره بین ایران و پاکستان وجود داشته است. در واقع هرچند بلوچ ها در منطقه ی پیوسته بین سه کشور پاکستان، ایران و افغانستان استقرار یافته اند؛ اما آسیب پذیری افغانستان از ناحیه جدایی طلبی آن ها کمتر از پاکستان و ایران است؛ « زیرا

افغانستان شاید به این دلیل که هیچ گاه در کسوت یک دولت ملی یکپارچه نبوده است، در این مرحله از تاریخ خود، احتمالاً کمتر از دو همسایه خود از جدایی طلبی آسیب خواهد دید».

اما ایران از نظر آسیب پذیری از ناحیه اقوام و قبایل بلوچ نسبت به پاکستان در موقعیت بهتری قرار دارد. در حالی که بلوچستان یکی از چهار ایالت پاکستان را تشکیل می دهد، استان سیستان و بلوچستان تنها یکی از ۲۸ استان ایران به شمار می آید. این ایالت با 347000 km^2 حدود $43/5\%$ از وسعت 79600 km^2 پاکستان است، و بلوچ ها با ۱۶ میلیون نفر، بیش از 100% جمعیت این کشور را تشکیل می دهند. ایالت بلوچستان به دلیل خط ساحلی 750 کیلومتری، محور استراتژیک ساحلی پاکستان با اقیانوس هند را تشکیل می دهد و به دلیل فاصله زیادی از هند، عقبه دفاعی و منطقه آزمایش های هسته ای پاکستان است. این در حالی است که تعداد بلوچ های ایران که در نه استان کشور پراکنده شده اند، مطابق نتایج سرشماری سال 1375 ، حدود 835089 نفر یا $1/6$ درصد جمعیت کل کشور بوده است. در حالی که جمعیت بلوچ ها در استان سیستان و بلوچستان در این سال حدود 620 هزار نفر تخمین زده شده است.

از سوی دیگر استان سیستان و بلوچستان که حدود $6/5\%$ وسعت کشور را تشکیل می دهد، در انزوای جغرافیایی به سر می برد؛ پرت بودن، دور افتادگی، در حاشیه بودن و به ویژه گسستگی فضایی این استان با مناطق مرکزی و داخلی به دلیل وجود دو صحرای بزرگ، عملاً باعث واگرایی عمیق و گسترده بلوچ ها از هسته سیاسی دولت شده است.

علی رغم همگرایی عمیق، دیرینه و گسترده بلوچ های ایران و پاکستان به ویژه در نواحی مرزی، آسیب پذیری پاکستان به دلایل حجم، و اهمیت استراتژیک بلوچستان، از ایران و افغانستان بیشتر است. به همین دلیل دولت های پاکستان طی نیم قرن اخیر در این زمینه تمایل فراوانی به همکاری استراتژیک با ایران از خود بروز داده اند.

آینده ایالت بلوچستان پاکستان، براستان سیستان و بلوچستان به ویژه بخش میانی یا سرحد و در نتیجه بر تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران تأثیر خواهد گذاشت. هر دگرگونی که منجر به تضعیف دولت فدرال در پاکستان و سست شدن همگرایی بلوچ ها و اسلام آباد گردد، انرژی گریز از مرکز بلوچ های استان سیستان و بلوچستان را در بخش سرحد افزایش خواهد داد و از سوی دیگر استقرار و تثبیت یک نظام بنیادگرایی حنفی در هر دو کشور پاکستان و افغانستان تأثیر ویران کننده ای بر قلمروهای بلوچ نشین ایرات برجای می نهد و واگرایی آن ها را به حداکثر خواهد رساند.

درگیری های فرقه ای پاکستان

گسترش درگیری های فرقه ای در پاکستان به ویژه تداوم حملات تروریستی گروه های افراطی وهابی به شیعیان پاکستانی و اعمال فشار بر آنها، ترور دیپلمات های ایران به دست همین گروه های افراطی از جمله سپاه صحابه و واکنش ضعیف اسلام آباد در برابر آن ها، حاکی از قدرت یابی آنها است. در حال حاضر ایران به شدت از موضع گیری های ضعیف اسلام آباد و برخورد جانبدارانه یا همراه با تساهل دستگاه های تصمیم ساز این دولت به ویژه قوه قضاییه این کشور در برخورد با عاملان ترور دیپلمات های خود ناخشنود است و انتقاداتی جدی در این زمینه دارد. تهران ، تساهل اسلام آباد را در ۱۰٪ این زمینه با تردید می نگرد و آن را نشانه نفوذ عوامل افراطی سنی و وهابی در دستگاه های تصمیم ساز پاکستان می داند. به هر حال استمرار فشار تشکل های افراطی بنیادگر علیه شیعیان این کشور، بر مناسبات دودولت مؤثر است و احتمالاً تهران را به واکنش های دیپلماتیک شدیدتری وادار خواهد کرد.

نبرد چهارم هند و پاکستان

آغاز هر نبرد دیگری بین هند و پاکستان با توجه به پیشرفت های تسحیلاتی و تجهیز دو کشور به سلاح های هسته ای و تکنولوژی پرتاب آنها، نسبت به سه جنگ پیشین، ابعاد جغرافیایی گسترده تری خواهد داشت. چنین نبردی امنیت داخلی ایران به ویژه امنیت جنوب شرق ایران را با تهدید مواجه خواهد ساخت؛ بخشی از نتایج این نبرد چنین خواهد بود: ورود سیل پناهندگان و گسترش ناامنی های حاصل از آن، خطر انتشار تشعشعات هسته ای ناشی از به کار گیری این سلاح ها، تنش ناشی از تقاضای بلوچ ها برای حمایت از پاکستان و یا ایجاد زمینه مناسب برای افزایش تقاضای خودمختاری یا وحدت قومی.

قدرت هسته ای پاکستان

پاکستان تلاش های هسته ای اش را ناشی از تهدید دایمی هند و اقدامی واکنشی قلمداد می کند و از این نظر آن رای کاری صرفاً دفاعی به حساب می آورد؛ اما تهران از سه جهت می تواند نگران مسابقه تسلیحاتی در شبه قاره و به ویژه پاکستان باشد:

۱- آزمایش ها، تحقیقات و انفجارهای هسته ای پاکستان در ایالت بلوچستان یعنی در نزدیکی مرز ایران صورت می گیرد. نگرانی ایران نسبت به آلودگی استان های شرقی از این آزمایش ها و انفجارها، برای شهروندان بلوچ و سیستمی قابل درک است؛

۲- استقرار یک حکومت بنیادگرای افراطی شبیه طالبان در پاکستان که از توانایی هسته ای بالایی برخوردار باشد، علاوه بر هند برای ایران نیز خطرناک و تهدیدآمیز خواهد بود. اما تهدید جدی تر، سرقت پلوتونیوم یا بمب های کوچک و قابل حمل هسته ای این کشور، توسط سازمان ها و گروه های ذی نفوذ بنیادگرا، برای انجام عملیات تروریستی در ایران است؛

۳- موضع پاکستان به عنوان یک قدرت هسته ای همجوار در برابر جمهوری اسلامی ایران و به ویژه در زمینه مسایل مورد اختلاف، قوی تر و استوارتر از موقعیت پیشین است. طبیعی است که پاکستان از این برتری حداکثر بهره جویی را خواهد داشت.

کارکرد مرز

گرچه مرز ۹۷۸ کیلومتری ایران- پاکستان که از ملک سیاه کوه تا خلیج گواتر امتداد دارد از نظر تهدید استراتژیک، امن ترین مرز برای دو دولت همجوار محسوب می شود، اما از نظر کارکردهای مرزی از جمله تردهای غیر مجاز ، قاچاق و نقش آن در واگرایی ها، در شمار مرزهای بد و بسیار ناامن برای ایران است. عملکرد بسیار نامناسب این مرز، در واقع ریشه در تکوین آن دارد. این مرز از نظر جداسازی یک قوم واحد(بلوچ) و توزیع و پراکندن آنها در سه کشور، در شمار مرزهای تحمیلی است. در عین حال در این مرز با جداسازی یک واحد جغرافیایی- قومی که دارای تعاملات فرهنگی، تاریخی و حتی سببی- نسبی است، زمینه ناکارآمدی کارکرد واقعی و استاندارد مرز فراهم شده است. مرزهای شرقی ایران، الگوی جغرافیایی فرآیند دراز مدت منارعه ایران- بریتانیا محسوب می شود؛ تقسیم بلوچستان در واقع به دو دلیل صورت پذیرفت:

۱- ایجاد یک محور جدید دفاعی برای بریتانیا در قبال روسیه تزاری از طریق تسلط بلامنازع و مستقیم برکلات، لاسبلا، مکران و خاران.

۲- ایجاد و کنترل خط تلگراف هند- بلوچستان و مکران.

گلد اسمیت نماینده و عامل بریتانیا دربارهٔ مأموریت خود برای تقسیم بلوچستان به روشنی می نویسد: « گرچه این دو مأموریت | (حکمت بین ایران و افغانستان دربارهٔ سیستان و تعیین مرز بلوچستان) دو عمل متفاوت بوده و از نظر سیاسی

و جغرافیایی دو مسأله جداگانه فرض شده است؛ جز این که هردو آنها امری واحد بدانند، آن هم حفظ امنیت و آرامش سرحد هندوستان ماست».

در هر حال ، آثار جداسازی اقوام بلوچ و قرار دادن آنها در پشت دیوارهای سه مرز پس از گذشت یک قرن، هنوز و بیش ازپیش استمرار دارد.

بخشی از نتایج تقسیم نادرست این منطقه واحد جغرافیایی و قلمی تحت کنترل ایران عبارت است از: تردهای گسترده غیر مجاز لحظه ای مرزی، قاجاق سازمان یافته و اغلب خانوادگی یا طایفه ای کالا و مواد مخدر و واگرایی همه جانبه از دولت های متبوع و همگرایی درون قومی و روند رو به گسترش آن.

امروزه در دولت به ویژه ایران سرمایه، نیرو و در مجموع انرژی عمده ای را برای کنترل این مرز صرف می نماید، اما هیچ گاه در این زمینه، توفیق حاصل نشده است. به نظر می رسد حتی با همدلی و هماهنگی دو دولت در زمینه نظارت ها و کنترل های مرزی، توانایی دو کشور برای مراقبت از این مرز طولانی که از ۹ ناحیه فیزیوگرافیک گوناگون تشکیل شده ، اندک خواهد بود.

مرز دریایی گواتر

هرچند ایران و پاکستان اختلاف های عمده ای در زمینه مرز خشکی ندارند، مسأله مرز دریایی این دو کشور در خلیج گواتر هنوز به سرانجامی نرسیده است. انزوای جغرافیایی این خلیج به دلیل پرت بودن، دور افتادگی و ناشناخته بودن قابلیت های عظیم دریایی عمان و اقیانوس هند برای ایرانیان ، باعث کم رغبتی و یا حساسیت اندک دولت ها، به تعیین مرز دریایی در این خلیج شده است. این در حالی است که قابلیت های عمده گواتر در آینده ای نزدیک، ایران و پاکستان را وارد این عرصه خواهد کرد:»

۱- با پیوستن رسمی ایران به کنوانسیون حقوق دریاها، راه برای گسترش محدوده های دریایی ایران در اقیانوس هند تا ۲۰۰ مایل دریایی (منطقه انحراری اقتصادی) فراهم شده است. دو دولت ایران و عمان در دهه هفتاد میلادی قرن گذشته درباره یک مرز دریایی ۱۲ مایلی و مرز اقتصادی ۵۰ مایلی در دریای عمان به توافق رسیدند، اماد توافق ایران و پاکستان برای تعیین مرزها و محدوده های دریایی در اقیانوس هند ، به تعیین خط مبده در خلیج گواتر بستگی دارد. تعیین خط

مبدأ در خلیج گواتر و مذاکره های بعدی ایران با عمان برای انطباق محدوده دریایی ایران در اقیانوس هند مهیا خواهد
ساخت؛

۲- خلیج گواتر نزدیک ترین قلمرو دریایی ایران به شبه قاره، آسیای جنوب شرقی و اقیانوسیه است. این ویژگی و شرایط
فیزیکی مناسب این خلیج برای بندر سازی، در آینده این منطقه را به قلمرو متراکم دریایی ایران- پاکستان تبدیل خواهد
کرد.

حقابه رودهای مرزی

ایالت بلوچستان پاکستان و استان سیستان و بلوچستان در شمار مناطق دارای اقلیم حرای به شمار می روند؛ در حالی
که مهمترین مانع توسعه این استان، تنگناهای آبی اعلام شده است. هرچند رودخانه های مرزی لادیز و نهنگ دارای
رژیم نزدیک به سیلابی و متغیرند، اما برداشت های آبی دو طرف از این رودخانه ها ممکن است منبع تنش و مشاجره
ایران و پاکستان را در مقیاس محلی و منطقه ای در دوسوی مرز فراهم آورد.

رقابت در آسیای مرکزی

یکی از منابع جدید رقابت بین دو دولت، تلاش آنها در دهه اخیری، برای ورود به بازار آسیای مرکزی و قرار گرفتن در
مسیر انتقال لوله ای گاز به شبه قاره و اقیانوس هند است. پاکستان در این رقابت، حمایت طبیعی افغانستان را به همراه
دارد. استقرار دولتی فراگیر و با ثبات در افغانستان، موضع اسلام آباد را نسبت به ایران تقویت خواهد کرد.

افغانستان

از هنگام تأسیس پاکستان تاکنون، مناسبات دیپلماتیک این کشور با ایران از جمله تحت تأثیر موضع آنها نسبت به
افغانستان بوده است. در حالی که در روابط ایران- پاکستان تعارض ژئوپلیتیک عمده ای به چشم نمی خورد و از سوی
دیگر افغانستان پس از هند، دومین تهدید تاریخی برای تمامیت ارضی این کشور به حساب می آید، اسلام آباد در دو
دهه اخیر بخش عمده ای از انرژی خود را به سوی افغانستان سوق داده است.

از نظر اسلام آباد، یک حکومت بنیادگرای مذهبی برخلاف نظامی ملی گرا ادعای ارضی بر ایالت سرحد و منطقه قبيله ای شمال غرب را نخواهد داشت و از جمله خط مرزی دوراند را خواهد پذیرفت؛ آن هم به دلیل توجه ماهوی شان به اسلام به عنوان متحد کننده اصلی . شایان ذکر است که تاکنون دولت های افغانستان حتی طالبان ، از پذیرش مرزی که در ۱۸۹۳ بین شبه قاره و افغانستان به این دولت تحمیل شد و به نام مؤسس آن دوران مشهور است، امتناع ورزیده اند.

اما تهران از استقرار رژیم معتصب سنی در کابل به دلیل روابط احتمالی تناتنگ آن با دولت ها، سازمان ها و محافل بنیادگرای سنی به ویژه گروه های وهابی خشنود نیست. این نوع رژیم ها با طرح عقاید متروک فرقه اید می توانند محیط ناامنی را در مرزهای شرقی ایران به وجود آورند.

..... حکومتی آینده افغانستان که مبتنی بر علایق و منافع استراتژیک آنهاست، سال ۱۹۹۲ ، شکاف نسبتاً عمیق و در حال گسترشی را بین دو کشور به وجود آورده است.

نتیجه

ایران و پاکستان هیچ گاه تهدیدی استراتژیک علیه یکدیگر نبوده اند، جهات کاملاً متفاوت تهدیداتی ، گسستگی فضای سرزمینی و نداشتن تعارض طبیعی ژئوپلتیک ، سه عامل مهم و پایدار در ایجاد نقش های تاریخی است. در عین حال ضرورت های جغرافیایی همچون موقعیت و رفتار سیاسی اقوام و قبایل بلوچ و کارکردهای مرز، دو کشور را وادار به هماهنگی بیشتر خواهد کرد. اما چشم انداز سیاسی آینده افغانستان ، فعالیت گروه های بنیادگرا و چگونگی و میزان نفوذشان در دولت فدرال، رقابت های معبری و مسایل ناشی از قدرت هسته ای پاکستان ، در کسوت منابع تنش بین دو کشور تا مدتها باقی خواهد ماند.

فصل یازدهم:

منابع مشاجره

ایران-کشورهای جنوب خلیج فارس

مدخل

تا هنگامی که نظام های پادشاهی و امیرنشین عرب خلیج فارس پابرجا هستند ، این کشورها تهدید مستقلى علیه ایران محسوب نخواهند شد؛ برعکس، سقوط این نظام ها و جایگزینی آنها با جمهوری های ملی یا بنیادگرا، می تواند دور جدیدی از تنش، مشاجره و تهدیدهای دوجانبه را بهد همراه داشته باشد. پاسخ این معادله روشن است: ایران از نظر منافع و امنیت ملی خویش ، ظاهراً لازم است تثبیت و تحکیم این نظام ها را در دستور کار خود قرار دهد. درک علل و عواملی که مونیت ایران را در قبال این نظام ها را تضمین می کند، چندان مشکلی نیست.

۱- ماهیت محافظه کارانه نظام های پادشاهی یا امیرنشین کامل که هنوز نتوانسته اند این نوع نظام را با دستور عمل های دموکراتیک شبیه بریتانیا، اسپانیا و سوئد هماهنگ کنند، یا به اصطلاح مشروعیت مردمی ندارند، ماهیتاً محافظه کارند. هراس از تهدید های درونی ناشی از مخالفت های مردمی نیروهای تجدطلب و رقیبان خانوادگی، سه عامل بازدارنده این رژیم ها برای انتخاب موضعی هجومی و فعال در حنّه سیاسی بین المللی و منطقه ای و یا پافشاری قهرآمیر بر تقاضاهایشان در قبال دیگر دولت ها به شمار می روند.

۲- تجربه تاریخی

سقوط نظام های پادشاهی عراق و افغانستان و جایگزینی آنها با رژیم های جمهوری، حداقل از جنبه مناسبات دوجانبه، نتایج دردناک و حتی مصیبت باری برای ایران در پی داشته است. چنان که تا پرجایی نظام پادشاهی در عراق و علی رغم وجود تعارض های ژئوپلتیک بین دو کشور، مناسبات ایران و عراق آرام و مطلوب بود. همچنین تعارض های ژئوپلتیک افغانستان تا برقراری رژیم پادشاهی افغانستان، تحت الشعاع مناسبات حسن همجواری و دوستانه دو کشور کم رنگ شده بود. چنین مناسباتی حتی منجر به بستن پیمان چندجانبه سعدآباد در هشتم جولای ۱۹۳۷ بین ایران، ترکیه و افغانستان شد، که

براساس آن دولت های امضاء کننده پیمان؛ امنیت متقابل و پشتیبانی از یکدیگر را در قبال اقدامات براندازی هر تهدید خارجی تضمین می کردند.

۳- جمهوری های ملی گرا

جمهوری های ملی جایگزین پادشاهی ها و امیر نشین های خلیج فارس، در نخستین گام هایشان به فعال سازی تعارض های ژئوپلتیک این کشورها با ایران اقدام خواهند کرد؛ و در این راه از حمایت بیش از پیش احتمالی عراق و دیگر قدرت های عرب برخوردار خواهند شد. تجربه تاریخی نشان داده که تکوین نظام های ملی گرا مانند رژیم بعث عراق، به جای آن که به تقویت عوامل همگرایی منطقه ای اقدام نمایند، به کانون تنش و مشاجره مستقلی برای ایجاد دغدغه های استراتژیک ملت های همجوار تبدیل شده اند.

۴- تهدید بنیادگرایان

استقرار نظام های بنیادگرا به جای نظام های پادشاهی کنونی بیش از نظام های ملی گرا، تهدیدگر منافع و علایق ملی ایران خواهد بود. تکوین جمهوری های اسلامی که به دور از گرایش های فرقه ای، پیوندهای استراتژیک منطقه ای را در دستور کار خود قرار دهند، موقعیتی آرمانی برای ایران ایجاد خواهد کرد؛ اما شواهد حاکی از آن است که استقرار حکومت ها با جمهوری های بنیادگرای سنی در کشورهایی همچون عربستان و قطر، دستور عمل های مستقل با گرایش های ضد شیعی را مدنظر قرار خواهند داد. طالبان که تنها امارات عربی متحده، پادشاهی سعودی و پاکستان آن را به رسمیت شناخته اند، جلوه ای از دیدگاه های حاکم بر مدرسه های علمی حجاز، مر و شبه قاره به عنوان پایانه های تفکرات بنیادگرایانه است.

بنابراین به نظر می رسد که جمهوری اسلامی ایران با پذیرش واقعیت های موجود، رفتار سیاسی خود را به تدریج به سوی حمایت از پایداری نظام های کنونی حاکم بر جنوب خلیج فارس، هدایت نماید. در عین حال براساس منطق ژئوپلتیک، نظام های پادشاهی خلیج فارس، باید حداکثر توان خود را برای تحکیم و استواری هرچه بیشتر نظام جمهوری اسلامی در ایران به کار گیرند.

استقرار رژیمی ملی گرا و مورد حمایت ایالات متحده در ایران، قدرت مانور گسترده تر منطقه ای را در خلیج فارس به دست خواهد آورد. مناسبات ایران با این دولت های نوپا در دهه هفتاد، گواه درستی این فرض است. هرچند رژیم پادشاهی ایران که

مورد حمایت ایالات متحده و غرب بود دست کم از سال ۱۹۷۱ و پس از پایان مسالمت آمیز مسایل بحرین و جزایر سه گانه، هیچ گونه ادعای ارضی علیه کشورهای همجوار نداشت؛ اما امیر نشین های خلیج فارس همواره هراسی توأم با احترام نسبت به این رژیم داشتند. این هراس چندان هم بی پایه و اساس نبود؛ ایران در این دوره توانسته بود با پیوند عوامل برتر و ثابت ژئوپلتیک خود مانند موقعیت استراتژیک، جمعیت کلان و تنوع سرزمینی با کسب برتری نظامی و حمایت های دیپلماتیک غرب، جایگاه کاملاً برتری را در خلیج فارس به دست آورد.

حضور آشکار، فعال و گستره نظامی در عمان، مداخله در ترتیبات سیاسی امارات عربی متحده از جمله تقویت موضع در این نظام فدرال، تأثیرگذاری بر ترتیبات امنیتی منطقه و کنترل عراق، جلوه هایی از برتری استراتژیک منطقه ای ایران بود. این در حالی است که جمهور اسلامی در اوج انقلاب و به هنگام حمایت های آشکار این پادشاهی ها و امیر نشین ها از عراق در جنگ با ایران، هیچ گونه ادعایی علیه حاکمیت این کشورها طرح نکرد. در واقع « شعارهای تند انقلابی سال های نخست انقلاب اسلامی، برای وحدت اسلامی، در بر گیرنده ادعاهای رسمی یا ضمنی ارضی و تهدیدهای نظامی علیه همسایه ای نبوده و نیست ». برعکس؛ دستاوردهای جمهوری اسلامی برای اعراب به ویژه امیرنشین های خلیج فارس از جمله تقویت مواضع آنها بسیار گرانقدر بوده است. بخشی از دستاوردهای ایران به نفع اعراب در ۲۲ سال اخیر عبارت است از:

قطع روابط با اسرائیل و قرار گرفتن در خط مقدم با این رژیم، پرداخت بهایی سنگین و ویران کننده برای نشان دادن سرشت تجاوزگر رژیم بعث عراق، تضعیف و کنترل تفکر عرب ستیزی دهه های پنجاه تا هشتاد در ایران و برعکس رسمی کردن زبان عربی به عنوان زبان دوم کشور، تلاش برای کنترل قیمت نفت و جلوگیری از کاهش آن، حمایت جدی از حزب الله برای خارج کردن اسرائیل از لبنان، حمایت از سوریه در برابر تهدیدهای رژیم اشغالگر و حمایت از انتفاضه فلسطین.

این در حالی است که ایران به دلیل توانایی هایی مناسب از جمله وسعت کافی، منابع فراوان و گوناگون معدنی، جمعیت متناسب تنوع اقلیمی، قابلیت های خوب آبی، سواحل ممتاز سه گانه، هویت مشخص و تعریف شده ملی و همگنی خوب مذهبی، آنچنان پایه های طبیعی و انسانی استواری دارد که نسبت به همسایگانش نیاز و چشم داشت دراز مدتی نداشته باشد.

با این وجود، ایران و کشورهای همجوار جنوب خلیج فارس، برای دست یابی به تفاهمی استراتژیک، دیرپا و میمانه، باید تعدادی از منابع تنش و مشاجره بین خود را از بین ببرند.

جزایر سه گانه

بزرگترین دستاورد حمایت شورای همکاری و اتحادیه عرب از ادعای امارات، مبنی بر مالکیت جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک، تقویت احساسات ملی ایرانیان و افزایش حساسیت های آنان در این زمینه بوده است. جلوه کوچکی از این حساسیت را می توان در موردهای ذیل جستجو کرد:

شهرت عام این جزایر برای مردم کوچه و بازاری، ارتقای این جزایر به سطح شهرستان علی رغم نداشتن قابلیت های مناسب جمعیتی، مبالغه جغرافی دانان درباره اهمیت استراتژیک و تردید ناپذیر آنها، اعلام دائم وضعیت آب و هوایی این جزایر و ذکر مرتب نام جزیره بسیار کوچک ابوموسی در برنامه های خبری صدا و سیما .

در مجموع حساسیت این مسأله به حدی است که به نظر نمی رسد هیچ دولت ایرانی بدون پذیرش رودررویی با گروه های سازمان یافته دانشگاهی و حتی مردمی، قادر به مذاکره درباره سرنوشت ابوموسی باشد. این جدار از استدلال هلی مشروع تاریخی و حقوقی که حاکی از حقانیت حاکمیت ایران بر این جزیره است، ایران چند استدلال استراتژیک نیز دارد:

۱-قرار گرفتن ابوموسی و دو جزیره استراتژیک دیگر در اختیار دولتی کوچک و آسیب پذیر ، می تواند زمینه را برای حضور مجدد نظامی قدرتهای بزرگ در این جزایر و کنترل دهانه بیرونی تنگه هرمز فراهم کند؛

۲-نزدیکی این جزیره ها به ویژه دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک به ساحل و دیگر جز ایران، به معنی کنترل دائم فضای سرزمینی و واردات و ادوات نفتی و تجاری ایران خواهد؛

۳-دلیل پافشاری گهگاه امارات بر ادعای خود، این است که این مسأله- به اصطلاح- شامل مرور زمان نشود. اما امارات و دیگر اعضای شورای همکاری به عنوان همسایگان بسیار نزدیک ایران در دراز مدت، باید آماده پذیرش ادعاهای متقابل از جانب دولت های ایران نیز باشند.

در مجموع محوری کردن این ادعا می تواند علایق و منافع ناشی از تعامل پادشاهی ها و امیرنشینی های خلیج فارس و جمهوری اسلامی را، تحت الشعاع خود قرار دهد؛ درک درست تر پیامدهای حاصل از این فرآیند، اعضای شورای همکاری را در سال های اخیر به موضع گیری ملایم تری در قبال ایران وا داشته است. اما در هر صورت اختلاف امارات با ایران درباره جزیره ها به ویژه ابوموسی تا مدت ها به عنوان منبع اصلی تنش دو دولت باقی خواهد ماند.

مرزهای دریایی

ایران با کشورهای عمان، قطر، بحرین و عربستان درباره مرزهایش به توافق رسمی دست یافته است. ایران و دبی حدود مرز دریایی خود را مشخص کرده اند، اما ایران و امارات عربی متحده به دلیل ادعای ارضی این دولت بر جزایر سه گانه هنوز فاقد مرز رسمی دریایی هستند. همچنین مرزهای دریایی بین ایران-عراق و ایران-کویت بارها تا حد بستن قرارداد درباره تحدید حدود مرزهای دریایی خود پیشرفته اند. اما هربار عراق با صدور اعلامیه های رسمی، ایران و کویت را متهم به نقض حاکمیت فضای سرزمینی و فلات قاره خود نموده است. بنابراین مشکل الی در تعیین حدود مرزهای دریایی ایران-کویت، تداخل فلات قاره و آب های مشترک سه کشور شمال غربی خلیج فارس با یکدیگر است. « البته عراق بدون افزایش طول سواحل خود، انگیزه ای برای حل این مسأله نداشته و ندارد، بلکه نفع خود را در عدم حل و فصل آن می داند. زیرا در صورت افراز قاره خلیج فارس، سهم عراق به علت ناچیز بودن طول سواحلش، بسیار کم خواهد بود. به همین دلیل یکی از دلیل های عراق برای اشغال بخش هایی از خاک کویت و یا تمام کویت همین مسأله است.» همچنین مسأله مرز دریایی ایران و منطقه بی طرف سابق بین عربستان و کویت تاکنون حل نشده و به عنوان یکی از منابع مورد گفتگو در آینده باقی مانده است.

شکاف های مذهبی

اگر جمهوری آذربایجان نادیده گرفته شود، حکومت شیعی ایران همچون جزیره ای بین کشورهایی واقع شده که دست کم حاکمان آنها، سنی مذهبند. این چشم انداز، حتی امروز و در سال های آغازین قرن بیست و یکم می تواند به عنوان یکی از منابع تعارض ایران و همسایگان مدنظ باشد. پرچه ایران از قرت ۱۶ میلادی با پذیرش رسمی آیین تشیع، هویت و تعریف تازه ای از خود در قبال دنیای پیرامونی به ویژه حکومت عثمانی ارایه کرد، اما بدین ترتیب «حساب خود را از بخش اعظم باقی مانده دنیای اسلام جدا کرد».

درک این مسأله که تفاوت های مذهبی هنوز در این بخش از جهان، نقش اساسی در تعارض ها یا حداقل واگرایی های منطقه ای ایفا نماید، برای دنیای امروز مشکل و هضم ناشدنی است. اما تردید در پذیرش همین واقعیت و چشم اندازهای گسترده اش، اساس ناکامی های بزرگ فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در مناطق پیرامونی بوده است. نقش تفاوت های مذهبی در ایجاد تعارض ژئوپلیتیک در شمال و جنوب خلیج فارس به استثنای افغانستان از تمام فضای پیرامونی ایران حادثتر است.

در جنوب خلیج فارس موزاییکی از فرقه های مختلف مذهبی به چشم می خورد. عربستان و قطر دو دولت وهابی جهانی را تشکیل می دهند، عمان تنها دولت اراضی منشعب از خوارج کره زمین است، بحرین با وجود اکثریتی شیعی، دارای حکومتی سنی است و کویت و امارات نیز با وجود تفاوت عمیق مذهبی و فرقه ای جمعیت و شهروندان، حاکمان سنی دارند. بنابراین هرچند امروز شیعیان بیشترین جمعیت پیرامون خلیج فارس را تشکیل می دهند، اما ایران تنها دولت شیعی این منطقه در برابر هفت دولت سنی است.

از سوی دیگر علایق ایدئولوژیک این دولت ها به ویژه عربستان برای «تحکیم مبانی اسلام در جوامع کشورهای مسلمانان از جمله کشورهای آفریقای سیاه و آسیای جنوب شرقی» و ترویج اندیشه های وهابی در شبه قاره و افغانستان و حوزه دریای مازندران، عملاً دامنۀ تعارض های ایدئولوژیک ایران و پادشاهی ها و امیر نشین های جنوبی، چشم اندازی فرامنطقه ای پیدا کرده است. شکاف مذهبی در دو سوی خلیج فارس بین ایرانیان و عرب ها، با وجود غسل های قومی، فرهنگی، زبانی و به ویژه بدبینی های تاریخی، یکی از تنگناهای بزرگ همکاری های استراتژیک و در عین حال منبعی پایه ای برای عمیقتر شدن تعارض های موجود است.

تبلیغات وهابی گری

یکی از جلوه های فعال شکاف و تعارض مذهبی، کوشش های عربستان و در مقیاس کمتر امارات، برای نفوذ در جمعیت اهل تسنن جزایر و سواحل خلیج فارس و اقوام بلوچ شرق و جنوب شرق ایران است. عربستان که یکی از کانون های مدارس عالی دینی در جهان و منطقه است. خدمات آموزشی مذهبی رایگانی در اختیار طلبه های سنی مذهب ایران قرار می دهد. بدیهی است که دولت سعودی در استفاده از قدرت مالی خویش برای پیشبرد عقاید وهابی تاکنون تردیدی به خود راه نداده است. اثر این تبلیغ های سازمان یافته، حداقل از دو جنبه برای امنیت ملی ایران، خطر آفرین بوده است؛ تخفیف و کاهش هویت ها و تابعیت های ملی به نفع هویت های مذهبی، نخستین تهدید ناشی از گسترش تفکر وهابی گری به ویژه در خاور و جنوب خاوری کشور است. ترویج این تفکر به ویژه تلاش برای تکوین شکل های متعدد مذهبی، علاوه بر تقویت انرژی واگرایی این مناطق نسبت به هسته دولت، موجب افزایش همگرایی های اهل تسنن ساحل لنگه، جزیره قشم و بلوچ های حنفی خاوری ایران شده است. جریان همگرایی بین دانش آموختگان مذهبی این مناطق، شدیدتر از بقیه نقاط است؛ چه بسا آنها تحمل یک حکومت شیعی را دشوارتر از حکومت لائیک بدانند. یکی از دلیل های این فرض، کم تحرکی کاملاً ملموس روحانیون بلوچ در زمان حکومت پهلوی دوم بود؛ در واقع برای افراد متعصب حنفی، زندگی در جامعه ای لائیک تحمل پذیرتر از کنار آمدن با

جامعه و دولتی شیعی است. هرچند روابط ایران و پادشاهی ها و امیر نشین های جنوب خلیج فارس در آینده به احتمال قوی ، روندی منطقی رو به تفاهم و کمتر تغییرپذیرتر خواهد داشت، اما چنین وضعی به معنای پایان رقابت های ایدئولوژیک عربستان برای نفوذ در اهل تسنن ایران خواهد بود.

شیعیان جنوب خلیج فارس

حساسیت ایران در قبال سرنوشت شیعیان عربستان، بحرین و دیگر امیرنشین های خلیج فارس، حداقل از جنبه های برقراری تعادل های ایدئولوژیک تبلیغاتی و علایق دیرینه مذهبی در قبال تحرکات این نظام ها قابل درک است؛ اما در حال حاضر توانایی تأثیرگذاری ایران بر جوامع شیعی این کشورها چندان محسوس نیست. دلایل ضعف نفوذ و قدرت مانور ایران برای تأثیرگذاری در جوامع شیعی جنوب خلیج فارس نسبت به فعالیت های تبلیغاتی گروه های وهابی در ایران تا حدودی روشن است. در حالی که اهل تسنن نوار جنوبی و جنوب خاوری از آزاد ممتاز مذهبی به ویژه در زمینه مسافرت و تعاملات ایدئولوژیک با عربستان و شبه قاره برخوردار دارند، شیعیان جنوب خلیج فارس به ویژه عربستان و بحرین، از نظر ارتباط مستمر با ایران دچار تنگناهای محسوس و کنترل شده ای هستند. از سوی دیگر، ایران نتوانسته است برخوردی هوشمندانه و ظریف برای بهره گیری از قابلیت های خوب این منبع پایدار داشته باشد. فضای مسلط بر جوامع ایرانی امیرنشین ها نیز فضای کسب و کار و تجارت و یا حداکثر دفاع از ارزش های ملی است، بنابراین آنها نیز نتوانسته اند تأثیر عمده ای تأثیر عمده ای بر شیعیان عرب داشته باشند.

همچنین جمهوری اسلامی تاکنون از عهده ترسیم الگویی مناسب برای شهروندان شیعه این کشورها عاجز بوده است. با وجود این، شیعیان جنوب خلیج فارس و قابلیت بهره برداری ایران از آنها، همواره به عنوان یک منبع پایدار خواهد بود.

میدان های مشترک هیدروکربنی

خلیج فارس که با حدود ۶۳٪ کل ذخایرنفتی شناخته شده جهان، انبار ذخیره مرکزی و طبیعی نفت جهان است، در واقع گران ترین زمین های کره زمین را در اختیار دارد. حدود ۶۰۰ میلیارد بشکه نفت این منطقه در قلمرویی بسیار کوچک واقع شده که مساحت آن از کشور عراق نیز کمتر است. بازدهی بسیار زیاد نفت چاه ها، استخراج آسان و مقرون به صرفه، تمرکز جغرافیایی و حمل و نقل راحت و بی دردسر به همه نقاط جهان به دلیل همجواری با دریا و نیروی کار ارزان، شرایطی آرمانی و بی نظیر برای تولید و صدور نفت و گاز این منطقه به وجود آورده اند؛ «درست است که در جهان حدود ۳۰ هزار میدان نفتی کشف شده است، ولی تقریباً ۸۰ درصد نفت قابل استخراج در ۲۷۲ میدان غول پیکر نفتی» (که ویژگی آنها این است که در ابتدا حداقل ۵۰۰ میلیون

بشکه نفت دارند) بیش از نیمی از کل فقط در ۳۳ میدان ابرغول پیکر نفتی (که ویژگی آنها این است که در ابتدا حداقل ۵ میلیارد بشکه نفت دارند) قرار دارند. جالب است که ۹ میدان از ۱۰ میدان بسیار بزرگ نفتی و ۲۸ میدان از میدان های ابر غول پیکر در منطقه خاورمیانه واقع شده اند. بیشتر این میدان ها در ناحیه ای معروف به استان نفتی ایرانی-عربی ، در منطقه ای به وسعت ۱۲۸۰ در ۸۰ کیلومتر قرار گرفته است». بخش مهمی از منابع یاد شده در شمار میدان های مشترک نفتی هستند.

تا آخرین سال قرن گذشته (۱۹۹۹) حدود حدود ۳۷٪ تولید نفت منطقه از بستر و فلات قاره خلیج فارس بوده است؛ « خلیج فارس دارای ذخایر تثبیت شده عظیمی است و تولیدات نفت برون ساحلی برای سال های متمادی ادامه خواهد داشت». این در حالی است که تمام میدان های مشترک نفت و گاز ایرانی و کشورهای عرب همسایه در فلات قاره خلیج فارس قرار دارند. این میدان ها از شمال غرب تا ابوموسی امتداد دارند. بنابراین با کشورهای عراق، کویت، عربستان ، قطر و امارات ، منابع مشترک احتمالی و یا شناخته شده ای دارد.

تحدید نشدن چهار مرز دریایی بین ایران و دولت های عربی، با توجه به حساسیت های زیاد ژئواکوتومیک و به ویژه استفاده از روش های نوین بهره برداری یک جانبه از میدان های مشترک هیدروکربنی از طریق قرارداد با شرکت های بزرگ نفتی، همواره موضوعی برای مذاکره و تنش بین ایران و دولت های منطقه بوده است. حداکثر تراکم این منبع تنش در شمال غرب خلیج فارس ، در مرزهای مشترک دریایی سه کشور ایران-کویت-عراق، ایران- منطقه بی طرف، و یا ایران- امارات متمرکز است.

مسایل زیست محیطی

هشت واحد سیاسی مستقل و یا در واقع پانزده دولت با جمعیتی حدود ۱۱۵ میلیون نفر واحدهای سیاسی پیرامون خلیج فارس را تشکیل می دهند؛ این واحدها بیشترین وابستگی شناخته شده دریایی در جهان را به این دریای مشترک به نمایش گذاشته اند. خلیج فارس عملکرد غالبی در تأمین ارز خارجی، حمل و نقل کلان بین المللی، صید آبزیان، توریسم و آب شیرین مورد نیاز امیرنشین ها داشته است. باوجود این، طبیعی است که دولت های پیرامونی نسبت به مسایل زیست محیطی این دریا حساس باشند.

در حالی که عربستان، عمان و ایران برای تأمین بخشی از آب شیرین مورد نیاز شهرهای ساحلی ، به شیرین کردن آب خلیج فارس وابسته اند، چهار کشور کویت ، بحرین ، امارات و قطر از این نظر به طور مطلق به کار دقیق و منظم آب شیرین کن ها متکی اند. به

همین دلیل هرگونه آلودگی شبیه آن چه در جریان اشغال کویت رخ داد و عراق میلیون ها بشکه نفت خام در دریا رها کرد، این دولت ها برای تأمین آب شیرین با تنگناهای کلان مواجه خواهد ساخت.

این در حالی است که در دریای نیمه بسته خلیج فارس به دلیل واردات اندک آب شیرین رودخانه ای، جریان نسبتاً ضعیف دریایی، جزر و مدهای کوتاه، تبخیر بسیار زیاد، مساحت اندک و عمق ناچیز، در واقع از مکانیزم طبیعی مناسبی برای دفع آلودگی برخوردار نیست. علاوه بر این رشد سریع حیات شهری به موازات افزایش تراکم نسبی جمعیت ساحلی و طرح های متعدد صنعتی هشت کشور پیرامونی، موجب افزایش واردات فاضلاب به این دریا شده و وضعیت شکننده و حساسی برای صیادی و آب شیرین کن ها ایجاد کرده است. اما با وجود این هنوز نفت کش ها از طریق ورود آب تعدل و پساب خود به این دریا منبع اصلی آلودگی به حساب می آیند. از سوی دیگر جریان دریایی که به صورتی دورانی از تنگه هرمز و ساحل شمالی و به سوی ساحل جنوبی، یعنی خلاف حرکت عقربه های ساعت در گردش است، آسیب پذیری چهار کشور یاد شده را بیش از پیش ساخته است. هرچند چنین اوضاع حساس زیست محیطی، باعث همکاری هکمه جانبه و نهادینه شده کشورهای ساحلی برای برقراری تعادل های اکولوژیکی می شود، در عین حال ویژگی های خلیج فارس به ویژه چرخش جریان دریایی، قدرت مناسبی به ایران و عراق برای تهدید های قهرآمیز علیه کشورهای جنوبی داده است. نبود هماهنگی های زیست محیطی به ویژه در زمینه کنترل نفت کش ها، افزایش واردات پساب های نفتی و صنعتی و هر نوع آلودگی دیگر، از جمله رها کردن نفت خام و ایجاد لکه های نفتی، این کشورها را در معرض آسیب های جدی قرار خواهد داد.

همین آسیب پذیری، کشورهای کوچک جنوبی را به بررسی های بیشتر برای تأمین آب شیرین مورد نیاز، از منابع دیگر وادار کرده است خرید آب شیرین از عراق، ترکیه و یا ایران و وارد کردن آب از کشورهای دیگر یا قطب جنوب از طریق شناورهای غول پیکر، دو طرح عمده در این زمینه به شمار می روند؛ اما آسیب پذیری این کشورها در اجرای این طرح ها نیز مشخص است و از صدمات وارد به آب شیرین کن ها کمتر نیست.

اتباع ایرانی

کویت، قطر، امارات، مالزی و قزاقستان تنها دولت- ملت های جهان هستند که جمعیت مهاجران در آنها بیش از جمعیت تشکیل دهنده هسته سیاسی این واحدهاست. هرچند در اغلب کشورهای عربی تولید کننده نفت خلیج فارس، کارگران مهاجر درصد عمده ای از جمعیت و نیروی کار ماهر و غیر ماهر را تشکیل می دهند، اما نسبت مهاجران در کویت، قطر و امارات از حداقل ۶۰٪ در

کویت تا ۷۰٪ در قطر نوسان است. مهاجران هندی، مصری، فلسطینی، بنگلادشی، پاکستانی، فیلیپینی، کره ای، و آفریقایی در سرتاسر این امیرنشین ها، نیروی اصلی و محوری کار را تشکیل می دهند؛ اما تعداد و نقش دایرانی ها در این امیرنشین ها، طی دو دهه اخیر افزایش یافته است.

موضع گیری فلسطینی های کویت به نفع عراق در جریان اشغال این کشور، نسبت ۲۵ درصدی آنها را پس از رفع اشغال کویت، به شدت کاهش داد. همچنین عراقی ها و یمنی ها در جریان های پس از رفع اشغال از کویت اخراج شدند. در سایر امیرنشین ها به جز ابوظبی، اقدامات مشابهی در این زمینه صورت گرفت. چنین روندی نه تنها فشارهای سنتی وارد به ایرانیان مهاجر را کاهش داد، بلکه سبب تقویت اعتبار شد. در حال حاضر تنها حدود ۱۰۰۰۰ شرکت با سرمایه ایرانیان در امارات عربی متحده به ویژه دبی فعالیت دارند و تعداد قابل ملاحظه ای از اتباع ایرانی در کویت، قطر، امارات، بحرین و عمان استقرار یافته اند. هرچند اتباع ایرانی همانند سایر مهاجران تقریباً از هر نوع امتیاز و مشارکت سیاسی محرومند، اما وجود آنها به طور ماهوی زمینه ساز برخی تنش های دویا چند جانبه است:

۱- نادیده انگاشتن اتباع ایرانی در توسعه اجتناب ناپذیر سیاسی مبتنی بر دموکراسی، علاوه بر این که اعتراض آنها را در پی خواهد داشت، ممکن است زمینه ساز تهدید ایران شود. این تهدید که بر اصل دفاع از منافع اتباع ایرانی استوار است، به ویژه هنگام بهبود روابط ایران و ایالات متحده کارساز خواهد بود؛

۲- با آغاز هرگونه تیرگی در روابط ایران و امیرنشین ها، انتظار می رود اتباع ایرانی مورد سوءظن و یا برخی اقدامات تلافی جویانه قرار گیرند. چنین فرآیندی به وخیم تر شدن روابط دو یا چندجانبه کمک می کند. از سوی دیگر هرگونه سخت گیری و مخالفت ایران روبرو می شود و حتی می تواند واکنش های تند ایران را در پی داشته باشد.

نقش و دیدگاه های متفاوت امنیتی

جمهوری اسلامی ایران و اعضای شورای همکاری از نظر چگونگی تأمین امنیت خلیج فارس دیدگاه های متفاوتی دارند. در حالی که عربستان به عنوان نماینده این کشورها، علی رغم افزایش حساسیت های داخلی «اتفاق و اتحاد با ایالات متحده را برای خود حیاتی تشخیص داده و بین آنها در تمام موارد، جز مورد اسرائیل هماهنگی کامل برقرار است». جمهوری اسلامی به دلایل متعدد، مخالف حضور نظامی ایالات متحده در این خلیج کوچک است و معتقد است که: «حضور نیروهای آمریکایی در منطقه خلیج فارس نه تنها تأمین کننده امنیت نیست، بلکه موجب بی ثباتی منطقه نیز می شود». تشدید رقابت های تسلیحاتی، تشویق دیگر قدرتها

برای حضور در منطقه، ایجاد فضای دشمنی و رقابت بین هشت کشور ساحلی و تهدید امنیت ملی ایران، دلایلی است که جمهوری اسلامی برای توجیه درستی دیدگاه های امنیتی خود، مبنی بر عدم حضور ایالات متحده به کار می برد. از دیدگاه تهران «کشورهای منطقه در پرتو همگرایی، مشارکت و همکاری با یکدیگر، قادرند امنیت منطقه را تأمین کنند». این در حالی است که، مقابله ی جدی و همه جانبه ی ایالات متحده با عراق در جریان اشغال کویت و بخش هایی از عربستان که به سرعت به این اشغال پایان داد و بار دیگر استقلال، وحدت ملی و تمامیت ارضی کویت را اعاده نمود، موجب تقویت دیدگاه های مبتنی بر پذیرش حضور نظامی ایالات متحده در خلیج فارس، بین رهبران و حتی برخی احزاب و گروه های روشنفکر منطقه شده است. برخی از رهبران کشورهای تشکیل دهنده ی شورای همکاری، پس از شکست عراق و پایان سناریوی اشغال کویت، بیش از پیش مدافع حضور نظامی ایالات متحده شده اند.

این اختلاف دیدگاه به دلیل آن که این کشورها، فضای سرزمینی خود را در اختیار ایالات متحده برای ایجاد پایگاه های دائمی، موقت و یا مانور قرار داده اند، باعث افزایش بدبینی های دوجانبه بین ایران و اعضای شورای همکاری خلیج فارس شده است. ایران خواهان برچیده شدن این پایگاه هاست چرا که بنا به ملاحظات جغرافیایی، از جمله کوتاهی فاصله بر تحرک های نظامی و امنیت در فضای سرزمینی ایران کنترل های دقیقی با حضور ایالات متحده در منطقه شکل می گیرد؛ این جریان در وهله ی نخست، خواهان برچیده شدن پایگاه های نظامی از این منطقه خواهد شد. اما تا زمان قدرت یابی و به ویژه هماهنگی این سه موجب با یکدیگر، حضور نظامی ایالات متحده با تکیه بر حمایت های سنتی خاندان های حاکم در منطقه پابرجا خواهد بود.

گسل ها

بین دولت - ملت ایران و کشورهای جنوبی خلیج فارس حداقل هفت گسل ملموس، فاصله انداخته که نتیجه ی عملکرد آنها، ایجاد کینه ی مستمر به ویژه از جانب ایرانیان بوده است. ایرانیان به وضوح شاهد تفاوت های کاملاً بارز اقتصادی به ویژه از جنبه ی شکاف عظیم درآمدی بین خود و اتباع این شیخ نشین ها هستند. آنها از این که مجبورند برای تأمین معاش یا دسترسی به رفاه بیشتر با تحمل دشواری های فراوان، به عنوان نیروی کار ارزان در خدمت رونق اقتصادی این کشورها باشند، دولت های خود را ملامت می کنند. در واقع جهت جریان های مهاجرتی بین شمال - جنوب خلیج فارس، مشابه جنوب به شمال مدیترانه و یا جنوب به شمال دریای کارائیب است.

اما با وجود گسل فاحش اقتصادی جنوب به شمال، جنوب ثروتمند قبله ی آمال ایرانیان نیست؛ در واقع از نظر اغلب ایرانیان، عرب های جنوب خلیج فارس مردمی تن پرورند که برای استمرار رفاه کنونی خود که به گمان ایرانی ها ناشی از درآمدهای هنگفت نفتی است، حاضر به تن دادن به حکومت های استبدادی و پذیرش نفوذ گسترده ی آمریکایی ها و انگلیسی ها در تمام شئون مملکتی خود شده اند. این نظرگاه ایرانیان در واقع حاوی دو گسل عمیق دیگر بین شمال - جنوب است؛ در حالی که ایرانیان حداقل از ۱۹۰۵ ساختار حکومتی بر پایه قدرت نسبی پارلمان را پذیرفته و از ۱۹۸۰ به تعمیق دموکراسی سیاسی روی آورده اند، اعراب جنوب هنوز مراحل تکوینی پذیرش دموکراسی را طی می کنند (گسل تفاوت ساختار سیاسی) و در عین حال بقای این نظام ها در برابر تهدیدهای حاشیه ای تا حدود زیادی به حمایت های ایالت متحده وابسته است؛ در حالی که در غیر متعهد بودن جمهوری اسلامی تردیدی نیست. (گسل تفاوت سیاسی خارجی) ایرانیان همچنین در برتری همه جانبه محیط و فضای جغرافیایی کشورشان از نقطه نظر گونه گونی اقلیمی، معدنی و خاک نسبت به محیط یکنواخت این کشورها و نیز برتری قابلیت های فرهنگی خود بر عرب ها تردیدی به خود راه نمی دهند.

ترکیب این تفاوت ها و برتری جویی های ناشی از آنها با تفاوت های زبانی، نژادی و مذهبی و به ویژه دیدگاه های متفاوت و محسوس تاریخی در دو سوی خلیج فارس، فضای پر از نفرت و کینه ای را به وجود آورده است. هر چند ریشه ی برخی از این نفرت ها بسیار قدیمی است و شاید به حمله ی مسلمانان عرب به ایران باز گردد، اما تشدید آن به رشد و اوج گیری و تقابل دو جریان پان عربیسم و پان ایرانیسم باز می گردد. مشابه چنین فضایی در دو سوی دریاهای کره (بین ژاپن - کره ژاپن - چین) و مانش و بالتیک نیز مشاهده شده است، با این تفاوت که با درایت و هوشمندی دولت ها، اولاً روندی کاهش یابنده داشته و ثانیاً با همکاری و هماهنگی و تعاملات رو به گسترش اقتصادی، این فضا به رقابتی مثبت و در جهت جذب بیشتر منافع پیرامونی تبدیل شده است. و برقراری تعادل قیمت نفت خام هستند و به همین دلیل در قبال هر افزایش بهای جهانی که مطابق منافع و مصالح مصرف کنندگان بزرگ نباشد، واکنش نشان می دهند و با افزایش میزان تولید به ایجاد تعادل و تثبیت اوضاع اقتصادی بازار جهانی کمک می کنند. این استراتژی درازمدت و تقریباً پایدار، زمینه ساز رودر رویی این کشورها با ایران است که در جناح کشورهای تند رو نفتی قرار دارد و خواهان استفاده از سلاح نفت در سیاست و افزایش ذخایر و درآمدهای ارزی خود از این طریق است.

مداخله ی نظامی عربستان در قطر و بحرین

ویژگی های ژئوپلیتیک عربستان که از طریق نظام پادشاهی آن تکمیل شده، سرشتی محافظه کار و ثبات گرا به این دولت داده است؛ بنابراین تا زمانی که پادشاهی سعودی در عربستان قدرت سیاسی را در اختیار دارد، اتخاذ استراتژی توسعه طلبی از جمله

انضمام طلبی ارضی از سوی عربستان احتمالی بعید است. اما حتی سعودی ها در برابر رویدادهای قطر با جمعیت بومی وهابی و بحرین به دلیل اکثریت شیعی و پیوندهای عمیق آنها با شیعیان شرق عربستان، حساس هستند. در واقع سعودی ها آماده اند تا در صورت لزوم، در امور داخلی این دو کشور مداخله آشکار و جدی کنند. این در حالی است که قدرت مانور سعودی ها در عمان، کویت و تا حدودی امارات عربی متحده ضعیف است، آن هم به دلیل مناسبات ویژه ی تاریخی از جمله اختلافات عمیق حل نشده و بدبینی مردم و دولت های این کشورها نسبت به مقاصد سعودی ها. بنابراین انتظار می رود در صورت رشد و اوج گیری ناآرامی های مهار ناشدنی در قطر و بحرین، سعودی ها برای بازگرداندن ثبات به نفع نظام های حاکم و یا حتی هضم این کشورها آشکارا وارد عمل شوند. در چنین صورتی و با وجود فضای سیاسی - نظامی حاکم بر خلیج فارس، و با فرض حمایت یا سکوت ایالات متحده از اقدام سعودی ها، قدرت مانور ایران در برابر سعودی ها زیاد نیست، اما چنین عملی، منجر به ایجاد دور جدیدی از تنش و مشاجره بین دو کشور خواهد شد.

نتیجه

جمهوری اسلامی ایران در مناسبات خود با اعضای شورای همکاری، ناچار به کنار هم قراردادن سه واقعیت کلی و متضاد برخاسته از نظام های سیاسی حاکم بر این کشورهاست.

۱. تا هنگام پایداری این نظام ها، ایران نباید نگران تهدید مستقل و گسترده ای از جانب هیچ یک از این کشورها و یا حتی تهدید هماهنگ اعضای شورای همکاری باشد. برعکس، پیامدهای ناشی از جایگزین شدن نظام های ملی گرا یا بنیادگرای مذهبی به جای رژیم های پادشاهی و امیرنشین های کنونی، قابل پیش بینی نیست. اما براساس سابقه ی ناشی از سرنگونی نظام های پادشاهی در منطقه به ویژه جهان عرب، این گونه تفکرات با آغاز و گسترش هموردجویی توسعه طلبانه و انضمام جویانه و مبارزات تند ایدئولوژیک ملی یا مذهبی همراه خواهد بود؛

۲. نظام های محتاط و محافظه کار عرب خلیج فارس، همچنان و تا آینده قابل پیش بینی، مدافع حضور همه جانبه ی ایالات متحده و بریتانیا در خلیج فارس خواهند بود. تلاش این دولت ها برای در اختیار قرار دادن پایگاه های نظامی دائمی یا موقت و یا تجویز استفاده از بندرها و امکان های زیربنایی لجستیکی به ایالات متحده، حریدهای سنگین و مستمر تسلیحاتی، انجام مانورهای مشترک با این ابرقدرت و کوشش برای تثبیت بهای جهانی نفت، همچنان استمرار خواهد یافت؛

۳. این نظام ها حداکثر طی دو دهه آینده با ورود و گسترش امواج مّلی گرایی عربی، بنیادگرایی اسلامی و تجدّدطلبی جناح های درونی خانواده های حاکم بر امپرنشین ها، دگرگونی های بارزی را تجربه خواهند کرد. اما مکانیزم این تغییرات کمتر از خود تغییرات نیست. میزان موفقیت استراتژی پذیرش اصلاحات تدریجی در ساختار نظام های حکومتی که از دهه ی گذشته در دستور کار این دولت ها قرار داشته، بر سیاست خارجی از جمله فرایند بهبود روابط آنها با ایران مؤثر است. اما درک نتایج هر گونه دگرگونی انقلابی، چندان قابل پیش بینی نیست. بهبود مناسبات دو جانبه و درگامی فراتر استراژی حمایتی ایران برای بقای این نظام ها، بر میزان مشروعیت آنها خواهد افزود. اما انتخاب این نوع استراتژی با در نظر گرفتن احتمال به قدرت رسیدن نظام های مردمی و انقلابی در مناسبات ایران با نظام های آتی بی تأثیر نیست.

در حال حاضر با گذشت بیش از بیست و دو سال از انقلاب اسلامی، تهران سیاست نزدیکی و تفاهم گسترده با این نظام ها را در برنامه های اصلی دیپلماتیک خود قرار داده است. این خط مشی حاکی از آن است که ایران واقعیت نخست را برگزیده و موردهای دوم و سوم را تحت الشعاع قرار داده است. از سوی دیگر به نظر می رسد عربستان سعودی و دیگر اعضای شورای همکاری، خواستار دگرگونی کلی در نظام جمهوری اسلامی و یا تعویض آن در نظامی مّلی گرا یا حتی متمایل به ایالات متحده نیستند. برای این نظام ها، یک جمهوری اسلامی معتدل، میانه رو و غیر متعهد که در عین حال در کنترل مقاصد و علایق عراق با این کشورها همدردی و همراهی نشان دهد، نسبت به رژیم مّلی گرا و متمایل به ایالات متحده و مجموعه ی غرب، خطر کمتری خواهد داشت.

در مجموع دولت های منطقه تا تسلط و برقراری فضای صلح آمیز و پایدار در منطقه، باید بر سه موضوع به تفاهم برسند :

۱. ایجاد مکانیزمی مشخص و نهادینه شده برای فعال سازی گفتگو و مذاکره درباره ی اختلافات دو یا چند جانبه؛

۲. دست یابی به تفاهمی اصولی برای تأمین امنیت منطقه ای؛

۳. تلاش برای تأسیس بازار سازمان یافته، فعال و محدود منطقه ای.

ایران در عین حال باید این واقعیت را مدنظر قرار دهد که اعضای شورای همکاری خلیج فارس به ویژه اعضای کوچک تر تمایل دارند تا هر چه زودتر این شورا را به سوی یک پیمان دفاعی رسمی هدایت نمایند. یادآوری می شود که قرار بود شش کشور عضو این شورا در نوامبر ۱۹۹۹ به چنین توافقی دست یابند.

فصل دوازدهم

امنیت ملی ایران و فضای پیرامونی

مدخل

مطالعه منابع تنش و تهدید ایران و همسایگان، زمانی می تواند شناخت دقیقی از محیط استراتژیک پیرامونی کشور به دست دهد که با شناسایی عملکرد و تأثیر حوزه های ژئوپلتیک پیرامونی بر امنیت ملی همراه باشد. منطقه ای بودن، چند جانبه بودن و ارتباط مستقیم یا غیرمستقیم برخی از منابع تهدید پیرامونی با رقابت و تصادم استراتژی های ژئوپلتیک قدرت های فرامنطقه ای و منطقه ای، علت اصلی تکوین، استمرار، گسترش و فعال شدن برخی از این منابع تهدید است. ارایه ی نمایی کلی و عمومی از علایق و منافع قدرت های فرامنطقه ای و منطقه ای در حوزه های ژئوپلتیک پیرامونی ایران را، می توان تکمله ای بر هر یک از فصل های پیشین دانست.

تراکم حوزه های ژئوپلتیک پیرامونی

ایران نسبت به حوزه های ژئوپلتیک خلیج فارس، شبه قاره، آسیای مرکزی، قفقاز – آناتولی و خاورمیانه، دارای موقعیت مرکزی است و در عین حال با تمام این حوزه ها از نقطه نظر علایق و منافع، پیوند خورده است. باید در نظر داشت که بین میزان دلمشغولی های استراتژیک دولت ها و تعداد حوزه های ژئوپلتیک پیرامونی، رابطه مستقیمی برقرار است؛ چنان که کانادا با کمترین حوزه ژئوپلتیک پیرامونی به ویژه پس از پایان جنگ سرد، از محیط امن جانبی برخوردار است و استرالیا نیز که با حوزه ی ژئوپلتیک در حال تضعیف آسیای جنوب شرقی دریایی همسایه است، دغدغه ی چندانی نسبت به امنیت ملی خود ندارد. اما تراکم حوزه های ژئوپلتیک پیرامونی ایران، همواره سبب دغدغه های استراتژیک دولت ها نسبت به امنیت و وحدت ملی و حظ تمامیت ارضی کشور بوده است. چیرگی فضای امنیتی در تاریخ و جامعه و هراس مردم و دولت ها از مرکز گریزی حاشیه ها و مقاصد دولت های بیگانه از جمله قدرت های همجوار، در واقع متأثر از تعدد فضا سازی های حوزه های ژئوپلتیک پیرامونی بوده است.

از سوی دیگر، در حالی که برخی از حوزه های ژئوپلیتیک قدیمی و دیرینه ی جهان بر اثر تحولات دهه ی اخیر در حال زوال و فروپاشی هستند، حوزه های ژئوپلیتیک پیرامونی ایران جوان و در حال شکل گیری اند و علایق و منافع قدرتمندی سبب استحکام و پایداری آنها شده است و نشانه ای مبنی بر زوال این حوزه ها به چشم نمی خورد.

ایران مکمل استراتژی های ژئوپلیتیک

ایران مکمل استراتژی ژئوپلیتیک تمام کشورهای همجوار خود است. تنگناهای جغرافیایی از نظر دسترسی به دریاهای آزاد، ایران را مکمل آسیای مرکزی و افغانستان نموده است؛ در عین حال ایران برای عراق به عنوان کشوری با ساحل نامساعد می تواند مکمل دریایی به حساب آید. همین فضای سرزمینی، در اتصال و پیوند زمینی ترکیه - آذربایجان، نخجوان - آذربایجان، ترکمنستان - اروپا، افغانستان - اروپا، شه قاره - اروپا و قفقاز - بین النهرین، نقش مرکزی و محوری دارد.

همچنین علایق دولت - ملت های ترکمنستان، آذربایجان و ارمنستان برای تحقق بخشیدن به آرمان های ترکمنستان واحد، آذربایجان و ارمنستان بزرگ، با وحدت، امنیت ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران تداخل پیدا می کند. این در حالی است که پاکستان و ایران، از مرکزگریزی بلوچ ها در هراسی تاریخی به سر می برند. همچنین علاقه ی برخی جناح ها در افغانستان به تغییر نام این کشور به خراسان، طرح های متعدد عراق با حمایت برخی دولت های عربی برای تجزیه خوزستان، امتداد سرزمینی و قومی هارتلند کرد در نوار مرزی غرب کشور و وجود انرژی گریز از مرکز در حاشیه ی جنوبی، به موازات ناهمگنی های زبانی - قومی، آسیب پذیری ایران در قبال حوزه های ژئوپلیتیک پیرامونی و تداخل آنها با محیط استراتژیک داخلی را، بیش از پیش ساخته است.

در مجموع فضای سرزمینی و انسانی ایران به دلیل نقش و عملکرد حایلی، معبری، هیدروکربنی، مذهبی، زبانی و قومی و به ویژه نقش آن در ایجاد تعادل های امنیتی، مورد توجه استراتژی های ژئوپلیتیک پیرامونی و قدرت های منطقه ای مؤثر در این حوزه هاست و از این نظر آسیب پذیری شگفت انگیزی پیدا کرده است.

مناطق شکننده و بی ثبات پیرامونی

قفقاز، آسیای مرکزی و افغانستان، شبه قاره، خلیج فارس و خاورمیانه را می توان مناطق دگرگونی های عمده، گسترده و پایدار جهان نامید. دگرگونی های بزرگی که تنها طی دهه ی اخیر یعنی از سال ۱۹۹۱ تا ژانویه ۲۰۰۱ در مناطق پیرامون ایران رخ داده، از ابعاد ویژه ای برخوردار بوده اند. این مناطق در این مدت چندین دگرگونی کلان را تجربه کرده اند که حاکی از شکنندگی و آسیب پذیری آنها در برابر رویدادهای سیاسی است :

۱. تکوین و تأسیس چهار دولت جدید به عنوان همسایگان شمالی ایران ؛
۲. هجوم سریع عراق به متحدان خود در جنگ هشت ساله با ایران و اشغال کامل کویت طی مدت هشت ساعت در دوم اوت ۱۹۹۰ و تصرف بخش هایی از عربستان ؛
۳. تبدیل کشور کویت به یک استان عراقی از ۱۹۹۰ تا ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ ؛
۴. تهاجم گسترده ی نیروهای زمینی متحدین به رهبری ایالات متحده در ۵ اسفند ۱۳۶۹ به نیروهای عراقی، آزادی کویت و اشغال بخشی از خاک عراق در ۸ اسفند ۱۳۶۹ و طی مدتی کمتر از چهار روز ؛
۵. دگرگونی عمیق در سرشت روابط روسیه - ایران و آغاز روابطی دوستانه و حتی استراتژیک، با وجود دو سده تهدیدات استراتژیک روسها علیه تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران ؛
۶. آغاز بهبود روابط ایران و دولت های پادشاهی و امیر نشین جنوب خلیج فارس، پس از یک دهه تنش و مشاجره ؛
۷. گسترش بنیادگرایی اسلامی در شبه قاره، افغانستان، آسیای مرکزی و مناطق جنوبی فدراتیو روسیه ؛
۸. سقوط دولت قانونی افغانستان پس از اشغال کابل توسط نیروهای طالبان و استقرار دولتی بنیادگرا در این کشور و هماهنگی و همکاری جمهوری اسلامی ایران با روسیه و کشورهای آسیای مرکزی برای کنترل مقاصد طالبان ؛
۹. آغاز تنش زدایی در روابط ایران - عراق پس از درگیری و جنگ تمام عیار هشت ساله و در پی پذیرش مجدد قطعنامه از سوی صدام حسین رئیس جمهور عراق (۲۴ مرداد ۱۳۶۹) و سفر طارق عزیز در شهریور ماه ۱۳۶۹ به تهران و دیدار وی با مقامات ایرانی ؛

۱۰. خروج اسرائیل از خاک لبنان در سال ۲۰۰۰ ؛

۱۱. انعقاد طرح آسلو و موافقت اسرائیل با ایجاد کشور مستقل فلسطینی در ۱۹۹۸ میلادی و بر هم خوردن دفعی این طرح بر اثر آغاز انتفاضه دوم و آغاز جنبش فراگیر در سرزمین های اشغالی ؛

۱۲. پایان جنگ های داخلی یمن، محو شدن جمهوری دموکراتیک یمن از نقشه سیاسی جهان و تأسیس جمهوری عربی یمن ؛

۱۳. آغاز هجوم های دامنه دار و گسترده نظامی ترکیه به شمال عراق و تأسیس مناطق خود مختار در شمال این کشور ؛

۱۴. تهدید شدن سوریه از جانب ترکیه به جنگ و تسلیم دمشق در برابر خواست آنکارا مبنی بر تسلیم اوجالان به ترکیه یا اخراج وی از خاک سوریه ؛

۱۵. آغاز اصلاحات سیاسی در ایران و در پی آن بهبود روابط ایران - اتحادیه اروپا و اعلام گفتگوی تمدن ها از سوی ریاست جمهوری ایران ؛

۱۶. انعقاد قرارداد مرزی بین عربستان و یمن و حل اختلافات مرزی دو کشور ؛

۱۷. حضور مستقیم، گسترده و متراکم نظامی ایالات متحده در خلیج فارس و تأسیس پایگاه های دائمی این ابرقدرت در کشورهای عربی خلیج فارس و فضاهای پیرامونی آن ؛

۱۸. آغاز مسابقه تسلیحاتی (هسته ای) در شبه قاره بین هند و پاکستان و تبدیل رسمی این دو کشور به قدرت های هسته ای ؛

۱۹. سقوط دولت های پاکستان در پی کودتاهای نظامی ؛

۲۰. گسترش روابط نظامی اسرائیل ترکیه و ایجاد محور استراتژیک اسرائیل، آذربایجان، ترکیه و ایالات متحده ؛

۲۱. گسترش همکاری های نظامی بین اعضای شورای همکاری خلیج فارس و تداوم و تشدید خریدهای سنگین تسلیحاتی از سوی آنها و تبدیل فضاهای سرزمینی این کشورها به انبارهای تسلیحاتی آمریکا و متحدانش، علی رغم افزایش حساسیت های مردمی ؛

۲۲. انعقاد قرارداد صلح اسرائیل - اردن و آغاز روابط دیپلماتیک رسمی بین آنها.

بدین ترتیب این پرسش پیش می آید که اوضاع سیاسی مناطق پیرامونی ایران در ۱۰ یا ۲۰ سال آینده حاوی چه دگرگونی های کلانی خواهد بود و چه تأثیری بر امنیت ملی ایران بر جای خواهد گذاشت؟

فضاهای پیرامونی ایران، کانون تلاقی علایق و منافع

اغلب واحدهای سیاسی پیرامونی ایران، در شکل های عنصری و واحدی و یا منطقه ای، کانون تلاقی علایق و منافع قدرت های فرامنطقه ای هستند :

الف) خلیج فارس

این منطقه در شمار مناطق حیاتی ایالات متحده و جزو حوضه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک اروپای غربی و تأمین کننده ی اصلی نفت آسیای شرقی به ویژه کره و ژاپن است. تنها «ظرف دهه ۸۳ – ۱۹۷۳ این منطقه ۳۰٪ نفت مورد نیاز ایالات متحده، ۶۰٪ مصرف نفت اروپای غربی و ۷۰٪ نفت خام ژاپن را تأمین کرده است». اما نیازهای ایالات متحده به نفت خام وارداتی از خلیج فارس از دهه ی هشتاد تاکنون به تدریج کاهش یافته است؛ در واقع علت اصلی حضور ایالات متحده در این منطقه را باید کنترل منابع و مسیرهای نفتی دو رقیب عمده ی آینده اش، یعنی اروپا و ژاپن دانست.

در همین حال با وجود چشم انداز بارز حضور و رقابت قدرت ها در این منطقه، ایران، عراق و عربستان به عنوان سه قدرت اصلی ساحلی این دریا، نه تنها تاکنون نتوانسته اند به تفاهمی اصولی برای کنترل منطقه و دور کردن ایالات متحده دست یابند، بلکه با تشدید خصومت ها بر پیچیدگی اوضاع ژئوپلیتیک منطقه افزوده شده است.

در حال حاضر ایالات متحده با پافشاری و القای این مطلب که ایران و عراق، تهدیدهای ملموس در حوزه ی خلیج فارس به شمار می روند، چند هدف اساسی دیگر را نیز بدین شرح پی گیری می کند :

۱. مشروع جلوه دادن حضور نظامی خود در منطقه ؛

۲. اعمال فشار بر ایران با توسل به استراتژی «مهار دو جانبه» برای ایجاد تعدیل و دگرگونی در استراتژی سیاست خارجی تهران ؛

۳. فروش کلان تسلیحات به پادشاهی ها و امیر نشین های جنوبی در ازای ثروت نفتی ؛

۴. باج خواهی از اروپا و ژاپن در ازای ایفای نقش ژاندارمری برای حفظ منابع نفت وارداتی.

تشکیل ناوگان پنجم ایالات متحده و حضور آنها در خلیج فارس – دریای عمان و حاشیه های آن و حضور ده ها ناو از ملیت های مختلف با فرماندهی این ناوگان، به همین ترتیب توجیه شده اس. بوش آخرین رئیس جمهوری منتخب ایالات متحده در کنفرانس

مطبوعاتی ۱۶ دسامبر ۲۰۰۰، ضمن معرفی «کولین پاول» یکی از فرماندهان جنگ نفت در خلیج فارس به عنوان وزیر خارجه ایالات متحده، خلیج فارس را منطقه ای کلیدی دانست و اعلام کرد: «ما از منافع آمریکا با هر قیمتی در خلیج فارس دفاع خواهیم کرد».

ب) قفقاز

دلایل ذیل قفقاز را به یکی از کانونهای ویژه جهان تبدیل کرده است:

موقعیت ژئواستراتژیک قفقاز به عنوان محور و کانون اتصال اوراسیا، عملکرد و ظرفیت های آن در تأمین منابع انرژی، نقش کریدوری آن در انتقال منابع هیدروکربنی آسیای مرکزی، ارزش های ایدئولوژیک، قوی و زبانی آن و نقش امنیتی این منطقه در ارتباط با علایق و منافع روسیه، ترکیه، ایران، ایالات متحده و اتحادیه اروپا.

از نظرگاه مسکو، قفقاز مکمل ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک فدراتیو روسیه است و با تعدیل حضور ایالات متحده، اروپا و ترکیه در آن، باید از قدرت واگرایی آن کاست. این در حالی است که اروپا، قفقاز را به عنوان بخشی از اوراسیا که نقش حایل بین این دو قاره را ایفا می کند و موقعیت معبری آن برای پیوند دادن دریای سیاه و پیرامون دریای مازندران ممتاز است، جزو مناطق ژئوپلیتیک خود به حساب می آورد.

ایالات متحده نیز با هدف های متعددی وارد این صحنه شده است:

اطمینان از استمرار روند تلاشی روسیه، تضمین استقلال دولت های نوپا در برابر همسایه شمالی، متنوع ساختن واردات انرژی، کنترل یکی دیگر از منابع انرژی اروپا و کنترل ایران و جریان اسلام گرایی، بخش اصلی انگیزه های ایالات متحده را تشکیل می دهد. ترکیه نیز علاوه بر هدف های اقتصادی و تجاری و اشتیاق دیرینه برای دست یابی به منابع انرژی قفقاز و آسیای مرکزی، ظاهراً از انگیزه های ایدئولوژیک مبنی بر گسترش پان ترکیسم و حتی پان تورانیسم نیز برخوردار بوده است و در عین حال تلاش این کشور برای انتقال خط لوله به مقصد جیحان را می توان به عنوان کنترل نفت و گاز پیرامون دریای مازندران به حساب آورد.

در این حال، انگیزه های ایران حتی از دیگر بازیگران برون منطقه ای نیز بیشتر است. بخشی از انگیزه های ایران عبارت است از:

تلاش برای عبور کریدور انرژی از فضای سرزمینی خود، کاهش تهدیدهای قومی جمهوری آذربایجان و آرمان های انضمام طلبانه ی این دولت نوپا مبنی بر تأسیس «آذربایجان بزرگ»، جلوگیری و یا ایجاد مانع در برابر توسعه ی نفوذ ایالات متحده و ناتو،

افزایش عمق استراتژیک خود در قبال تهدید تاریخی روس ها با حفظ حایل قفقاز، نفوذ ایدئولوژیک و دست یابی به بازار بزرگ منطقه و در عین حال تلاش برای حفظ و تضمین استقلال واحدهای مستقل سیاسی قفقاز. در چشم اندازی عمومی، برآیند تمام تحولات و اقدام های زمینه ساز آن و علایق و منافع بازیگران درگیر در این منطقه، ضمن داغ و بحرانی ساختن قفقاز، باعث دلمشغولی و دغدغه ی مستمر و استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در ناحیه شمال غرب شده و در عین حال زمینه های نزدیکی روسیه و ایران را فراهم آورده است.

ج) آسیای مرکزی

آسیای مرکزی و قفقاز دارای جایگاه و تنگناهای تقریباً مشابهی هستند. این دو منطقه از نقطه نظر قابلیت های هیدروکربنی و مشکل دسترسی به آب های آزاد، از جمله دست یابی به کریدور مناسب برای انتقال این مواد، وابستگی به شبکه راه های دولت های همسایه، وابستگی صنعتی و غذایی و تنوع قومی، نژادی و مذهبی، تنگناهای متعددی دارند. اما آسیای مرکزی از نظر خابگاه و ویژگی های ژئوپلیتیک، چند تفاوت بارز با قفقاز دارد :

۱. علاوه بر بازیگران صحنه ی قفقاز، علایق و منافع مستقیم چین، هند، پاکستان و افغانستان در آسیای مرکزی، بر تعداد بازیگران این منطقه افزوده است. این در حالی است که ایالات متحده، اسرائیل و برخی اعضای اتحادیه ی اروپایی با متهم کردن ایران به اختلاف در مذاکرات صلح خاورمیانه، تحریم ها و تهدید های گوناگونی علیه ایران اعمال کرده اند.

اسرائیل نیز بارها ایران را به حمله هوایی و بمباران تأسیسات اتمی بوشهر و دیگر مراکز حساس تهدید کرده است. بدون شک تا هنگامی که جمهوری اسلامی ایران، بر استراتژی اعلام شده خود مبنی بر نابودی اسرائیل از نقشه سیاسی جهان اصرار ورزد، تهدید اسرائیل باید جدی گرفته شود. بعید نیست که همکاری و تفاهم های این رژیم با ترکیه و ایجاد محور مشترک چهارگانه با ایالات متحده و آذربایجان، برای ایجاد تعدیل در این استراتژی باشد؛

۲-وابستگی و پیوندهای کشورهای این منطقه به روسیه بیش از قفقاز است؛

۳-قابلیت های ایران برای نفوذ در این منطقه ، با وجود دو دولت فارس زبان تاجیکستان و افغانستان و میراث های فرهنگی مشترک و نیازهای متقابل معبری، بیش از قفقاز است؛

۴-قدرت مانور ایالات متحده، اروپا و ترکیه در این منطقه کمتر از قفقاز است،

۵- منابع مشاجره بین المللی در آسیای مرکزی به قفقاز بیشتر است.

به نظر می رسد روسیه، چین، افغانستان و ایران به عنوان بازیگران پیرامونی، نسبت به دیگران امکانات بیشتری را برای تأثیرگذاری بر تحولات این منطقه در اختیار داشته باشند، در عین حال، آسیب پذیری ایران در قبال مسایل این ناحیه مبهم بوده و کمتر شناسایی شده است.

د- خاورمیانه

حضور و واکنش جمهوری اسلامی در قبال رژیم اشغالگر فلسطین و همسایگانش، حتی چشم گیر از قفقاز و آسیای مرکزی است. بخشی از حساسیت های جمهوری اسلامی در قبال این مسأله اسرائیل، علایق مذهبی ایران، حفظ تعامل و حمایت از شیعیان لبنان و سوریه و همدلی و همدردی با دیگر مسلمانان و کشورهای اسلامی در قضیه فلسطین و قدس. اما ایران در قبال تهدید واقعی اسرائیل، همواره باید چند واقعیت زیر را مدنظر قرار دهد:

- ۱- ایالات متحده حامی و یا به عبارت بهتر متحده استراتژیک اسرائیل است و هر نوع تهدید اسرائیل علیه ایران، با اطلاع، هماهنگی و حمایت های متعاقب دیپلماتیک ایالات متحده صورت خواهد گرفت؛
- ۲- واکنش اروپا در قبال هر نوع تهدید اسرائیل علیه ایران، احتیاط آمیز و فاقد هر نوع تندی و یا مقابله و تحریم جدی خواهد بود؛
- ۳- واکنش سازمان های بین المللی مانند سازمان ملل متحد و شورای امنیت به دلیل نفوذ ایالات متحده و بریتانیا در قبال این تهدید، تعیین کننده نخواهد بود؛
- ۴- روسیه و چین به عنوان دیگر اعضای دایمی شورای امنیت حداقل در شرایط کنونی به دلیل نیازهای استراتژیک به ایالات متحده و اروپا و اصولاً پذیرش اصل موجودیت اسرائیل، علایق و منافع ویژه ای برای ابزار واکنش جدی علیه اسرائیل ندارند؛
- ۵- واکنش دولت های عضو سازمان کنفرانس اسلامی در قبال تهدید کلان علیه ایران، ضعیف و فاقد کارایی مناسب برآورده می شود.

در هر حال، علی رغم بُعد مسافت، عدم همجواری و وجود حایل اردن، عراق و ترکیه، نظامی اسرائیل علیه ایران جدی است و امکان دارد به شکل بمباران مراکز حساس سیاسی، نظامی و اقتصادی، ایجاد اختلال در تجارت و بازرگانی دریایی از جمله صادرات نفت و حتی هجوم محدود هسته ای عملی گردد.

هـ- آسیای جنوبی

دهه ۱۹۹۰-۱۹۸۰، بخش غربی شبه قاره هند، شاهد حضور و تراکم فعالیت های پیچیده ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی به عنوان قدرت های فرامنطقه ای، برخی از اعضای اتحادیه اروپایی، عربستان و دیگر امیرنشین های خلیج فارس، ایران، عراق، لیبی، استرالیا و ... بود. اما پس از خروج اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان و سقوط این ابرقدرت و پایان سیاست کانتین منت، پاکستان و افغانستان اهمیت استراتژیک خود را برای ایجاد سد در برابر اتحاد شوروی از دست دادند. از سوی دیگر بخش غربی شبه قاره به نسبت خلیج فارس، قفقاز و خاورمیانه، جاذبه های چندانی برای جلب حضور استراتژیک قدرت های فرامنطقه ای ندارد، اما در عین حال ایالات متحده، اتحادیه اروپایی، چین، ژاپن، روسیه، ایران و دولت ها و گروه های بنیادگرا، با هدف های متعدد ذیل به این منطقه (شبه قاره و افغانستان) چشم دوخته اند:

- ۱- کنترل رقابت و مسابقه تسلیحات هسته ای در شبه قاره و جلوگیری از آغاز جنگ چهارم بین هند و پاکستان؛
- ۲- کنترل بنیادگرایی با مرکزیت شبه قاره و افغانستان و جلوگیری از نفوذ آن در آسیای مرکزی و فدراتیو روسیه؛
- ۳- تهدید مشترک هند علیه چین و پاکستان که تاکنون پنج جنگ را در بر داشته، زمینه های نزدیکی و تفاهم پاکستان و چین، و حضور قدرت فرامنطقه ای چین را در شبه قاره فراهم آورده است؛
- ۴- علایق و منافع ایران در این منطقه روشن است؛ کنترل بنیادگرایی سنی، هماهنگی با پاکستان بر سر مسأله بلوچ، جلوگیری از بروز جنگ چهارم بین پاکستان و هند، استفاده معبری از پاکستان برای عبور لوله گاز به هند و تأثیرگذاری در جریان های افغانستان، بخشی از انگیزه های ایران را تشکیل می دهد.

در یک جمع بندی کلی از تأثیر فضاها و پیرامونی در امنیت ملی ایران می توان گفت: در حالی که برای دهه های طولانی، خلیج فارس تنها کانون مورد توجه قدرت های فرامنطقه ای پیرامون ایران بود، با فروپاشی اتحاد شوروی و تأسیس دو حوزه ژئوپلیتیک قفقاز و آسیای مرکزی، در محیط استراتژیک ایران دگرگونی های بزرگی پیدا شد که نتیجه آن افزایش دغدغه های استراتژیک ایران بوده است. همگرایی عمومی دولت - ملت های این دو منطقه به غرب، استراتژی ایالت متحده و ناتو بای نفوذ به این مناطق، حضور اسرائیل و رشد جریان پان ترکیسم، حضور آمریکا در طرح های اقتصادی از جمله نفت و گاز آنها و علایق و منافع روسیه در احیای سلطه مجدد بر این مناطق، خواه ناخواه موجب انتقال و تمرکز بخشی از انرژی ایران از جنوب به شمال شده است.

فضاهای ناهمگن و ناامن پیرامونی

انطباق فضای سرزمینی ایران با معبرهای اصلی ترانزیت مواد مخدر به اروپا و همجواری این فضا با قطب اصلی تولید تریاک جهانی واقع در جنوب و مرکز افغانستان و شمال غرب پاکستان، در ناامن سازی بارز حاشیه های شرقی و جنوب شرقی کشور، نقش بی بدیلی ایفا می کند. از سوی دیگر درهم آمیختگی مسأله ترانزیت مواد مخدر با شرارت و رقابت های ایدئولوژیک و سیاسی طالبان با جمهوری اسلامی، باعث افزایش گسترده عمق و عملکرد ناامنی های ناشی از صدور و ترانزیت مواد مخدر در شرق و جنوب شرق کشور شده است. این در حالی است که نشانه های بارزی مبنی بر پایان این تهدید دیده نمی شود.

فقر و محرومیت ملت افغانستان توجیه مناسبی برا مبارزه قاطع نکردن دولت های این کشور با کنترل کشت تریاک بوده است. طالبان تنها دولت جهان به شمار می رود که به صورت رسمی از کشت تریاک و تولید مواد مخدر حمایت می کند و بخش مهمی از هزینه های عمومی را بر مبنای کسب غشریه (مالیات شرعی) از تولید کنندگان این مواد قرار داده است. علاوه بر این، چرخه پیچیده و اقتصادی تولید، صدور و پخش این مواد و سودهای کلان هدایت کنندگانش، مانعی جدی برای شکست در مبارزه با آن است.

تداخل و درهم آمیختگی قومی، زبانی و مذهبی حاشیه فضاهای سرزمینی ایران و فضاهای سرزمینی قومی - مذهبی کشورهای همجوار، زمینه ساز آغاز و گسترش بحران های موقت یا دوره ای منطقه ای و حتی سراسری در ایران بوده است. در حال حاضر نیز نه تنها نشانه ای از حل و فصل این تنگنای پایدار ملی دیده نمی شود، بلکه با وجود گذشت حدود یک قرن از تکوین ناسیونالیسم های قومی - مذهبی، از دو دهه آخر قرن بیست تاکنون، همگرایی های درون قومی بیش از پیش شده است.

صدور و امتداد ناامنی های ناشی از تحولات داخلی دولت - ملت های همجوار، سومین عاملی است که بر حاشیه های کشور تأثیر می گذارد. تبدیل ایران به یکی از پنج کشور اصلی پناهنده پذیر در دو دهه اخیر، تجلی آشکاری از چنین نقشی است.

با نگاهی به چشم انداز مناطق مستعد ناامن داخلی ایران، چهار ویژگی بارز بین آنها به چشم می خورد:

- ۱- در گستره سرزمینی کشور، مناطق نا آرام و یا مستعد برای ناامنی با هدف های گوناگون واگرایی، در حاشیه ها قرار دارند؛
- ۲- حاشیه شرقی و جنوب شرقی، تحت تأثیر مستقیم ناامنی های ناشی از مواد مخدر و شرارت هستند؛
- ۳- حداکثر ناآرامی های ناشی از اختلافات مذهبی نیز در حاشیه های کشور مشاهده می شود؛
- ۴- استان های مرزی سیستان و بلوچستان، خراسان، آذربایجان غربی و خزستان در دو دهه اخیر، میزبان اغلب پناه جویان افغانی و عراقی بوده اند.

در واقع افغانستان، پاکستان، آذربایجان، عراق و حتی ترکیه، به عنوان کانون ها و هسته های ناامن بیرونی، فضای سرزمینی تحت حاکمیت ایران به ویژه حاشیه ها را تحت تأثیر قرار داده و آن را ناامن ساخته اند. اصولاً امتداد و پیوستگی سرزمین های قومی در دو سوی مرزهای بین الملل، امکان نظارت و کنترل مرز را ضعیف می کند و در عین حال زمینه حمایت های قومی به ویژه به هنگام گسترش بحران ها را امکان پذیر می سازد.

در واقع تأمین دراز مدت ملی و کشوری به ویژه مناطق حاشیه ای و تداخل های قومی - مذهبی جمعیت مرزی با فضاهای سرزمینی همسایگان و ارتباط امنیت کشوری و ناحیه ای با صدور و ترانزیت مواد مخدر و تعامل کانون های پایدار ناامنی ایران با کشورهای همجوار، سه چالش امنیتی در برابر جمهوری اسلامی ایران در دهه های آینده است.

کثرت نظام های کمتر دموکراتیک پیرامونی

اغلب دولت - ملت های همجوار ایران در حال تجربه نخستین مراحل دموکراسی اند و شهروندان آنها از حقوق سیاسی اندکی برخوردارند. این نقص ضمن کند نمودن فرآیند ملت سازی، مانع دست یابی این دولت ها به یک آرمان سیاسی شده است. بیشترین تراکم نظام های پادشاهی و امیر نشین جهان را باید در جنوب خلیج فارس جستجو کرد، یعنی آنجا که هنوز خاندان های حکومتگر، کنترل امور سیاسی و مدنی را در دست دارند. گرچه برخی دولت های فوق پیشرفته، مانند بریتانیا، بلژیک، اسپانیا و سوئد، به طور اسمی رژیم پادشاهی دارند، اما قدرت واقعی پادشاه و ملکه محدود و عملاً ناچیز است و اغلب نماد هویت ملی هستند و هیچ گونه قدرت مستقیمی در زندگی سیاسی ندارند.

هرچند به نظر می رسد دولت - ملت های جنوب خلیج فارس به زودی حق داشتن پارلمان و در نتیجه حق داشتن پارلمان و در نتیجه حق انتخابات را تجربه خواهند کرد (مانند کویت و عکاک)، اما نمایندگان انتخابی، قدرت تحرک و مانور چندانی در تصمیم گیری های حیاتی و استراتژیک در برابر رهبران نخواهند داشت.

این در حالی است که هنوز در آغاز قرن بیست و یکم، نوع نظام سیاسی و در نتیجه میزان حقوق اساسی ملت افغانستان در پرده ای از ابهام است. حقوق سیاسی در پاکستان نیز با وجود برخورداری از ساختاری فدرال و تجربه دموکراسی پارلمانی، همواره تحت تأثیر حکومت نظامیان قرار داشته است. هرچند فرماندهان نظامی همواره به اصول دموکراتیک اظهار وفاداری کرده و حکومت خود را وسیله ای برای دست یابی به ثبات تا فراهم شدن زمینه های برقراری دموکراسی می دانند، اما طول مدت حکومت آنان نشان می دهد که نظامی گری در پاکستان بیشتر یک قاعده است تا استثنا.

عراق نیز از آغاز سال ۱۹۶۰، تحت حاکمیت رژیم سیاسی تک حزبی و فرمانروایان اقتدارگراست. وضعیت ترکمنستان نیز با تفاوت‌هایی قابل اعتنا شبیه عراق است. حقوق اساسی آذربایجان نیز تحت تأثیر چند عنصر متضاد، مانند تلاش برای نزدیکی به اروپا و پذیرش معیارهای این قاره و حفظ وحدت ملی در برابر ارمنستان و روسیه، هنوز سرانجام مشخص نیافته است. در واقع تنها در سه کشور روسیه، ترکیه و ارمنستان به طور نسبی معیارهای دموکراسی با مفهوم امروزین رعایت می‌شود. بدون شک در آینده نه چندان دور، تقاضای برخی از ملت‌های منطقه برای دست‌یابی به حقوق سیاسی بیشتر تکوین یافته و به صورت اپیدمی سیاسی به همه نقاط گسترش خواهد یافت. حاصل تنش‌های گسترده ناشی از این اپیدمی حداقل در دوره‌های آغازین، چیزی جز تشدید بحران‌های ملی و منطقه‌ای در پیرامون ایران نیست.

نتیجه

امنیت ملی، داخلی و یا حاشیه‌های مرزی از یک سو تحت تأثیر منابع متعدد تنش دو یا چند جانبه با کشورهای همجوار است و از سوی دیگر محیط استراتژیک ایران از جمله امنیت ملی آن در معرض حوزه‌های متعدد ژئوپلیتیک کشورها و قدرت‌های پیرامونی است. در جذب و تداوم برخی ناامنی‌ها، به خودی خود به ایفای نقش می‌پردازد. همچنین مناطق شکننده و بی‌ثبات پیرامونی که اغلب ناشی از تلاقی علایق و منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای است، باعث دغدغه‌های استراتژیک جمهوری اسلامی به ویژه در دهه اخیر شده است. این در حالی است که عدم رشد دموکراسی و ناپایداری دولت - ملت‌های مناطق پیرامونی و امتداد قومی و مذهبی آنها تا داخل ایران و نیز وجود بزرگترین قطب تولید تریاک در افغانستان، بر آسیب پذیری ایران افزوده است.

فصل پایانی:

جمع بندی و چشم اندازها

جمع‌بندی:

جمهوری اسلامی ایران در تهیه و تنظیم استراتژی ملی خود، تا آنجا که به محیط استراتژیک بیرونی مربوط می شود، ناچار به پذیرش و یا در نظر گرفتن سه واقعیت محوری است که بر امنیت، وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران در دراز مدت تأثیر می نهند:

۱- تراکم تهدیدهای پیرامونی

بر اساس سه ملاک قابل اندازه گیری، یعنی سال های درگیری در جنگ تمام عیار، تأثیر و عمق نفوذ جغرافیایی جنگ و تعداد اختلاف های مهم و پایدار پیرامونی، از سال ۱۹۴۵ تا سال ۲۰۰۰، ایران همراه با اسرائیل، لبنان، سوریه، مصر، پاکستان، عراق، افغانستان، ویتنام، کامبوج، آنگولا، عراق و ... است. علاوه بر این تا ژانویه ۲۰۰۱، جمهوری اسلامی از نظر میزان و سهم منابع تنش و تهدید ملموس و واقعی در ففضای پیرامونی، بین ۲۰۰ دولت-ملت کنونی جهان، همراه با اسرائیل، لبنان، سوریه، عراق، پاکستان، ترکیه، افغانستان، یوگسلاوی، آذربایجان و کویت در شمار یازده دولت-ملت پرتهدید جهان به شمار می رود.

ایران یکی از سه کشور رکورد دار تعداد همسایه در جهان است که اغلب دولت های همجوارش، در شمار دولت - ملتهای نوپا، تازه تأسیس، کمتر توسعه یافته و دارای تنگهای ارتباطی از نظر دست یابی به دریای آزاد هستند. ناهمگن بودن این کشورها از نظر میزان توسعه اقتصادی، ایدئولوژیک بودن نظامهای سیاسی و تلاش برای صدور ارزش ها یا علایق مورد نظر به همسایگان، در گسترش بحران های دو یا چند جانبه مؤثر بوده است. در عین حال تعدد حوزه های ژئوپلیتیک پیرامونی و جایگاه بین المللی سترگ آن ها، علایق و منافع پایدار و کلان نفتی و ژئواستراتژیک قدرت های فرامنطقه ای در خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز، بی ثباتی و شکنندگی درونی واحدهای سیاسی، پیوستگی و درهم آمیختگی ماهوی علایق و منافع این واحدها با یکدیگر و نقش محوری ایران بین این واحدها و حوزه های ژئوپلیتیک، بر میزان تراکم تهدیدهای پیرامونی کشور افزوده است.

از سوی دیگر، فضای سرزمینی ایران در اشکال معبری، حایلی و یا قومی - مذهبی، مکمل ژئوپلیتیک و یا استراتژی ژئوپلیتیک همسایگان و قدرت های بزرگ فرامنطقه ای است. علاوه بر این قابلیت های نفت و گاز بازار بزرگ داخلی، در میزان توجه و جلب قدرت های بزرگ تجاری به ایران، مؤثر بوده است.

۲- مرزهای کنترل ناپذیر

تا کنون هیچ دولتی قادر به اداره ی مؤثر مرزهای ایران نشده است. در واقع بین کشورهای جهان، تنها دولت های معدودی مانند، اتحاد جماهیر شوروی و برخی از امارش، اسرائیل، یوگسلاوی عهد تیتو، کوبا و چند دولت اروپایی و آمریکای شمالی، قادر به ایجاد سیستم و مدیریت مؤثر برای اداره مرزهایشان شده اند. هزینه های سنگین، سیستم کنترلی منطبق بر نوع مرز، نیروهای سازمان یافته ویژه ی مرزی، تفاهم و همکاری مؤثر دولت های همسایه و حمایت سازمان های رسمی بین المللی به شمار می روند. به همین دلیل دولت های ایران نیز مانند اغلب دولت های جهان، از عهده تهیه و تنظیم مکانیزمی مناسب و کارآمد برای اداره مرزهای کشور برنیامده اند.

طول مرزهای ایران بالغ بر ۸۷۳۱ کیلومتر است که منطبق بر ده ناحیه فیزیوگرافیک اصلی، جنگلی، استپی، دریاچه ای و دریایی است. حدود ۶۰۳۱ کیلومتر از خط مرزی را، رودخانه ها، مرداب ها و باتلاق ها، جنگل ها، استپ ها، کویرها، کوهپایه ها و کوهستان ها که در شمار مرزهای خشکی محسوب می شوند، تشکیل می دهند.

طول مرزهای دریایی ایران در سه ساحل خلیج فارس، دریای عمان و دریای مازندران، ۲۷۰۰ کیلومتر است. از این میان، مرزهای دریایی ایران در دریاچه های آزاد از دهانه ی فاو تا گواتر، با استفاده از خط مستقیم ۲۰۳۴ کیلومتر تعیین شده و فاصله مستقیم بین آستارا تا جنوب دهانه اترک در دریای مازندران ۶۷۵ کیلومتر است. کنترل استراتژیک و یا امنیتی این مرزهای طولانی آسان نیست. برخی دلایل این امر عبارت است از : ویژگی های فیزیکی گوناگون با وجود تراکم نسبی بسیار نازل جمعیتی در شرق، جنوب شرقی و بخشی از جنوب و استقرار گروه های قومی با علایق، زبان یا مذهب متفاوت با اکثریت تشکیل دهنده ی هسته سیاسی کشور و امتداد محدوده های استقرار آن ها در دو سوی مرز بین الملل، همگرایی نسبتاً ضعیف بخشی از جمعیت مرزنشین نسبت به هسته سیاسی دولت و شکاف های عمیق سطوح توسعه مناطق مرزی نسبت به نواحی داخلی و مرکزی. علاوه بر این، کنترل مرزهای با وجود موارد زیر با مکانیزم های کنونی امکان پذیر نیست:

تردد های غیرمجاز، قاچاق کالا و مواد مخدر، تهدیدهای محلی و درگیری های مسلحانه در نوار و حاشیه ی مرز، تهدید شهرهای مرزی، آسیب رسانی به شناورها از سوی دولت ها و ملت های همجوار، صید های غیرمجاز و ده ها جرم دیگر.

۳- فقدان چتر حمایتی

کلیه واحدهای سیاسی اطراف ایران به جز افغانستان در برابر تهدیدهای بیرونی، از نوعی چتر حمایتی بین المللی برخوردارند:

الف- اعضای شورای همکاری خلیج فارس، از مصونیت بین المللی سه جانبه ای برخوردارند:

-ایالات متحده، اتحادیه های اروپایی و بازوی مسلح آن ها یعنی ناتو و دولت ژاپن، در حال حاضر در مقابله با هر گونه تهدید بیرونی

که استقلال و تمامیت ارضی این کشورها را به مخاطره اندازد، درنگ نمی کنند؛

-اتحادیه عرب با ۲۲ عضو، مدافع موجودیت و امنیت این کشورها و حامی بین المللی آنهاست؛

-شورای همکاری، اگرچه هنوز فاقد قابلیت مناسب برای دفاع مستقلانه از تمامیت ارضی اعضاست، اما به دلیل داشتن نبراهای

عظیم تسلیحاتی، زمینه استفاده از این ظرفیت را برای ناتو و ایالات متحده برای دفاع در برابر تهدیدهای بیرونی هموار ساخته

است؛

ب- عضویت ترکیه در ناتو و پیمان امنیتی با ایالات متحده و اسرائیل، چترهای حمایتی این کشور است؛

ج- ارمنستان از چند چتر حمایتی خوب در برابر تهدید ترکیه و آذربایجان برخوردار است:

- اتحاد استراتژیک با روسیه و همگرایی امنیتی با جامعه ی مشترک المنافع (G.I.S) ؛

- لابی های قدرتمند در روسیه، ایالات متحده ، فرانسه، یونان، لبنان، اکراین و ایران

- حمایت جهان مسیحی به ویژه ملت های ارتدوکس از ارمنستان در برابر تهدیدات بیرونی؛

- عضویت در سازمان امنیت و همکاری اروپا

د - ترکمنستان و قزاقستان در برابر تهدیدهای جنوبی، (چین، افغانستان، ایران و هر تهدید دیگر) از چتر حمایتی روسیه و G.I.S

برخوردارند، اما تا کنون در قبال تهدید ملموس روسیه، پناهگاه است

ه- آذربایجان در قبال تهدید جنوبی از حمایت ماهوی روسیه و ترکیه برخوردار است، اما وضعیت این دولت نوپا در برابر تهدید

روسیه مبهم و شکننده به نظر می رسد. این کشور که نگران استمرار استقلالش از نظر تهدید روسیه است، ورود به ساختارهای

اقتصادی و امنیتی غرب، از جمله عضویت گام به گام در ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا، گوام، شورای اروپا و سازمان همکاری

های اقتصادی را مد نظر قرار داده است. تمایل به ایجاد روابط استراتژیک با ایالات متحده، ترکیه و اسرائیل نیز تا حدودی ناشی از این نگرانی است (تهدید روسیه)

و - پاکستان در قبال تهدید هند، علاوه بر تفاهم و همکاری تنگاتنگ با چین، ترکیه و اعضای شورای همکاری، با تکیه بر ارتشی کارآمد و مجهز به نیروی هسته ای، گام به گام با تحولات نظامی هند پیش رفته است. در عین حال تا کنون تمامیت ارضی و وحدت ملی پاکستان، طی سه نبرد با هند مخدوش شده است؛

ز- عراق، دولت - ملتی منزوی و تنها نیست. اتحادیه عرب، اعضای شورای همکاری و اردن تا آنجا که به تهدیدهای شرقی (ایران) و شمالی (ترکیه) مربوط می شود، از تمامیت ارضی، وحدت ملی و حتی استمرار قدرت و تسلط هسته ی سیاسی عرب سنی دفاع می کنند و آن را در دستور کار ماهوی خود قرار داده اند.

- اما جمهوری اسلامی ایران، عضو هیچ پیمان نظامی نیست و مانند پاکستان یا اسرائیل قدرت هسته ای مستقلی ندارد. در عین حال تاکنون نتوانسته به تعریف روشنی از نقطه نظر اتحاد استراتژیک و همه جانبه با همسایگان بر اساس مبانی مذهبی یا زبانی - قومی نایل آید. چنان که تا کنون تفاهم و اتحاد استراتژیکی با افغانستان و تاجیکستان به عنوان امتدادهای فرهنگی - زبانی حاصل نشده است و با عراق و آذربایجان به عنوان این که امتدادهای مذهبی (با اکثریت شیعی) ایران به شمار می روند.

-بنابراین با وجود مرزهای طولانی و کمتر قابل کنترل، تعدد و تنوع تهدیدهای پیرامونی، فقدان چتر حمایتی طبیعی و یا رسمی و انزوای نسبی، جمهوری اسلامی ایران برای دست یابی به امنیت ملی مناسب و حتی برای تداوم و استمرار بقای ملی، با چالش های استراتژیک روبرو است.

چشم اندازها

چشم انداز نخست: کانون های تهدید های مستقیم

امروز در آغاز سال ۲۰۰۱، بین تهدیدهای ناشی از ۱۵ کشور همسایه و تهدیدهای ایالات متحده و اسرائیل، تهدیدهای نشأت گرفته از پنج کانون، بیش از همه می تواند نظر تهران را به سوی خود معطوف نماید:

۱- تهدید اسرائیل، ۲- تهدید افغانستان، ۳- تهدید عراق، ۴- تهدید ایالات متحده، ۵- تهدید آذربایجان.

اما در بین این کانون های اصلی، تهدیدات اسرائیل به دلیل همجوار نبودن، وجود حایل های متعدد، توانایی و تجربه ایران برای گسترش صحنه های تهدید، واکنش مؤثر در عملیات مقابله به مثل و کینه جویی دراز مدت ایرانیان، به طور ماهره جنبه ی موقت، نظامی و به ویژه بر اساس حمله سریع و غافل گیری هوایی و یا موشکی استوار است. در این حمله یا حملات احتمالی نقاط حیاتی ایران هدف اصلی است. اسرائیل به دلایل مذکور به ویژه ظرفیت محدود نظامی، قادر به عملیات گسترده زمینی، پایدار و مستقل علیه ایران نیست.

افغانستان نیز در صورت دست یابی به ثبات درونی، یکپارچگی ملی و استقرار کامل رژیم بنیادگرای ضدشیعی، می تواند تهدید مستقیم نظامی علیه تمامیت ارضی ایران اعمال نماید، اما حداکثر شعاع نفوذ مؤثر نظامی این دولت با توجه به حداکثر ظرفیت های این کشور تا حد مرکز و جنوب استان خراسان و شمال سیستان و بلوچستان محدود است. در عین حال با توجه به تنگناهای عمیق در عقبه ی دفاعی، این هجوم جنبه ی موقت و ناپایداری خواهد داشت.

تهدید های ایالات متحده و عراق نیز تا زمانی که به صورت قهرآمیز و حمله ی نظامی (به صورت تهدید کلی یا محدود) ظاهر نشود، در دیگر ابعاد اثر تعیین کننده ای در امنیت ملی ایران نخواهند داشت. از سوی دیگر تهدیدهای این دو کشور تا حدود زیادی تحت تأثیر نوع روابطشان با ایران است. بدون شک با بهبود احتمالی روابط ایران - ایالات متحده (و با توجه به نیازهای متقابل) تهدید دو سو به می تواند تبدیل به همکاری بر اساس علایق و منافع متقابل شود.

از سوی دیگر عراق تا مدت ها به فکر تکرار تهاجم تمام عیاری شبیه به تهاجم دهه ی هشتاد به ایران نخواهد بود. در عین حال، در شرایط کنونی دو دولت در اغلب موارد دارای مواضع و علایق بین المللی و منطقه ای مشابه و مشترکی هستند و چنان چه بی اعتمادی های متقابل ناشی از ۲۱ سال تیرگی و تشنج بین دو کشور برطرف شود، مانع فوق العاده ای برای وصول به یک تفاهم نسبی وجود ندارد.

اما تهدید ناشی از کانون جمهوری آذربایجان در دهه های آینده، دغدغه و دل مشغولی اصلی ایران خواهد بود.

این دولت و یا جناح های ناسیونالیست قدرتمند آن، راه حل برطرف کردن بسیاری از تنگناهای خود را در تحقق آرمان « آذربایجان بزرگ و واحد» جستجو می کنند، از جمله به گمان شوونیست های آذری با تشکیل آذربایجان بزرگ می توان انتظار حل مشکلات و تنگناهای زیر را داشت:

- ۱- حل مشکل ارتباطی باکو - نخجوان؛
 - ۲- حل تنگناهای ارتباطی با ترکیه و اروپا و برعکس؛
 - ۳- دسترسی به کریدور مناسب برای انتقال انرژی حوزه دریای مازندران به اروپا؛
 - ۴- دسترسی به موقعیت برتر جمعیتی، سرزمینی و موقعیتی در قبال ارمنستان؛
 - ۵- دسترسی به موقعیت مناسب جمعیتی و سرزمینی در قبال تهدید روسیه؛
 - ۶- تبدیل شدن به ابر قدرت منطقه ای در قفقاز؛
 - ۷- موضع برتر و تعیین کننده در قضیه قره باغ؛
- اما تحقق این آرمان با وجود تضادهای متعدد درونی، به ده ها متغیر دیگر وابسته است:

نوع روابط ایران - ترکیه، ایران - ایالات متحده، ایران - روسیه، ایران - ارمنستان، ایران - آذربایجان، میزان قدرت یا ضعف دولت های مرکزی ایران و آذربایجان، میزان واگرایی و همگرایی مردمی در استان های شمال غربی ایران نسبت به تهران و باکو، ساختار تقسیمات کشوری ایران، میزان و درصد توفیق برنامه های توسعه ای ایران در ابعاد توسعه سیاسی و اقتصادی، میزان گرایش های مذهبی شهروندان آذری و نوع استراتژی جمهوری اسلامی نسبت به باکو (فعال یا دفاعی) بر نوع، جهت و ابعاد این تهدید مؤثر خواهد بود.

در عین حال محیط استراتژیک ایران در ده تا موضوع و تهدید دیگر می تواند تحت تأثیر این تهدید قرار گیرد.

چشم انداز دوم : کانون های تهدیدات غیر مستقیم

بین کانون های متخاصم پیرامونی ایران، ۱۸ نقطه و مسأله حاد به چشم می خورد که شعله ور شدن هر یک از آن ها، می تواند بر امنیت ملی، داخلی و یا حداقل مرزی ایران تأثیر بگذارد. فعال شدن این کانون ها طی دهه ی منتهی به سال ۲۰۱۰، به هیچ وجه دور از انتظار نیست:

- ۱- استمرار بحران قره باغ، به بن بست رسیدن تلاش های صلح جویانه و احتمال آغاز نبردی گسترده تر بین آذربایجان و ارمنستان و تأثیر فراگیر آن بر مناطق آذری نشین ایران؛
- ۲- استمرار حضور ایالات متحده در خلیج فارس، فشار بیشتر به عراق و تهدیدهای ناشی از آن بر امنیت ملی ایران؛
- ۳- تداوم بحران داخلی افغانستان و تهدیدهای ناشی از آن در شرق و جنوب شرق به ویژه ورود سیل عظیم پناه جویان افغانی؛
- ۴- آغاز جنگ گسترده ی منطقه ای سه جانبه ی طالبان، تاجیکستان و ازبکستان و تلاش قدرت های فرامنطقه ای به ویژه روسیه برای وارد ساختن ایران در معرکه؛
- ۵- گسترش مسابقه تسلیحاتی در شبه قاره و احتمال آغاز جنگ چهارم هند- پاکستان و ورود سیل چند میلیونی پناهندگان پاکستانی به ایران؛
- ۶- وقوع کودتا در عربستان پس از آغاز اعتراض های مردمی و گسترش آن ها به بقیه اعضای شورای همکاری؛
- ۷- تشدید و گسترش درگیری های داخلی در عراق و آثار آن بر امنیت ملی ایران؛
- ۸- تکوین مجدد مناقشه پشتونستان بین پاکستان و افغانستان؛
- ۹- تهاجم نظامی اسرائیل به لبنان و سوریه؛
- ۱۰- محوری شدن مسأله کرد و جایگزین شدن آن به جای مسأله فلسطین (بین المللی شدن مسأله کرد)؛
- ۱۱- تداوم تجزیه روسیه و گسترش ناامنی های ناشی از آن؛
- ۱۲- آغاز جنگ بین بحرین و قطر بر سر مالکیت جزیره های الحوار؛
- ۱۳- ایجاد کشور مستقل فلسطینی و صلح بین سوریه - اسرائیل و اثر آن بر قدرت مانور خاورمیانه ای ایران (انزوای بیشتر سیاست خاورمیانه ای ایران) و یا برعکس تهاجم گسترده ی نظامی اسرائیل به همسایگان عرب و آغاز جنگ پنجم اعراب - اسرائیل و کشیده شدن ایران به آن.
- ۱۴- گسترش ناتو تا دریای مازندران و آسیای مرکزی و آثار آن بر امنیت ملی ایران؛
- ۱۵- فعال شدن منابع متعدد تنش در آسیای مرکزی و شروع یک بحران فراگیر منطقه ای؛
- ۱۶- شورش بلوچ های پاکستان و تأثیر آن بر استان سیستان و بلوچستان؛

۱۷- آغاز و گسترش درگیری قهرآمیز گروه های شیعه و سنی در پاکستان و سرایت آن به افغانستان؛

۱۸- شروع و گسترش برخوردهای قهرآمیز و سرکوب گرانه عراق علیه کردهای شمالی این کشور.

به سوی آینده

تنها مطالعه ی لیست منابع تهدید پیرامونی ایران کافی است که دولت را به اندیشه وادارد تا به راه حلی استراتژیک به جای برخوردهای موردی و انتظاری کنونی دست یابد. اما دولت جمهوری اسلامی پیش از بررسی هر سناریو یا گزینه ی استراتژیکی در این زمینه، باید بر پذیرش ال برتری علایق و منافع ملی بر هر علاقه و منفعت خارجی دیگری، صحه گذارد؛ چه این مبنایی است که اساس نظام جهانی، مبتنی بر دولت - ملت را تشکیل می دهد. از سوی دیگر به طور قاطع می توان گفت ، به اندازه تعداد شگفت انگیز و خرد کننده ی منابع تهدید پیرامونی، منابع تهدید داخلی نیز در کمین وحدت و امنیت ملی و کشوری ایران نشسته اند، و مهم تر از آن پیوندهای تنگاتنگ و تو در توی برخی از منابع تهدید بیرونی و درونی است.

باید خاطر نشان ساخت که ابعاد، شکل ، وسعت، وحدت ملی و حتی موجودیت دولت - ملت ها، امری ثابت و دگرگون پذیر نیست و تضمینی برای دوام و بقای جاودانی آن ها وجود ندارد؛ برعکس، کشورها و به ویژه نظام های سیاسی در شمار پدیدارهای بسیار تغییرپذیر و حتی محو و زایل شدنی اند. تنها طی ۴۵ ساله ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ میلادی، ۱۰۰ کشور جدید از تجزیه امپراطوری ها و کشورهایی که خود را ابدی می پنداشتند، بر نقشه سیاسی جهان ظاهر شدند و در دهه ی منتهی به ۲۰۰۱ میلادی، ۲۴ دولت - ملت جدید از طریق تجزیه کشورهای «بزرگ سرزمین» و حتی «متوسط سرزمین»، مانند یوگسلاوی به مجموعه ی پیشین اضافه شدند. در همین مدت نیز چند کشور از نقشه ی سیاسی جهان به کلی محو شدند.

این در حالی است که هم اکنون ۵۰ گروه قومی در جهان برای کسب استقلال یا الحاق به قوم بزرگترش کوشش می کنند. سیک ها، کردها، کرس ها، باسک ها، کشمیری ها، تاملیل های سریلانکا، کاتالان ها، ایرلندی ها، فلسطینی ها، تبتی ها، چیاپاسی های مکزیک، ترک های سین یانگ، چچن ها، تاتارها، بلوچ ها، سیسیلی ها، اهالی کانتون ژورا، آلاس ها، فلاندرها، مونته نگرویی ها، مسلمانان سنجک و کزوو، ولزها، اسکات ها، آبخازها، آجارها، فرانسه زبان های کبک، کاتانگایی ها، ارامنه و کردهای قره باغ کوهستانی، داغستانی، قره قالیاق ها، کالمیک ها، تالش ها، پشتون های پاکستان، پروتستان های جنوب سودان، تیگره ای ها، آسامی ها و اوستایی ها، تنها گروه های مشهورتر واگرا به شمار می روند . در حالی که تقریباً تمام این گروه های قومی مرکز گریز، به نسبت های متفاوت زیر چتر حمایت یک یا چند کشور همسایه یا قدرت های فرا منطقه اب قرار دارند.

با این وصف، ایران به عنوان یکی از پنج کشور جهان با جمعیت غالب شیعه (در کنار عراق، بحرین، آذربایجان و لبنان) و جمهوری اسلامی به عنوان تنها نظام شیعی برای ادامه ی بقا، باید چهار واقعیت محوری محیط استراتژیک درونی و بیرونی خود را بشناسد و بر اساس اصل برتری منافع ملی و موازین قانون اساسی، گزینه مناسبی را برای کاهش تهدیدهای استراتژیک در سیاست خارجی به کار برد:

۱- تراکم فوق العاده زیاد تهدید بیرونی؛

۲- نبود چتر حمایتی مذهبی و یا فرهنگی در شرایط کنونی؛

۳- مرزهای طولانی و کنترل ناشدنی؛

۴- ناهمگنی زبانی - قومی درونی و پیوندهای بیرونی آن ها.

این چهار واقعیت پایدار تا نسبتاً پایدار بر فضا و محیط استراتژیک ایران غلبه دارند و «موقعیت» کشور را در عرصه بین المللی و منطقه ای منعکس می کنند، اما این واقعیت، در صورتی می تواند با تلفیق و ترکیب های خود بر امنیت ملی تأثیر گذارد که مورد حمایت « وضعیت » باشد. نگاهی گذرا عنوان وار به استراتژی سیاست خارجی، گویای روند سریع تطابق پذیری وضعیت بر موقعیت ایران است. در واقع سیاست خارجی جمهوری اسلامی با وجود دگرگونی های نسبتاً بزرگ در دهه و چند سال اخیر، هنوز با چند چالش اساسی روبرو است:

۱- تسلط فضای دشمنی دو جانبه و متقابل بین ایران و- ایالات متحده و تأثیر آن بر افزایش تهدیدهای خارجی از جمله امکان تلفیق آن با منابع پایدارتر مشاجره ایران و همسایگان؛

۲- تسلط فضای تردید آمیز در روابط ایران و ژاپن (تحت تأثیر رابطه ی نخست)؛

۳- رد موجودیت کامل اسراییل از سوی ایران و همراهی نکردن ایران با توافق های نیم بند لح در خاورمیانه و حداکثر تسلط فضای تقابل و تعارض بین این رژیم با یک کشور غیر همسایه؛

۴- فاصله گرفتن از ترکیه و روند رو به گسترش تیرگی در روابط دو جانبه و میل کلی آن به سوی رقابت و حتی دشمنی؛

۵- بهبود نسبی روابط ایران و کشورهای شمال آفریقا؛

۶- تداوم روند بهبود در روابط ایران و اعضای اتحادیه اروپایی؛

۷- پذیرش درستی مواضع دیرینه ی جمهوری اسلامی مبنی بر تجاوزگری رژیم بعثی عراق و غیرقابل اعتماد بودن آن از سوی دولت ها و ملت های منطقه؛

۸- درستی مواضع جمهوری اسلامی در مورد طالبان؛

۹- تکوین و استمرار روابط منطقی و رو به گسترش روابط ایران با ترکمنستان و قزاقستان؛

۱۰- روند رو به گسترش انتقادات و مخالفت های دولت ها و به ویژه مردم منطقه نسبت به سیاست خارجی ایالات متحده از جمله در ارتباط با حمایت از رژیم اشغالگر فلسطین.

اما در مجموع، برآیند تمامی تحولات (وضعیت) و منابع پایدار و نسبتاً پایدار مشاجره با همسایگان (موقعیت) حاکی از ضعف ضریب امنیت ملی در محیط استراتژیک پیرامونی و روند رو به افزایش آسیب پذیری ایران و جمهوری اسلامی است. تداوم چنین روندی امنیت و حتی بقای ملی ایران را به ویژه به هنگام بروز نشانه های ضعف و فتور حکومت مرکزی با پرسش های جدی مواجه خواهد ساخت.

بنابراین بر دستگاههای تصمیم ساز کلان از جمله شورای امنیت ملی است که با بررسی دقیق تنگناها، با تدوین استراتژی بلندمدت ملی، نقش تاریخی خود را در این عرصه به خوبی ایفا کنند. در واقع تنها راه رهایی ایران از دغدغه ها و دلمشغولی های عمده ی استراتژیک بیرونی و درونی، تبیین و تدوین استراتژی ملی و چارچوب های مناسب تحقق آن است.

اسفند ۱۳۷۹

کرج